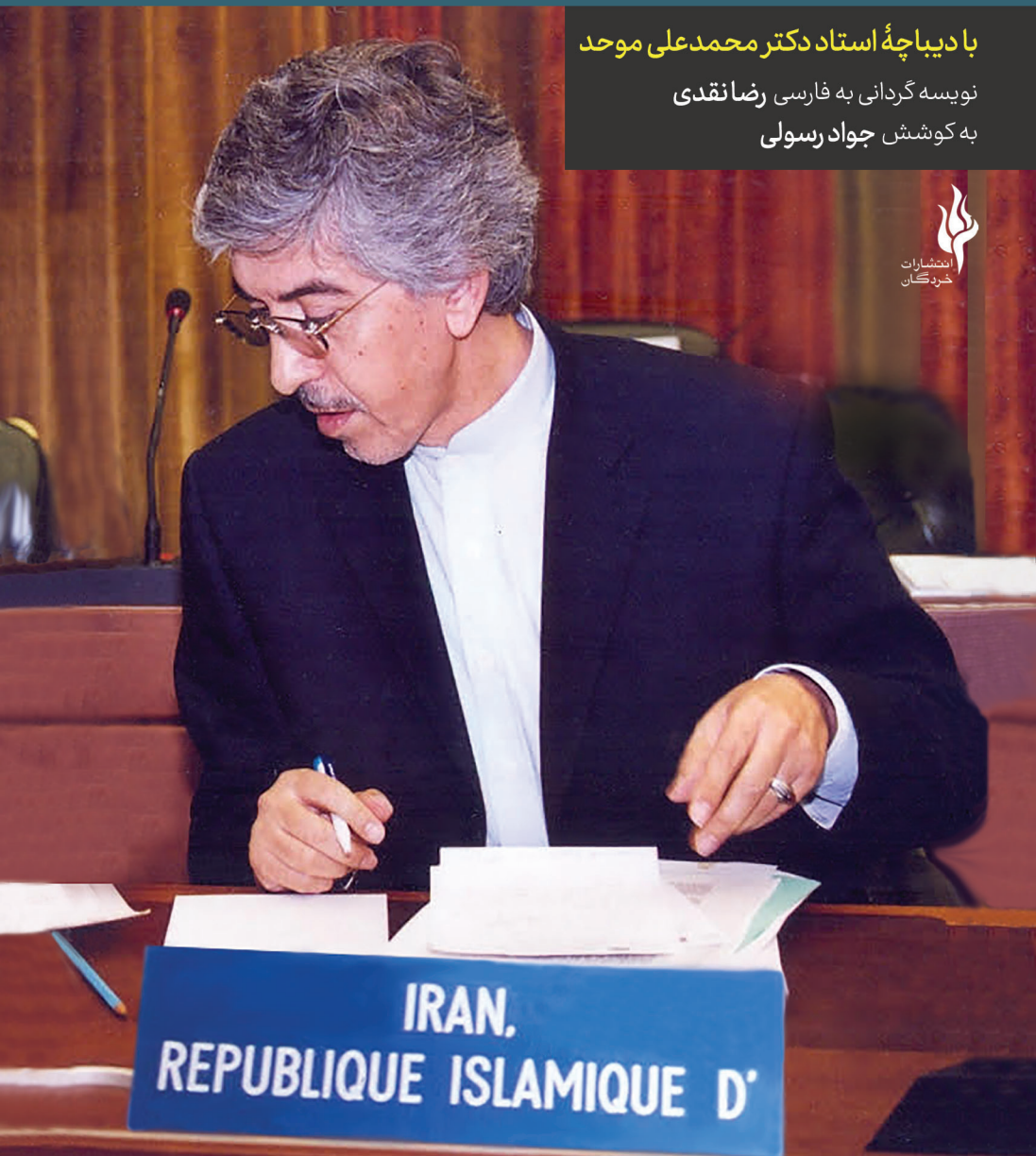


ارجنامه‌ی علی‌اشرف مجتهد شبستری
جلد نخست

سفیر کبیر

با دیباچه‌ی استاد دکتر محمدعلی موحد

نویسه‌گردانی به فارسی رضانقدی
به کوشش جواد رسولی



ارجمانه علی اشرف مجتهد شبستری

جلد نخست

سفیر کبیر



- سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
- عبدالله، فاتح، ۱۹۵۰- م.
سفیر کبیر: مجموعه مقاله‌هایی از نویسندگان تاجیکستان درباره فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی سفیر ایران دکتر علی‌اشرف مجتهدشبهستری در آن کشور/به کوشش و خواستاری فاتح عبدالله، میرزا شکورزاده؛ نویسه‌گردانی به فارسی رضا نقدی؛ به کوشش جواد رسولی؛ ویراستار احسان یوسفی.
- مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک دوره
شابک
وضعیت فهرست نویسی
عنوان دیگر
موضوع
موضوع
موضوع
شناسه افزوده
شناسه افزوده
شناسه افزوده
شناسه افزوده
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی
اطلاعات رکورد کتابشناسی
- تهران: خردگان، ۱۴۰۰.
۳۱۴ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ م.س.
۸-۹-۶۲۲-۹۸۱۹۲-۹۷۸.
ج: ۱: ۱۲-۱۲-۵۷۷۲-۹۷۸-۶۲۲.
فیپا
مجموعه مقاله‌هایی از نویسندگان تاجیکستان درباره فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی سفیر ایران دکتر علی‌اشرف مجتهدشبهستری در آن کشور.
مجتهدشبهستری، علی‌اشرف، ۱۳۲۶-- مقاله‌ها و خطابه‌ها
سفیران ایرانی -- تاجیکستان
Ambassadors, Iranian -- Tajikistan
ایران -- روابط خارجی -- تاجیکستان
Iran -- Foreign relations -- Tajikistan
تاجیکستان -- روابط خارجی -- ایران -- ماخذ
Tajikistan -- Foreign relations -- Iran -- Sources
شکورزاده، میرزا
Shukurzoda, Mirzo
نقدی، رضا، ۱۳۵۰-
رسولی، جواد، ۱۳۴۳-، گردآورنده
DSR۱۶۷۰
۹۵۵/۰۸۴۴۰۹۲
۸۵۴۷۱۶۴
فیپا

ارجنامه‌ی علی اشرف مجتهد شبستری

جلد نخست

سفیر کبیر

مجموعه مقاله‌هایی از نویسندگان تاجیکستان درباره‌ی فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی سفیر ایران دکتر علی اشرف مجتهد شبستری در آن کشور

«با دیباچه‌ی استاد دکتر محمدعلی موحد»

به کوشش و خواستاری فاتح عبدالله و میرزا شکورزاده

نویسه‌گردانی به فارسی رضا نقدی

به کوشش جواد رسولی





انتشارات
خردگان

سفیر کبیر

ارجنامه‌ی علی‌اشرف مجتهد شبستری

نویسه‌گردانی : رضا نقدی

به کوشش : جواد رسولی

چاپ دوم : تهران، خردگان ۱۴۰۲

تعداد : ۵۰۰ نسخه

ویراستار : احسان یوسفی

نمایه‌سازی : سهیلا یوسفی (با تشکر از آقایان: فتح‌الله حداد،

هژیر تهرانی، علیرضا علی‌مدد سلطانی، جواد رسولی)

© حق نشر

بنا بر توافق ناشر و پدیدآورنده، پی‌دی‌اف این کتاب

رایگان در اختیار عموم قرار گرفته است. بازنشر آن

بدون انتفاع مالی، برای همگان آزاد است.

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۵۷۷۲-۱۲-۰

شابک دوره ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۱۹۲-۸-۹

قیمت ۳۵۰۰۰۰ تومان

فهرست

- ۹..... دیباچه/ استاد ارجمند دکتر محمدعلی موحد
- ۱۱..... درآمد/ جواد رسولی
- ۱۶..... پیش‌گفتار/ محمدجان شکوری بخارایی
- ۱۹..... **بخش یکم: افزونگر آبروی ایران**
- ۲۱..... چهره گرم، گفتار نرم و لبخند شیرین/ عبید رجب
- ۲۵..... مهربانی‌اش حد نداشت/ رجب امان‌أف
- ۲۹..... خاطره نیک گذاشت/ احرار مختارأف
- ۳۱..... دل را به دل راهی‌ست/ محمدجان شکوری بخارایی
- ۳۴..... نام آوری از دودمان نامداران/ کمال‌الدین عینی
- ۴۱..... هم‌سنگ معرفت و جسارت/ رحیم مس‌أف
- ۴۴..... جانب ما دیده را وا کرده پوشیدن چرا؟.../عطاخان سیف‌الله
- ۴۹..... همان نام به.../ موسی دینار شایف
- ۵۱..... تندیس نجابت/ سعدی‌نسا حکیم‌اوا
- ۵۴..... دوست آن باشد که گیرد دست دوست/ اکبر تورسان‌زاد
- ۶۴..... نامی که اندر یادهاست/ مهمان بختی
- ۶۶..... سفیر فرهنگی/ عبدالحمید عبدالصمد
- ۷۱..... پاره دل ما/ کرامت‌الله میرزا
- ۷۷..... پیوندگر گسستگی‌ها/ حق‌نظر نظرأف

- افزونگر آبروی ایران/ فاضل طاهرأف، خدایی شریفأف ۸۱
- چو هم پشت باشیم و هم یک زبان/ اعلاخان افصحزاد ۸۷
- این سفر کردند مبارک باد/ دادخدای کرمشاه ۱۰۶
- آب اگر صد پاره گردد/ بازار تلوزاده ۱۱۵
- هم گوهری فردوسی، عاشق ایران زمین/ ولی صمد ۱۱۷
- صد قافله دل همره اوست/ میرزا شکورزاده ۱۲۸
- شادی شریک و غم شریک ما/ ابراهیم عثمان ۱۴۲
- کان لطف و مرحمت/ خدای نظر عصازاده ۱۴۸
- دوست جانی/ میرزا ملا احمد ۱۵۱
- همه جای ایران سرای من است/ گل افروز نوروز ۱۵۶
- دیده در آبی، به دیده جایی/ یوسف اکبرزاده ۱۵۸
- دلا نزد کسی بنشین/ محرم فیض بدخشی ۱۶۲
- از سروده‌های زردشت تا سروده‌های امروز/ عسکر علی رجبزاده ۱۶۶
- گیلانیان برخاسته از گیلانیان/ روزی احمد ۱۶۹
- شمع بزم افروز/ پروانه جمشید ۱۷۴
- پاس آشنایی‌ها/ حمزه کمال ۱۷۷
- سفیر دل‌ها/ عثمان‌نذیر آتشی ۱۸۲
- فرهنگ پرور/ روشن رحمانی ۱۸۵
- نخستین سفیر/ اصغر جان‌فدا ۱۸۹
- سفر به یغنا ب درّه/ سیف‌الدین میرزازاده ۱۹۲
- دها و دهش دارد و مردمی/ یزدان فر رجبی ۱۹۵
- چون عیار رنگ زر/ تورد علی بای بابا ۲۰۸
- تاجیک و ایرانی و افغان چرا؟/ افضل شاه شادی ۲۱۱

بخش دوم: درد بیداری ۲۱۵

- رباعیات/ عسکر حکیم ۲۱۷
- دعای روشنایی/ رحمت نذری ۲۱۹

فهرست ۷

- ۲۲۱ سرود مهر ایران/ حیات نعمت سمرقندی
- ۲۲۳ اینچنین/ علی محمد خراسانی
- ۲۲۴ باد گلریز بهاران یاد باد/ سیف‌الدین کریم‌زاده توده‌ای
- ۲۲۷ بی شما من هیچ هستم، هیچ/ شهری بانو
- ۲۲۹ ساقی‌نامه یا چکامه وحدت/ فرزانه
- ۲۳۶ سلسله برادری/ سراج‌الدین عاصمی
- ۲۳۸ درد بیداری/ ظفر صوفی فرغانی
-
- ۲۴۱ **بخش سوم: پیام یگانگی**
- ۲۴۳ ما یک روحیم اندر دو بدن
- ۲۶۲ استاد شبستری در سفرنامه ادیبان ایرانی
- ۲۶۲ مهمان سفارت ایران و یادمان سالگرد انقلاب
- ۲۶۷ بدرود با سفیر
- ۲۷۱ نکته‌ها
- ۲۸۰ پس‌گفتار

نمایه

- ۲۹۹ نمایه اشخاص
- ۳۰۷ مکان‌ها
- ۳۱۱ کتاب‌ها و نشریات



بسمه تعالی عزیز ما جناب دکتر علی المرتضیٰ شیری چند ماهی سفارت
ایران و در جمهوری تاجیکستان بر عهدہ داشته اند. سعادت نظر و حسن برخورد
دینار در تمام خدمت و حدیثی که در خدمت تاجیکستان یادگار تباران و افتخار
دینار تمام آورده و چند سال پیش خطه سر بلندی خط معرکه کونرا جنگند
و جای رسانیده اند. (فکر کن که جای شیری هر آنکه که آن کار با خطه تاجیک
تجدید جاری گشته و از من جمله آنرا هم می توان دید چه چیز است. اما شیری
له غاوزه فقاہت و اجتماعت و من رفعت ای که و صمیمیت و
محکم و اندام رو که در اهتمام به کلمه جاری آن یادگار نام محاسن
امیدوارم این اقدام مایه تسویح به کار گزارانی باشد. ناموریت نام مشایخ
بر عهدہ و گزین و جوان کند که عملکردان همه مایه برید حیرت و
به این گشته باشد و بر آنند در میان خدمت کارانه از معقول و توفیق
در توجیه سید نامی در ارزانی کردار گشته حیرت و
۱۴۰۱/۶/۲۲



دیباچه

استاد ارجمند دکتر محمدعلی موحد

همشهری عزیز ما جناب دکتر علی اشرف شبستری چندگاهی سفارت ایران را در جمهوری تاجیکستان بر عهده داشته‌اند. سلامت نفس و حسن سلوک ایشان در ایام خدمت به حدی بوده است که فضایی تاجیکستان یادگارنامه‌ای به افتخار ایشان فراهم آورده و چند سال پیش به خط سرلیک — خط معمول کشور تاجیکستان — به چاپ رسانیده‌اند. اینک دوستان جناب شبستری برآنند که آن کتاب را به خط فارسی تجدید چاپ کنند و از من خواسته‌اند که چند کلمه به عنوان دیباچه بنویسم.

به آقای شبستری که از خانواده فقاهت و اجتهاداند و من موفقیت ایشان را صمیمانه تبریک می‌گویم و اقدام دوستان را در اهتمام به تجدید چاپ آن یادگارنامه می‌ستایم.

امیدوارم این اقدام مایه تشویق همه کارگزارانی باشد که مأموریت‌های مشابهی را بر عهده می‌گیرند و چنان کنند که عملکردشان مایه مزید حرمت و عزت برای کشور باشد و بتوانند در پایان خدمت کارنامه‌ای مقرون به توفیق و مزین به نیک‌نامی و سرافرازی ارائه کنند.

محمدعلی موحد

۱۴۰۰/۶/۲۳

درآمد

جواد رسولی

در اواخر سال ۱۳۹۹ و با همفکری و همراهی دوست گرامی آقای دکتر مجید اسدی، به منظور پاسداشت خدمات و ارج نهادن به شخصیت و آثار وجودی استاد گرامی آقای دکتر علی اشرف مجتهد شبستری، فراخوان درخواست و دعوت از همکاران و دوستان ایشان تنظیم و منتشر شد تا با گردآوری مطالب و مقالات، دل‌نوشته‌ها و یادداشت‌های فرهیختگان و لیبیک‌گویان فراخوان، ارجنامه‌ای تنظیم و تدوین و منتشر شود.

هم‌زمان با این اقدام و با اطلاع نسبی از انتشار کتاب سفیر کبیر که به خط سیریلیک سال‌ها پیش در تاجیکستان با همین موضوع منتشر شده بود، تصمیم بر آن شد که اثر یادشده به خط فارسی برگردان و به عنوان جلد نخست ارجنامه دکتر علی اشرف مجتهد شبستری به زیور طبع آراسته شود؛ چرا که مقدم بر ارجنامه‌ای بود که در نظر داشتیم منتشر کنیم.

گرچه موضوع انتشار فراخوان به دوستان و همکاران ایشان و نیز برگردان و انتشار کتاب سفیر کبیر از سوی دکتر علی اشرف مجتهد شبستری با مخالفت مواجه شد اما اصرار و خواهش‌های مکرر و تأکید بر لزوم این اقدام به جهات مختلف، از جمله پاسداشت موارث و سرمایه‌های اجتماعی، ملی، فرهنگی، سیاسی و تاریخی، به خصوص در حوزه تمدن ایران فرهنگی، موجب رضایت نسبی ایشان گردید.

کتاب پیش رو، مجموعه‌ای از خاطرات، یادداشت‌ها، دل‌نوشته‌ها و اشعار فرهیختگان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران، نویسندگان و مقامات تاجیکستان است که به منظور ارجگذاری و پاسداشت خدمات دکتر علی اشرف مجتهد شبستری و به همت دو تن از نویسندگان فرهیخته و خوشنام تاجیکستان به نام‌های فاتح عبدالله و میرزا شکورزاده گردآوری و تدوین و در سال ۲۰۰۲ میلادی با خط سیریلیک و با نشان انتشارات امرعلم در ۲۴۴ صفحه در تاجیکستان منتشر شده است.

برگردان کتاب سفیر کبیر با توجه به انگشت‌شمار بودن شهروندان اهل قلم تاجیکستانی در ایران با دشواری مواجه شد. در این راه به همکاری آقای دکتر نارمحمد سیدزاده که در رادیو تاجیکی صدای خراسان شاغل بودند دلبسته بودیم که بخت یاری نکرد و با حادثه‌ای که برای ایشان رخ داد این توفیق را از دست دادیم؛ از این رو و با مشورت ایشان از پژوهشگر و نویسنده گرامی آقای دکتر رضا نقدی (کدکنی) یاری طلبیدیم، که با روی باز زحمت برگردان متن را تقبل و ما را قدردان خود کردند.

لازم بود متن این کتاب بعد از برگردان به خط فارسی از نگاه یکی از اهالی فرهیخته و اهل قلم تاجیکستانی بگذرد، از این رو از آقای رامین هادی‌زاده درخواست شد تا کتاب را قبل از انتشار ملاحظه و نکات لازم را اصلاح کنند و متذکر شوند؛ از ایشان بسیار سپاسگزاریم.

چنان‌که خواهید دید، در نویسه‌گردانی حاضر، در بافت جملات نویسندگان تغییری نداده‌ایم تا گویش تاجیکی متن حفظ شود؛ از این رو احتمالاً خوانندگانی که با این گویش آشنایی و دمخوری ندارند ممکن است با کلمات و جملات و یا تعبیری مواجه شوند که برایشان کاملاً مفهوم نیست. به‌هر حال تنها تلاش ویراستار، اعمال وحدت رویه در رسم‌الخط و ویرایش صوری بوده است.

گرچه پیش‌گفتار و پس‌گفتار این اثر و سطر سطر نوشته‌های صمیمانه آن گویا و معرف محتوای آن است، اما برای آشنایی مقدماتی خوانندگان با این اثر، بریده‌ای از نوشته فاتح عبدالله را در اینجا نقل می‌کنیم.

«گفته‌اند: زمانه به پاداش آبتن است.

با نظر داشت خدمت‌های تاریخی شبستری، اینجانب تصمیم گرفتم که نظرات اهل ادب و فضل تاجیک را راجع به کارنامه سفیر گردآوری نمایم. چون فکر این اندیشه را به شماری از پُرمایگان نمک‌شناس این پاکیزه‌بوم بیان داشتم، جمله به گرفتاری‌های فراوان نگاه نکرده، با جوش و خروش استقبال کردند و در یک فاصله کوتاه، این کتاب، که ایدون در دست دارید، فراهم گشت.

این کتاب از سر اخلاص و ارادت خالصانه و صادقانه به نگارش آمده؛ گرامی داشت برادری و یکپارچگی ایرانیان است و در آن مهر و الفت، راستی و صمیمیت موج می‌زند. این کتاب درود و پیام‌های مهرجویان کوه پامیر به جبال البرز، رودخانه زرافشان به نهر زاینده‌رود، وادی و خش به دشت مغان و کند خجند به شهر تبریز است و در آن خون ستاره‌های پاینده، روان باران‌های فیض آفرین، بوی سبز بهاران گل‌به‌سر، عطر شکوفه‌های سوسن و سیب و روح گندمزاران طلارنگ تاجیک‌زمین احساس می‌شود.

کتاب مذکور سه بخش را در بر می‌گیرد. بخش یکم «افزونگر آبروی ایران» نام داشته، از نظرات اهل علم و ادب تاجیکستان راجع به کارنامه پنج‌ساله شبستری و شخصیت او فراهم گشته است. عنوان بخش دوم «درد بیداری» است و شامل چند قطعه شعر ارمغان شده‌ای می‌باشد که ارتباط بی‌واسطه یا به‌واسطه به سفیر دارد. بخش سوم «پیام یگانگی» از یک گفت‌وگوی شبستری با یک خبرنگار تاجیک و یک پیام نوروزی او تهیه شده است.

فشرده سخن: شبستری در پنج سال سفارت خویش در تاجیکستان به‌صورت رساند که به معنی، هم حقیقی و هم مجازی، سفیر کبیر می‌باشد. پدیده شبستری در تاریخ دیپلماسی ایران (و شاید جهان) پدیده منحصر به فرد است که نماینده سیاسی یک کشور خارجی بدین پیمانانه از محبت و احترام اغلب اقشار یک کشور غیر برخوردار گردد و در ردیف مشهورترین شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی آن ملت بایستد و از او تقدیر و تمجید به عمل آورند.»



همان‌گونه که فاتح عبدالله، با قلم رسا و صمیمانه خود بیان کرده، به‌راستی باید شبستری را پدیده‌ای در تاریخ و جهان سیاسی ایران و منطقه و فرمانطقه دانست؛ سفیری که بعد از گذشت قریب شش سال از پایان مأموریتش، این‌گونه مورد تقدیر و سپاسگزاری فرهیختگان سرزمینی قرار می‌گیرد که پنج سال مأموریت دیپلماتیک خود را در آنجا گذرانده است و بی‌چشمداشتی، انسان‌دوستی و فرهنگ‌مداری و اخلاق را مطلع چکامه هرروزه زندگی خود قرار داده است.

دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری در پاسخ به پرسش نگارنده این‌سطور درخصوص چگونگی اطلاع از انتشار این کتاب بیان می‌کرد:

«سال ۲۰۰۲ [۱۳۸۱] اواسط مأموریتم در نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل، ژنو، کتابی با عنوان سفیر کبیر به خط سیریلیک، چاپ دوشنبه، به دستم رسید که مجموعه‌ای از مقالات و اشعار عده‌ای از ضیائیان [روشنفکران] و فرهیختگان برجسته تاجیکی درباره فعالیت‌های سیاسی فرهنگی نخستین سفیر ایران در آن کشور بود. واقعیت این است که با خواندن آن سخت تحت تأثیر سخنان تقدیرآمیز بزرگواران تاجیکی که در رشته‌های مختلف سیاسی، علمی، فرهنگی و هنری تبخّر داشتند قرار گرفتم.

بنده در بدو ورود به محل مأموریت با خدای خود عهد کرده بودم آنچه در توان دارم برای خدمت به برادران و خواهران تاجیکی در طبق اخلاص بگذارم و در جهت تقویت و تحکیم روابط فیما بین دو کشور تلاش کنم و هیچ‌گونه انتظار تقدیر و تحسین از سوی کسی، حتی مسئولین مافوق خود در وزارت خارجه، نداشته باشم. اغلب اوقات به‌سبب سنگینی کار سفارت، فرصت بازگویی و اطلاع‌رسانی درباره بسیاری از فعالیت‌ها پیش نمی‌آمد؛ اما نکته جالب که از مقالات این مجموعه پیدا بود این‌که مردم قدرشناس تاجیک با لطف و عنایت خاصی پیگیر همه فعالیت‌های من بوده‌اند؛ و با تقدیر و تشکرهای خود این بنده را شرمند کرده

بودند. برای من مایهٔ مباهات بوده و هست و به قول تاجیکان سرم به آسمان می‌رسد که مرا ”فرزند تاجیک“ خطاب کرده‌اند.

کتاب سفیر کبیر سند محکمی است بر این اصل که بین تاجیکان و ایرانیان ”ما“ و ”آنها“ وجود ندارد و همه با هم ”ما“ هستیم و سرنوشت مشترک داریم و ”شادی شریک و غم شریک“ همدیگر هستیم.

من از همه آن‌هایی که در مجموعه مقالات کتاب سفیر کبیر سهم داشته‌اند از صمیم قلب سپاسگزاری می‌کنم و امیدوارم تاجیکستان عزیز به جایگاه شایستهٔ خود در جهان برسد و روابط دوستانه و برادرانه بین دو کشور بیش از پیش گسترش و تحکیم یابد.»

پیش‌گفتار

این کتاب، که شما خواننده عزیز اکنون در دست دارید، حاوی یادداشت‌ها و اندیشه‌های دانشمندان، روشنفکران و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی تاجیکستان درباره نخست‌سفیر جمهوری اسلامی ایران جناب آقای علی‌اشرف مجتهد شبستری می‌باشد. بخشی از کتاب سفیر کبیر اشعاری به شبستری اهدا گردیده شاعران ما را در بر دارد و مراد از تألیف این مطالب بیان محبت و عشق و عاطفه منورفکران تاجیک نسبت به آقای شبستری و میهن عزیز او ایران است.

این مرد نیکوخصال از سال ۱۹۹۱ میلادی تا پایان سال ۱۹۹۶ سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان بود و در امتداد سال‌ها نه تنها امور سیاسی را پیش برد، بلکه گل سرسبد تمام محافل ادبی و فرهنگی کشور ما محسوب می‌شد. بی‌سبب نیست که مقاله و گزارش‌های این مجموعه بیشتر جنبه فرهنگی دارد و از سوی اهل قلم به رشته تحریر کشیده شده‌اند. آری، شبستری در دل و ذهن آن‌ها تأثیرات عمیق باقی گذاشته و پس از پایان مأموریت او، ادیبان تاجیکستان با خواست دل خود این تأثیرات را روی کاغذ آوردند. یعنی هر سطر از این مجموعه چشمه‌ای صاف و جوشان از ضمیر دل‌های پاک است.

به عقیده بنده مجموعه سفیر کبیر در تاجیکستان شاید در ایران هم نخستین کتاب درباره خدمات تاریخی یک سفیر و سیاستمدار است. در تاجیکستان ما

پیش از این، هیچ یک کتابی در این زمینه به نشر نرسیده است و بدون تردید در این جاده، الهام‌بخش روشنفکران تاجیک، خود جناب شبستری بوده است. شخصیت این جوانمرد مشفق، خردمند و خاکسار و مهربان در دل آن‌هایی که با ایشان در تماس بودند، سخت تأثیر گذاشت و موجب نشر این مجموعه گردید. در یادداشت‌های اکثر ادیبان در برابر نجابت و آدمیت قهرمان این حدیث، نکته بسیار مهمی به شیوه‌های گوناگون تأکید گردیده است: آقای شبستری در روابط سیاسی و فرهنگی دو کشور برادر نحوه ویژه‌ای را پیش گرفت و توانست جمهوری اسلامی ایران را در شرایط نهایت حساس به صفت یکی از صادق‌ترین دوستان جمهوری تاجیکستان معرفی نماید. آری، در آن روزها تاجیکستان دچار تشنج، جنگ خانمان‌سوز داخلی و بحران شدید اقتصادی و فرهنگی بود.

سفیر کبیر در تاجیکستان یکی از آن‌هایی بود که برای برقراری صلح و آشتی ملی از دل و جان مبارزه کردند و به کامیابی رسیدند. اجرای وظیفه سیاسی به آقای شبستری شاید از آن سبب بیشتر دست داد که او در اکثر اوقات از مسیر فرهنگی وارد بحث و بررسی مسائل پیچیده سیاسی می‌شود و این مسیر نورانی سفیر و همراهانش را به منزل مقصود رساند. وظیفه سیاسی و فعالیت فرهنگی را توأم پیش برد و درک نمود که با نیروی فرهنگی دست زدن به حل مشکلات سیاسی بی‌نتیجه نخواهد بود. به قول فردوسی بزرگ:

خرد باید اندر سر شهریار که تیزی و تندی نیاید به کار

و ما در نوشته‌های اکثر مؤلفان، سفیر را در همین مسیر می‌بینیم. در تاجیکستان جنگ‌زده، فرهنگ، علم، مکتب و معارف سخت آسیب دید و این رشته نیاز به غم‌خواری ویژه دارد. سفیر کشور برادر در حین وضع بحرانی، آغوش صدق و مهربانی به روی نیازمندان باز کرد، در نتیجه بسیاری از فرهنگیان کشور ما: ادیبان، دانشگاهیان، پژوهندگان، اهل مکتب و معارف، ناشران و کارمندان مطبوعات و غیره از ایشان کمک گرفتند. ما به شرح و بیان این کمک‌ها و

برخوردهای صمیمانه سفیر کبیر با برادران تاجیکستانی اش نمی‌پردازیم که موضوع در یادداشت‌های نگارندگان این کتاب به نحو مناسب انعکاس یافته است. لازم به یادآوری است که مناسبات جمهوری اسلامی ایران و تاجیکستان از ابتدا دارای ویژگی‌ها بود و هست. اکنون در دایره‌های علمی و فرهنگی از این ویژگی‌ها سخن می‌رود و به عقیده ما، مواد این مجموعه برای گشایش گره برخی از معماها و شناخت چندی از این ویژگی‌ها امکان خواهد داد. از سوی دیگر این کتاب برای نویسندگان تاریخ مناسبات تاجیکستان و ایران همچون سرچشمه ارزشمند مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

به زیور چاپ آراسته گردیدن مجموعه سفیر کبیر در حیات فرهنگی و سیاسی دو کشور برادر رویداد بسیار مهم و پراهمیت محسوب می‌شود و به نظر ما، جهت رشد و گسترش مناسبات برادرانه تاجیکستان و ایران سودمند خواهد بود.

محمدجان شکوری بخارایی

بخش یکم

افزونگر آبروی ایران

چهره گرم، گفتار نرم و لبخند شیرین

عید رجب

چهره گرم و گفتار نرمش مدام پیش نظر است، هنگامی که به روی کس می‌نگرد، در چشمانش و لب‌هایش تبسم می‌شکوفد و این نیم خند آداب رسمیت را از میان می‌برد و مصاحب را مایل می‌گرداند که با وی صحبتی بیاراید.

بار نخست او را در بزم شعر دیدم، اول ماه نوامبر سال ۱۹۹۲ در شهر دوشنبه از جانب شاعران تاجیکستان و ایران به وقوع پیوست و استاد شبستری به حیث یک نفر مهمان ایرانی حضور داشت.

جناب شبستری به عنوان سفیر کشور ایران کوشش به خرج داد، تا دو ملت هم‌دل و هم‌زبان و هم‌تاریخی و هم‌دین قریب و قرین باشند. یکدیگر را نیکو بشناسند و سعی می‌ورزید که تاجیک از ایران و ایرانی از تاجیکستان بیشتر دیدن کند. هر زمانی که امکان می‌شاید فرامی‌رسید از آن به این مقصد خوب بهره برداری می‌کرد. یادم می‌آید که تابستان سال ۱۹۹۳ بنا بر چهارمین سالگرد رحلت امام خمینی^(ع) یک هیئتی از تاجیکستان آهنگ ایران کرد. آن وقت مهمان‌های بی‌شماری از ممالک شرق و غرب به این کشور آمده بودند، اما وقتی هیئت تاجیکستان را کیای شبستری سفیر کبیر همراهی می‌کرد. او هم در تهران، هم در شیراز و هم در مشهد مهمان‌دار بود.

استاد شبستری که خود که فردی روشنفکر و روشندل است هرگاه هرگاه با روشنفکران تاجیک، من جمله اهل سخن هم صحبت می‌شد. هنگامی که از سرزمین ایران ادیبی یا دانشمندی به تاجیکستان بیاید، دست اول آن شخص را به صحبت سخنوران می‌خواند.

سهام شبستری در نیرو گرفتن و پر زور شدن رابطه‌های دوستی کشور ما با جمهوری اسلامی ایران فراموش نشدنی است.

یاد است که سال‌های اول استقلال تاجیکستان برای کودکان ما کتاب درسی نمی‌رسید. با توصیه وزارت معارف (آموزش و پرورش) تاجیکستان و جانب‌داری سفارت جمهوری اسلامی ایران، کشور ایران در این مورد دست مدد دراز کرد و کتاب محمدالله لطف و صلاح‌الدین امانی، الفبا، را همچون هدیه ملت ایران به نوآموزان عزیز تاجیکستان با خط نیاکان منتشر کرد.

در این ایام من حیث معاون اتحادیه نویسندگان تاجیکستان ادای وظیفه داشتم و مسئول بخش ادبیات کودک بودم. اندیشه‌ای پیش آمد که از نمونه‌های ادبیات کودک کتابی مرتب کرده و در ایران به دست چاپ رسید. چنین ابتکار از جانب نشریات «الهدی» و سفارت ایران بود. بنده همراه شاعر جوره هاشمی در دوام چهار ماه ادبیات کودک را تهیه کردیم و یک کتابی به نشر آمده گشته و آن یک شده مرجان از تاجیکستان نام گرفت. کتاب را ایشان ورق زدند و تحریر و تصحیح کردند و به اختیار نشریات «الهدی» فرستادند.

با ابتکار سفارت ایران، خاصه کیای شبستری و رضایت اتحادیه نویسندگان تاجیکستان، کمیسیون مشترک تأسیس یافت که به هیئت آن یک گروه ادیبان و عالمان تاجیک و کارمندان سفارت شامل گشتند. وظیفه کمیسیون ترغیب و تشویق ادبیات کودک تاجیک در ایران و ادبیات کودک ایران در تاجیکستان بود.

اعضای کمیسیون طی سه تا چهار ماه یک مراتب یا در اتحادیه نویسندگان و یا

در سفارت گرد هم می‌آمده و نتیجه کار خود را بررسی می‌کرد. شبستری در این صحبت‌ها مشارکت می‌ورزید و مصلحت می‌داد. در دوام سه سال کمیسیون در حدود دوازده کتاب نیکوترین نوشته‌های ادبیات تاجیک را برگردان و از طریق سفارت برای نشر به ایران روانه ساخت. یک سلسله کتاب‌هایی که در ایران برای کودکان انتشار یافتند نیز انتخاب گرفته شده تا به سیریلیک برگردانده شوند.

صلاح دانستیم که یک جلد کتاب‌های خرد خرد زیبا را یافته ایران را توسط نشریات پیوند با دو خط: فارسی و سیریلیک انتشار دهیم. چاپ این‌گونه کتاب‌ها که متن آن‌ها زیاد و حجمشان بزرگ نیست، چندان مشکلی ندارد. در زیر متن فارسی که در هر صفحه سه چهار جمله است، می‌توان متن سیریلیک را جای داد. به همین منظور بنده متن شش نامگوی کتاب این سلسله را، از قبیل حکایتی از زندگی نهنگ کوچولو، خرس کوچولو، خرگوش کوچولو، زنبور عسل و از یک گل بر پا نمی‌شود بهار و غیره برگردانیدم و به اختیار سفیر گذاشتم، ایشان پسندیدند.

به خاطر سهم گذاشتن در تقویت دوستی دو ملت برادر، نیت کردم که برای کودکان تاجیکستان از چکیده‌های خیال سخن‌گستران ایران امروز، کتابی مرتب سازم و اشعار گردآمده را به فارسی و سیریلیک به طبع رسانم. اما اشعار دسترس شده برای یک مجموعه پسندیده نبود. به ایران سفر کردن و با نگارندگان شعر کودک و اخوردن و با یاری خود آن‌ها مرتب کردن این کتاب لازم آمد. استاد شبستری به این مسافرت راضی شد و بنده هنوز از این آرزو دست نگشتم. دنیا به امید است، هر دفعه که کتاب‌های گرانبهای اهداشده را ورق می‌گردانم چهره جناب سفیر را می‌بینم و صمیمانه برای چنین ارمان عرض سپاس می‌کنم.

اهل علم و ادب تاجیکستان، شبستری را هنگام انجام مأموریتش در میهن خویش به صفت یک دوست مهربان و غمخوار شناخته‌اند و دوست داشتند. او مهر این آب و خاک قدسی را در دل خود جای داده و با اخلاص جوشان خویش

در آینه‌ها آشیان گذاشته است. چند سال می‌شود که وی به ایران برگشته، اما هنوز هم چهره گرم و گفتار نرم و لبخند شیرینش پیش نظرهاست و مهربانی‌هایش از لوح یادها هرگز ستوده نمی‌شود.

از جان طمع بردن آسان بود و لیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن

مهربانی‌اش حد نداشت

رجب امان‌آف

سپتامبر سال ۱۹۹۲ به دنبال نخستین انجمن تاجیکان جهان کنفرانس علمی برگزار شد. عبدالقادر منیازوف، رئیس سابق پژوهشگاه زبان و ادبیات ضمن سخنرانی دربارهٔ رشد علم‌های فیلولوژی در تاجیکستان از فعالیت علمی اینجانب قدردانی به عمل آورد.

پس از نشست یادشده کیای شبستری که تا آن روز با ایشان سعادت آشنایی نداشتیم، عرض سلام به جا آورده، برای تشویق من گفت: «سخنان جناب منیازوف را در حق شما شنیده، خرسند شدم. گردآوری، تحقیق و انتشار فرهنگ مردم کاری است شایسته و پر ارزش. چه خوش که شما در این زمینه به نتیجه‌های مطلوب دست یافتید».

آن هنگام در روبه‌روی من مردی بالابلند خوش اندام ایستاده بود و با ممنونیت به من می‌نگریست و هیچ گمان نمی‌داشتم که روزی سفیر کبیر کشور بزرگ ایران را در پیش خود ببینم و از زبان او در حق خود سخن خوش شنوم.

این ملاقات به نظرم یک حادثهٔ ناگهانی و تکرار ناشدنی نمود ولی بعدتر آشکار گردید که اندیشه من اشتباه بوده است. ما چند تن کارمندان فرهنگستان را به سفارت ایران فراخواندند که در این میان، محمدجان شکوری، عبدالقادر منیازوف، شرف‌الدین رستم‌اف حضور داشتند. آنجا مشاوره‌ای برپا شد و کیای علی رواقی دانشمند ایرانی در مورد ضرورت ایجاد یک کانون هم‌فرهنگی را در

زمینهٔ زبان و ادبیات توافق بخشید، سخن به میان آورد. پس از تبادل افکار جناب شبستری عرض نمود که سفارت به حمایت هر اقدام که به مردمان ما منفعت آورد، آماده است.

از سخنانش بر می آمد که مردی است بافضیلت، کاردان و دوراندیش. کیای شبستری از زمره آن افرادی بود که به گفتار مصاحب با توجه تمام گوش فرامی کنند. او می خواست که کانون علمی شامل بخش های گوناگون باشد، که مسائل مختلف ایران شناسی در آن مورد پژوهش قرار بگیرد.

بعدها ما سخنرانی ایشان را دربارهٔ روزگار و آثار نمایندگان نامدار دنیای علم و ادب، من جمله جایگاه کمال خجندی در دایره ادبی تبریز، اهمیت جهان شمول شاهنامه فردوسی و ارزش های ماندگار تألیفات صدرالدین عینی از منبر کنفرانس های علمی جمهوری و بین المللی شنیدیم و باور حاصل کردیم که شبستری دیپلمات پر کار و صاحب تدبیر، محقق نکته سنج و باریک بین بوده است.

ولی بیشتر فضیلت های انسانی اش ما را شیفته و مفتون می کرد. او در تمام نشست های بزرگداشت عالمان و ادیبان تاجیک شرکت می جست و تبریكات سفارت را می رساند. سال ۱۹۹۳ در تالار فرهنگستان علوم به مناسبت هفتاد سالگی این حقیر جلسه ای برگزار شد و آقای شبستری نیز در این باره چند سخن پر مهر بیان داشت که دلم را به جوش آورد و سپس از نام سفارت چند بسته کتاب کودکان نشر ایران را به من اهدا نمود: هفتاد کتاب به محقق هفتاد سالگی.

اندکی بعد با اجازه ایشان از سفارت باز یک تعداد کتاب گرفتم و به مطالعه پرداختم. بسا خوشحال شدم که در ایران برای کودکان و نوجوانان کتاب های زیادی به نشر می رسد و بهترین کتاب های کودکان از دیگر زبان ها به فارسی ترجمه می شود. در این باره با سفیر محترم بارها گفت و گو کردم و خواهان شدم که کودکان تاجیک نیز از این گونه کتاب های نغز بی بهره نمانند. به این منظور در سفارت کمیسیون ویژه تأسیس شد و اعضای کمیسیون به گزینش کتاب ها پرداختند.

باور دارم که در سال‌های نزدیک برای فرزندان ملت ما کتاب‌های پرارزشی با خط فارسی و سیریلیک طبع و نشر خواهد شد. اینک «از نوک خمیر فطیر» کتاب پر حجم افسانه‌های مردم تاجیک که اینجانب تهیه کرده‌ام، آماده چاپ است و نیز با یاری بی‌دریغ شبستری کتاب یادداشت‌های بنده که واقعه‌های خوش و مرغوب دوران بچگی را به تصویر می‌کشد، به خط فارسی آماده به چاپ شد.

همچنین کیای شبستری کوشش فراوان به خرج داد تا در پایتخت و سایر شهرهای تاجیکستان کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌های ایران باز شود. از جمله ۱۲ اگوست سال ۱۹۹۵، هم‌زمان با آمدن دکتر علی‌اکبر ولایتی، وزیر سابق امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به تاجیکستان، در دوشنبه شهر، کتابخانه‌ای به نام استاد رودکی افتتاح گردید که در آن ۱۲۰۰۰ مجلد کتاب گردآوری شده است.

این حقیر از سفیر کبیر لطف مرحمتی فزون دیده‌ام که هرگز فراموش نخواهم کرد. او مهمان عالی‌قدر خاندان ما بود، در روزهای رنجوری‌ام برای عیادت به بیمارستان آمد و از مرگی نابهنگام دامادم خبر یافته بود و به منزل دخترم تشریف آورده و فاتحه خواند. همچنین در سال‌های جنگ داخلی که زندگی مردم ما از جمله اهل دانش و معرفت به انحطاط گرایید، به ما دست یاری دراز کرد. بعد این وجه تعداد دوستانش افزایش می‌یافت و توجه و علاقه ما به این شخصیت نجیب بیش از پیش می‌افزود.

منظره نشست خیرباد با سفیر محترم که در تالار خزینه دستنویس‌ها به نام عبدالغنی میرزائیف با ابتکار دکتر جوهره‌بیک نذری — رئیس پژوهشگاه میراث خطی فرهنگستان علوم تاجیکستان برگزار شده بود، در پیش چشم من است. دانشمندان ورزیده با نوبت درباره فضیلت‌ها، نیکوکاری‌ها و خدمات شایسته ایشان به مردم تاجیک به‌ویژه علم و ادب عرض دل نموده، قدردانی می‌کردند. اینجانب نیز ضمن سخنرانی خویش از کارهای شایان یادآور شدم و در آخر در

حقیقت چنین دعای خیر را که ورد زبان کهن سال است، به زبان آوریم: برایتان راه سفید، خاطر جمع، دل بی غم، برار کار می خواهم. همیشه در پناه پروردگار عالم باشید، اصلاً کمی را نبینید.

این است دعای خیر من سالخورده در حق کیای شبستری — انسان شریف، نخست سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان که در دل و دیده ما جا گرفته است.

خاطره نیک گذاشت

احرار مختاراًف

نخستین کشوری که تاجیکستان را به عنوان دولت مستقل به رسمیت شناخت، جمهوری اسلامی ایران بود. نخستین سفیری که از کشورهای خارجی در شهر دوشنبه آغاز به کار کرد، جناب شبستری بود. مردم تاجیک همه از این آماده کار شادمان گشتند. حتی کوچه‌ای که در آن بنای سفارت ایران قامت راست کرد، تهران نام گرفت.

کار ما دانشمندان تا آن زمان با سفیر کم افتاده بود. از این رو راه ملاقات با شبستری را خوب نمی‌دانستیم. ولی او خود با دل اهل علم و پژوهش به‌زودی راه یافت و به تقریب هر کدام از اعضای فرهنگستان علوم ما را نام به نام می‌شناخت. او ما را با ایران افسانه‌ای و اسطوره‌ای که بسیارها شنیده و دل باخته و شیفته‌اش بودیم، مستقیماً شناس نمود. با هر بهانه، مشارکت در همایش‌ها علمی و یا نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب، اهل علم را به ایران هدایت کرد. با هر بهانه، بسا عاشقان شعر و ادب که زیارت آرامگاه‌های فردوسی، خیام، عطار، سعدی و حافظ را در سینه می‌پروردند، به آرزو رساند. من آرزو داشتم که از تخت جمشید، یادگار کوروش و داریوش بنیان‌گذاران ایران بزرگ دیدن کنم. با یاری جناب سفیر، ساعت‌هایی در فضای تاریخی نیاکان نفس زدیم.

سفارت ایران در دوشنبه به مکان آمد و رفت معمولی تبدیل یافت. در یاد ندارم

که طی پنج سال سفیری اش برای حل مشکلی به حضور ایشان راه یافته، ناامید برگشته باشم. در آستان جشن نوروز، جناب شبستری با نامه‌های تبریک، شادی و نشاط می‌بخشید. در تجلیل زادروز ارباب دانش و معرفت، شرکت جسته، به هر کدام کتاب‌هایی گرانبها چاپ ایران را اهدا می‌کرد. هدیه‌های او کتابخانه‌های شخصی دانشوران فرهنگستان را زیب و زینت بخشیده، تا حدی نیازهایشان را برآورده می‌سازد.

مرا باری نصیب افتاد که همراه شبستری به شهرستان‌های شمالی جمهوری سفر کنم. طی چهار روز ما از شهرهای خجند، اوراتپه، کان بادام، اسفهره و ناحیه مسچاه دیدن کردیم و در همه جا ایشان را مثل دوست گرامی پذیرایی می‌کردند و صحبت‌ها می‌آراستند.

خلاصه کلام سفیر ارجمند شبستری از خود نام نیک باقی گذاشت و توانست در سینه‌ها مهر و محبت و وطنش را جا بدهد و ایران را برای تاجیکان عزیزتر و جذاب‌تر بنمایاند:

ز نام است تا جاودان زنده مرد

ز مرده بود کالبد زیر گرد

دل را به دل راهی ست

محمدجان شکوری بخارایی

چون تاجیکستان به استقلال رسید، نخستین دولتی که در شهر دوشنبه سفارتخانه گشود، جمهوری اسلامی ایران بود. از این رو شماره ماشین‌های سفارت‌خانه ایران از ۰۰۱ آغاز می‌یابد و هر دفعه که در کوچه چشمم به این شماره ماشین می‌افتد اندیشه‌ای از دلم می‌گذرد که شاید شماره ۰۰۱ رمز همین حقیقت باشد که ایران برای تاجیکستان صاحب استقلال اهمیت یکمین درجه دارد.

خوب شد که یکمین سفیر ایران در تاجیکستان جناب کیای علی‌اشرف مجتهد شبستری بود. ما زود باور کردیم که در حقیقت جناب شبستری شخصی است که پاسخ‌گوی درخواست‌های اهمیت درجه بوده و می‌تواند بابت‌های دو کشور برادر دو ملت هم خون و هم‌زبان و هم‌فرهنگ را از اول به جریان مطلب و داخل نماید. بنده جناب علی‌اشرف شبستری را چون مردی فرهنگی و انسانی اصیل شناختم. او چند سال که در دوشنبه بود چنان کار کرد که بسیاری از فرهنگیان تاجیک سفارتخانه ایران را خانه خود می‌دانستند. ما با او مهم‌ترین مسئله‌های جاری فرهنگی تاجیک را مطرح می‌کردیم: مسئله چاپ شماره نوبتی روزنامه‌ای، مجله‌ای، کتابی، نقشه چاپ کتاب کودک به خط سرلیک و فارسی، تأسیس کتابخانه‌ای در دوشنبه، خجند یا کولاب و غیره. آن‌گاه که در تاجیکستان به اثرهای

جنگ خانگی چاپ روزنامه و کتاب قطع گردیده، نشریه‌ای دست مردم تاجیک نمی‌رسید و کودکان تاجیک بی‌کتاب ماندند، آقای شبستری نه کمتر از مسئولان تاجیکستان گاه شاید زیادتر از بعضی از آن‌ها کوشید که این کمبود تا اندکی اصلاح شود، تاجیکان مطبوعات و نشریات داشته باشد.

در سال‌های دشوار جنگ داخلی و پس از آن در تاجیکستان جشن هزاره شاهنامه، جشن میر سید علی همدانی و شیخ کمال خجندی برگزار شد. اما تاجیکستان امکان نداشت که برای این جشن‌های بزرگ به قدر کافی کتاب چاپ کند. و حال آن که جشن بزرگان را بدون چاپ کتاب‌های ادبی و علمی نمی‌توان به تصور آورد. این است که به مناسبت‌های هر کدام این جشن‌ها چند کتاب چاپ شد و چاپ اکثر آن‌ها با کوشش کیای شبستری صورت گرفته است. ایران بزرگ در چاپ کتاب، تأسیس کتابخانه، با کتاب تأمین کردن مؤسسه‌های علمی و دانشمندان تاجیک به نهایت درجه عالی، هم‌تی ظاهر کرد و در این مورد ما از دولت ایران و کیای شبستری سپاسگزار هستیم.

می‌دانیم که جناب شبستری اکثر فرهنگیان تاجیک را شخصاً می‌شناسد، هر کدامی از آن‌ها را چه پیر و چه جوان که در دوشنبه‌اند، چه در خجند یا کولاب و یا استروشن، به همکاری فرهنگی کشیده است. در حق بسیاری از آن‌ها غمخواری نشان داده است، به خانه بعضی پیرسالان برجا مانده به زیارت رفته، حال‌پرسی کرده است. چون سال‌های جنگ داخلی و پس از آن در دوشنبه تعزیه زیاد شد، در ماتم همه اهل فرهنگ تاجیک کیای شبستری را می‌دیدیم. در روزهای سخت به غم ما شریک بود. در آن ایام جنگ و کشتار به جست‌وجوی خانه ماتم‌داران کوچک به کوچه رفتن خیلی خوف داشت، اما کیای شبستری ابا نمی‌کرد و با این بی‌اعتنایی ما را به حیرت می‌گذاشت.

آن‌گاه که استاد محمدجان عاصمی را وحشیانه ترور کردند، آقای شبستری در تهران بود و اگرچه بانویش در بیمارستان بوده است، زود به دوشنبه آمد و در

سخت‌ترین لحظه‌های ماتم در پهلوی ضیائیان تاجیک قرار گرفت. و بنده دیدم که چون به رسم تعزیه سخن آغاز کرد، در چشمانش آب چرخ زد. ما مردم تاجیک از جناب شبستری صمیمیت و آدمی زیاد دیدیم. از سبب همین صمیمیت، خیرخواهی، همدردی و مددکاری است که او یکی از مشهورترین شخصیت‌های تاجیکستان بود و هر تاجیکی او را می‌شناخت. سی‌چهل سال پیش از این خاورشناس روس یوسف برگینسکی و خاورشناس چه ایرژه بیجکا در تاجیکستان شهرت تمام داشتند و هر دفعه به جمهوری تا می‌آمدند در مجلس و ملاقات‌ها نه تنها از دانشمندان، بلکه از مردم عادی نیز عزّت و حرمت بی‌نهایت می‌دیدند، در کوچه و بازار مردم آن‌ها را می‌شناختند، سلام و زیارت می‌کردند. بعد کیای شبستری از بین خارجیان در تاجیکستان چنین شهرت پیدا کرد. این شهرت و محبت خودبه‌خود به میان نمانده است. معلوم است که

دل را به دل رهی ست درین گنبد سپهر

از روی کینه، کینه و از روی مهر، مهر

کمیته، مهر کیای شبستری را نسبت به مردم تاجیک در هر مورد حس کرده‌ام. از همین مهر و محبت است که او در گفت و شنود بین تاجیکان برای با موفقیت ادامه و انجام یافتن آن از دل و جان خدمت کرد و کوشش‌های فوق‌العاده به خرج داد.

کیای شبستری یکی از تقدیرجنبان‌های زبردستی در تحکیم همبستگی تاجیکستان و ایران کنونی است ولی تنها نیست. بسیاری از مردان سیاسی و فرهنگی ایران به تاجیکستان عزیز ما علاقه‌مندی ویژه دارند و هر کدامی به طور خود در خدمت کمر خدمت بسته‌اند. جناب شبستری اکنون در ایران همدست آن‌هاست و به چشم خود دیدیم که آنجا چون نماینده فرهنگی تاجیک عمل می‌کند. برای او و همدستانش سلامتی و کامیابی خواهانیم.

نام آوری از دودمان نامداران

کمال‌الدین عینی

وقتی نام علی‌اشرف مجتهد شبستری را شنیدم که سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان تعیین شده است، به جهت خصلت و ذوق فطری خویش، یعنی خواهش درک دقیق هر قضیه، جوای ریشه‌های دیروزیان و امروزیان ایشان شدم. و زمانی که بار نخست در پذیرایی او بودم، مورد مناسبت صحبت را یافته، سؤال کردم که آیا به خاندان عارف والامقام محمود شبستری ربطی دارد یا نه؟ جواب مؤدبانه او چنین بود: شاید. و در آن حین چهره نازکش قدری درخش پیدا کرده، آینه عینکش را شعاع تازه‌ای بخشید. چنین پاسخ به اخلاق بنده هم ساز و هم آهنگ بود، زیرا اکثر بزرگ‌زادگان آشنایی و معرفی خویش را با دیگران با تأکید و تصریح اجداد و والدینشان و یا خویشاوندان نامدارشان آغاز می‌کنند، گرچندی این عادت

گرد نام پدر چه می‌گردد

پدر خویش باش، اگر مردی

در تاریخ علم و فرهنگ ما کم واقع گردیده است که اسم یک خاندان نامدار در طول قرن‌ها ادامه یافته باشد. ما فقط شجره خاندان شیخ کمال‌الدین مسعود خجندی — سخنور و عارف بزرگ قرن چهاردهم میلادی را در اختیار داریم که این دودمان تا به قرن بیستم زنده و پا برجا مانده است. ادیب مشهور رضاعلی خان

هدایت، مؤلف تذکره مجمع الفصحاح و نویسندۀ نوپرداز برجسته، صادق هدایت نوداگان و بازماندگان بلبل خوش‌الحان خجند در دو سده آخر می‌باشند.

اما با شنیدن نام شیخ محمود شبستری نخستین آشنایی‌ام در اوان نوجوانی با نوشته‌های آن صوفی عالی‌مشرّب در ذهن و ضمیرم جلوه‌گر می‌گردد.

سال مخوف و زشت سال ۱۹۳۷ (سالی که فشارها و تعقیبات سیاسی کمونیست‌ها به اوج رسیده بود)، که پدرم استاد صدرالدین سیدمرادزاده عینی نیز دشمن خلق اعلام شده بودند، مرا و خواهرانم را جهت آرامش خاطر و رفع سوءتفاهم‌ها به مکتب روسی انتقال دادند. ولی چند گاه پس هم‌زمان با تحصیل در مکتب روسی قبله‌گاهی (ما پدر را در غیابش چنین عنوان می‌کردیم) برای من معلم زبان عربی گرفتند و من با ادامه فارسی‌خوانی به ترکی‌خوانی نیز شروع کردم.

یکی از کتاب‌های درسی که قبله‌گاهی برای من مهم دانسته بودند، اثر سید رضا علی‌زاده سمرقندی بود که صرف و نحو تاجیکی نام داشت. این کتاب برای مکتب‌های ابتدایی و متوسطه تاجیکان تدوین گشته، سال ۱۹۲۶ در نشریات دولتی جمهوری اجتماعی تاجیکستان به طبع رسیده بود و شاید این کتاب اولین و یا یکی از اولین کتب درسی تاجیکستان نو تشکیل باشد که محض به خاطر ایجاد جمهوری تاجیکان زبان این قوم تاجیکی دانسته شده بود، نه فارسی. والدین من این کتاب سید رضا علی‌زاده سمرقندی را برای نوجوانان نهایت پر ارزش می‌شمردند و بنده با دستور قبله‌گاهی بخش اول دیباچه این اثر را در دفتر خاص خویش درج نمودم که یادآوری آن امروز هم دارای اهمیت است.

در دیباچه مذکور چنین آمده است: «اگرچه در زبان هر ملت لهجه و شیوه‌های گوناگون موجود است ولی زبان رسمی و ادبی آن یگانه می‌باشد که جمیع قبیلۀ و طایفه‌های گوناگون آن ملت به آن کتابت، تعلیم و تعلم می‌نمایند. همچنین ملت تاجیک هم نظر به اختلاف موقع جغرافی و شرایط محلی زبان تاجیکی را به چند لهجه و شیوه تکلم می‌کنند. حال آن‌که زبان ادبی و عمومی ایشان همانا زبان

فارسی است که امروزه زبان رسمی مملکت ایران و افغانستان را تشکیل می‌دهد. صرف و نحو این زبان فارسی و تازی کتابت و املائی آن در هر جا یکسان است. چنان که هزار سال باز ادیبان، شاعران و مورخان تاجیک (در بخارا، سمرقند، خجند، استروشن یا در شهرهای دیگر) به همین زبان و املائی عمومی فارسی کتابت و ادبیات می‌نویسند. اینک ما هم به همین ملاحظه صرف و نحو تاجیکی را تطبیقاً به زبان ادبی فارسی، ولی به شیوه میانه ترتیب دادیم».

پس از این کتاب و چند کتاب درسی دیگر قبله‌گاهی کتاب درسی نگاشته خویش تذهیب الصبیان را پیشنهاد کردند که آن را من تحت نظارت والدینم صلاحیت بیگم محمودی خواندم. مطالعه این کتاب بر علاوه درس‌های مکتبی و آموختن دیگر زبان‌ها تقریباً در ظرف دو سال به پایان رسید.

سال ۱۹۳۹ قبله‌گاهی نمونه ادبیات ایران نام کتابی را به من هدیه کردند. آن کتاب اثر میرزا محسن ابراهیمی، مدرس تاریخ ادبیات ایران در دارالفنون آذربایجان بوده، برای تحصیلات دوره‌های ابتدایی، متوسطه و عالی زبان فارسی مرتب گشته، سال ۱۹۲۲ در بادکوبه (باکو) به طبع رسیده است. این کتاب عبارت از دو بخش بود، بخش اول نمونه‌های آثار منثور فارسیان را از زمان هخامنشی (۳۳۱-۵۶۰ پیش از میلاد) در ترجمه فارسی نغز تا قرن بیستم و بخش دوم آن نمونه‌های منظوم شعرای فارسی زبان را به طرز مختصر در بر می‌گرفت. آن زمان فراگیری آن مجموعه برای من دشوار بود، از این رو بخش‌های علی‌حده و اساسی آن را مطالعه کردم. اینجانب به‌خصوص در فهم و درک آثار عرفانی به مشکلات مواجه می‌گشتم، زیرا اصطلاحات پیچیده و شیوه بیان مطالب عارفان سدّ راه شده و اشتیاق خواندن و فراگرفتن این‌گونه آثار می‌گشتند. ضمناً می‌خواهم اشاره نمایم که چون آن زمان قبله‌گاهی سرگرم تحقیق و بررسی روزگار و آثار متفکر و عارف بزرگ میرزا عبدالقادر بیدل بودند، به تألیفات سخن‌سرایان صوفی مشرب توجه ویژه داشتند و به جهت آن که من بعد راه من در خواندن و فهمیدن آثار صوفیانه باز شود به من کتاب چاپ

سنگی گلشن‌راز را اهدا کردند. این اثر گران‌سنگ متعلق به خامه سحر بیان شیخ محمود شبستری (متوفی به سال ۷۶۰ هجری قمری) می‌باشد. با همین من با نام و اثر این عارف دلسوخته و وارسته آشنایی پیدا کردم. گرچه برای من در آن زمان درک دقیق و عمیق این کتاب امکان‌پذیر نبود. بخش‌هایی به ذهن نزدیک و قابل قبول آن را خوب مطالعه کردم و من بعد گلشن‌راز چون کتاب درسی به صفت راهنمای کشف‌المعنی آثار عارفان برای من خدمت کرد.

سال ۱۹۵۳ پس از ختم دانشکده خاورشناسی دانشگاه لنین‌گراد و دفاع رساله دکتری اینجانب به عنوان کارمند ارشد پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی شروع به کار کردم. آن هنگام با رهنمای داملا صدرالدین عینی و استاد الکساندر سیمین‌اف، دانشمند نامی آثار خطی اسلامی تصمیم گرفته شد، که در ساختار فرهنگستان علوم تاجیکستان بخش دستنویس‌های شرقی ایجاد شود و به رهبری این بخش تازه تأسیس بنده پیش‌بری شدم. داملا عینی، رئیس وقت فرهنگستان علوم این پیشنهاد را با شرط پذیرفتند که استاد سیمین‌اف به حیث دانشمند ورزیده این رشته و فرد کاردانی که قبلاً در فرهنگستان علوم ازبکستان پژوهش‌های دستنویس‌های شرقی را بنیاد کرده بودند، مسئولیت مشاوره این بخش را در عهده داشته باشد.

همین‌گونه برای گرانی تأسیس نخستین بخش دستنویس‌های شرقی در فرهنگستان علوم تاجیکستان که هم‌زمان اولین مؤسسه رسمی خاورشناسی جمهوری بود، به ذمه اینجانب واگذار گردید. این کانون علمی می‌بایست همه نسخه‌های قلمی فارسی، عربی، ترکی و همچنین کتب چاپی منتشره به خط عربی را از کل مؤسسات جمهوری گردآوری نماید و به جست‌وجوی نسخ قلمی کمیاب و نادر موجود در آسیای میانه بپردازد. این کار خیلی دشوار بود فقط اینجا لازم به تذکر می‌دانم که ضمن جست‌وجو و گردآوری آن نسخه خطی و کتب چاپی به نسخ منحصر به فرد مثنوی گلشن‌راز شیخ محمود شبستری دچار آمدیم. این نسخه امروز در گنجینه پژوهشگاه میراث خطی فرهنگستان علوم تاجیکستان تحت رقم

۲۱۰۳ نگهداری می‌شود. بعد آن ۶ نسخه دیگر این مثنوی را هم پیدا کردیم. ولی نسخه ۲۱۰۳ در قیاس این شش نسخه و سایر نسخه‌های این مثنوی محفوظ در کتابخانه پیشین اتحاد شوروی برتری دارد. این نسخه نگارین و ظریف برای سلطان یعقوب خان کتابت و تدوین شده است و این سلطان گویا از خاندان سلاطین آق قویونلو (۱۴۷۹-۱۴۹۰) بوده، در ایران غربی حکومت می‌کرده است.

این نسخه ظریف سرنوشت حزن‌آور نیز داشته است. آخرین صاحب این نسخه در سال ۱۹۳۷، زمانی که هر دارنده نسخه اسلامی را استتطاق می‌کردند و به عنوان ترغیب‌گران کتب اسلامی به دار می‌کشیدند، از ترس جان خویش و خانواده‌اش چند کتاب نایابش را در گورخانه پنهان نموده، از سوختن و نابودی نجات داده است. یعنی به شرافت آن شخص نجابت پیشه گمنام نسخه نادر گلشن‌راز عمر دوباره دیده است.

روزهای اول مأموریت کیای شبستری، بنده به ایشان سرگذشت حزن‌انگیز این نسخه نادر و ده‌ها بلکه صدها هزار کتاب کهن را به عرض رساندم که در سال‌های چهل و پنجاه صاحب نشان از ترس جانشان این همه را یا طعمه حریق کردند و یا به کام رودخانه‌های فروافکندند یا در اعماق خاک گورانیدند و غالباً دستگاه ویژه دولتی آن دستنویس‌ها را جمع‌آوری نموده و یا از خانه‌های مردم مصادره کرده، آتش می‌زدند و با این می‌خواستند پیوند قرن‌ها و نسل‌ها را بگسستند و ملت تاجیک را از حافظه قدرتمند تاریخش محروم نمایند. و نسخ مزبور گلشن‌راز از کمترین نمونه‌های نجات یافته آن کتاب‌هاست. این نسخه در اصل با پیشنهاد استاد صدرالدین عینی از سمرقند به دوشنبه شهر انتقال یافته، در ردیف گنج‌های شاهوار بخش دستنویس‌های شرقی فرهنگستان علوم قرار گرفت.

به همین دستور درست ما با شبستری از نقل سرگذشت نسخه نادر گلشن‌راز شروع شد، زیرا در سیمای او یک فردی شیفته فرهنگی ایرانی و یک شخص فدایی تمدن اسلامی را دریافتم. و خاطر نشان کردن به مورد است که او در کشور ما با

چهره مهرآفرین خویش با اخلاق حسنه انسانی خویش با انسان دوستی و هممان‌نوازی خویش با فعالیت بزرگ فرهنگ پروری خویش، دوستان زیادی پیدا کرد و در سینه‌ها ما‌وا یافت.

در واپسین روزهای مأموریت ایشان در دوشنبه شهر، دولت ایران به افتخار کیای شبستری پذیرایی باشکوهی ترتیب داد. آن روز تالار بزرگ مهمانسرای تاجیکستان پُرآبر از شخصیت‌های والا مقام سیاسی، علمی و فرهنگی جمهوری تاجیکستان و نمایندگان سفارتخانه‌های کشورهای خارجی و مأمورین سازمان‌های بین‌المللی بود. بنده در مراسم خداحافظی خطاباً به شبستری چنین بیت را قرائت نمودم:

اگر در وقت رفتن گفت: می‌آیم مکن باور

که او جان است و چون جان می‌رود دیگر نمی‌آید

و افزودم که اما کیای شبستری جانی است که هر آینه به تاجیکستان بر می‌گردد. و اگر ایشان به نزدیکی به وطن ما تشریف نیاورد، ولی ما به ایران خواهیم رفت و امید داریم که خداوند مهربان ما را به دیدار همدیگر خواهد رساند.

چندی پس، تاجیکستان تصمیم گرفت که با همکاری با دولت ایران جشن ۶۷۵ سالگی گرامی‌داشت شیخ کمال خجندی را برگزار نماید. این جشن باشکوه نخست در سراسر تاجیکستان، به‌خصوص در شهرهای دوشنبه و خجند زادگاه شیخ بزرگوار دایر گردید، سپس در تبریز فیض خیز ادامه یافت. در تبریز، شبستری در ردیف شخصیت‌های معروف سیاسی و فرهنگی هم با ما بود، زیرا وی به عنوان یکی از میزبانان اساسی و دوستان گرانقدر ما عازم این شهر گردیده بود.

شهر تبریز را که بنده در سال ۱۹۶۶ و ۱۹۶۹ زیارت کرده بودم در حال رشد و سازندگی دریافتم. در سفر اولین در کتابخانه غنی و پر بار برادران حاج محمد نخجوانی و حاج حسین نخجوانی مؤلف چهل مقاله که درباره اشخاص شناخته تاریخی و نسخ قلمی شاعر (از جمله مقاله ارزشمند تاریخ پیدایش قرآن مجید با خط زیبای بایسنقر) بحث می‌کند چند روز کار کردم.

نقل کنگره شیخ کمال خجندی در تبریز و زیارت آرمگاه شیخ و سایر عزیزان فرهنگی ایران اسلامی در مقبره الشعرا مقاله خاصی را تقاضا دارد. در حال حاضر تذکر آن نکته مهم است که آن گاه ما در یاد زیارت مزار شیخ محمود شبستری نیز افتادیم. من سالیان پیش به خاکبوسی آن تربت پاک با راهنمایی زنده یاد مهندس عباس مزدایی باستان شناس، دوست کهنسال عزیزم مشرف شده بودم.

مزار شیخ محمود ابن عبدالکریم ملقب به سعدالدین در قصبه شبستر، در هفت فرسخی تبریز واقع است. از آن شیخ شهیر، چنان که گفته آمد، مثنوی گلشن راز به یادگار مانده که حدوداً ۲۰ هزار بیت است و بنا به عقیده محققان، این اثر از بهترین و جامع ترین رساله های عرفانی به فارسی است که اصول و طریقت تصوف را به رشته نظم کشیده است.

و باز نوید دیگری که آن گاه به من در تبریز رسید، این بود که برادر بزرگ شبستری حضرت آیت الله مجتهد شبستری، نماینده ولی فقیه و امام جمعه محترم شهر تبریز در مراسم جشن سخنرانی کردند، سخنرانی مستند و شیرین و عارفانه. خداوند این خانواده معروف فرهنگیان و روحانیان فرزنانگان و پاک سرشتان را در پناه عصمت خویش نگاه دارد. آمین.

هم‌سنگ معرفت و جسارت

رحیم مس‌أف

چهره سیاسی کم‌دچار می‌آید که از فرهنگ و فرهنگ‌های تاریخی و منطقه‌ای آن آگاه و شناخت صحیح داشته، برخوردار از ذوق و سلیقه تحقیقی و تحلیلی باشد و درباره مسائل عمده تاریخی امروز اندیشه تازه بیان نماید.

علی‌اشرف مجتهد شبستری سفیر کبیر پیشین جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان از چهره‌های واقعی سیاسی و فرهنگی این کشور بود. و از آغاز فعالیتش در میهن ما با اهل فرهنگ انس و ارتباط پیدا نمود. چنین به نظر می‌رسد که شبستری مرد خیلی تربیت دیده و دانش اندوخته است و سلیقه خوب آداب معاشرت را داراست و دفعتهاً هم صبحت خویش را متوجه می‌سازد. از این زاویه فرهیختگان و اندیشمندان تاجیک در سیمای او سیاستمداری با تدبیر، با تمکین، پرده‌پردان، صحت‌آرا و صمیمی را کشف کردند.

شبستری دلباخته اندیشه نو و بینش تازه تحقیقی بود و از این رو می‌خواست با اهل علم و پژوهش تاجیک آشنایی هر چه بیشتر پیدا نماید و برای خویشتن اسرار جهان درونی آن را باز یابد. او در جلسه‌های رسمی و نشست‌های غیررسمی، سمینار و کنفرانس‌های علمی، شب‌نشینی‌های هنری و جشن و مراسم‌های مردمی ما با یک دلدادگی و دل‌سپردگی به عنوان یک فرد دوستدار این ملت، و مرز و بوم

شرکت می‌ورزید. نکته‌های جالب‌تر در دفترچه‌اش یادداشت می‌کرد و جهت دریافت اطلاعات کافی از سخنرانان و ناطقان پرسش‌ها می‌نمود.

برای پژوهشگران تاجیک آن نکته جالب و مسلم است که سفیر کبیر به تاریخ و سرنوشت و سرگذشت تاریخی تاجیکان مثل یک تاجیک وطن دوست اخلاص و محبت داشت. مقاله‌ها و رساله‌های دانشوران را مطالعه می‌نمود و با علاقه و اشتیاق خاص گوش به مکالمه‌های علمی فرامی‌داد. آشکارا صمیمیت خویش را ابراز، منطق کلامش بسا دلنشین و دلنواز و پایه منطق کلامش قوی، اعتمادبخش و سرشار از جسارت و تفکر عمیق تحلیلی بود.

در صحبت‌های شبستری نه فقط همچون سیاستمدار بلکه به مثابه یک مرد عاشق و شیفته تاریخ و فرهنگ ملی به نظر می‌آمد. جسارت شایسته شخصی‌اش با دانش ژرف تحلیلی‌اش هم‌سنگی داشت و این فضیلت‌های ذاتی و انسانی را من بارها احساس و کشف نموده‌ام.

برای اینجانب که یک محققم، آن نکته مسلم است که شبستری به صحیفه‌های پر درد و داغ تاریخ تاجیکان چون به تاریخ ایرانیان می‌نگریست. از این خاطر هر اثر جالب تحقیقی را که در این موضوع روی کار می‌آمد، با جدیت تام مطالعه می‌نمود. بسیار کوشش به خرج می‌داد که نوشته‌های شایان توجه علمی و ادبی دسترس همگان گردد. توسط سعی و تلاش‌های خاص او چندی کتاب و مقاله علمی دانشمندان تاجیک روی چاپ را دیدند که آن اقدام را می‌توان ابتکار شخصی و فرهنگی سفیر کبیر بر شمرد.

به‌ویژه، توسط رنج و زحمت‌های مستقیم او کتاب نگارنده این سطرها، تاجیکان - تاریخ کاملاً سرتی، به زبان روسی و تاجیکی (با خط نیاکان) منظور خوانندگان سرشمار جامعه کشورهای مشترک‌المنافع و قلمرو فرهنگی فارسی‌گویان گردید. در این کتاب واقعیات و رخداد‌های دوران ساز و جبر عظیم تاریخ که به سر تاجیکان آسیای میانه آمده بود، مورد بحث و بررسی قرار گرفته

است. ترجمه و نشر تاجیکی - فارسی کتاب یادشده هم به اهتمام او صورت گرفت. راقم این سطرها خیلی سپاسگزار است که برای یک دیپلمات ایرانی تاریخ و سرنوشت تاجیکان این قدر عزیز و گرامی است.

شبستری در طول چند سال خدمت در تاجیکستان در دل دیده اهل علم فرهنگ به حیث یک چهره والا و ماندگار سیاسی و فرهنگی ایران بزرگ مقام و اعتبار سزاوار پیدا نمود. اگر من بعد چنین چهره‌های مؤثر در سیاست بیرونی ایران عرض اندام نمودند، آبرو و شهرت این کشور عظیم باز هم افزون تر گشت.

جانب ما دیده را وا کرده پوشیدن چرا؟ آشنایی کردن و بیگانه گردیدن چرا؟

عطاخان سیف‌الله

کیای علی‌اشرف مجتهد شبستری، سابق سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در جمهوری تاجیکستان همچون نور وحدت به ظهور آمد، وحدت میان تاجیکان و ایرانیان. من سفیر محترم را چون نور حیات‌بخش بشناختم، برابر سازمان یافتن سفارتخانه جمهوری اسلامی ایران و پرافشانی کردن پرچم ملی آن در فضای پاک و بی‌غبار دوشنبه، ایشان به فعالیت سودمند خود شروع کرد. شبستری به تاجیکان صفا و وفای برادرانه ایران را آورد. در دوشنبه با سعی و حرارت هر دو دولت مستقل محیط سازگار آشنایی و حسن توجه طرفین به وجود آمد. سفارتخانه ایران به حلقه پیوند تاجیکان و ایران مبدل گردید. از بس که خلق‌های تاجیک و ایران دیرین غنی یگانه داشتند، تاریخ، دین، زبان، فرهنگی، ادبیات و هنر مشترک به صفت میراث گرانبمایه دو برادر ایشان را به همدیگر سخت و محکم پیوست، اما در دوره حکمرانی کمونیستی میان آن‌ها دوری و جدایی افتاده بود.

از شرافت صاحب اختیاری تازه جمهوری تاجیکستان و حرارت دل دوست پروری جمهوری اسلامی ایران، مرزهای ساخته و بافته از بین برداشته شد. به این نسبت ایرانیان و تاجیکان مثل گل و بلبل همدیگر را دریافتند. از محبت و دیدار

برادری برخوردار شدند، احساس گوارای احیای پیوند تاریخی و دوستی دیرین ایشان را فراگرفت. آری، آب اگر صد پاره گردد، باز با هم آشناست. شبستری نیز خود را بیگانه نگرفت، بلکه چون یک مرد آزاده و شریف و فرهنگی آدمی عالم دیده با مردم رشته رفاقت بست. با وجود تنگی وقت در جشن‌های نکوداشت عالمان و نویسندگان و محفل‌های فرهنگی شرکت می‌ورزید. خانه تاجیکان منزل امید و مراد ایشان گردید. ما ایشان را دوست داشتیم و محبت کردیم. او نیز به مثال ماهی که بی‌آب نمی‌تواند حیات به سر برد، بدون رابطه با روشنفکران تاجیک خدمت خویش را در کشور ما پر ثمر به شمار نمی‌آورد. از این لحاظ دوره به دوره نمایندگان علمی و ادبی و فرهنگی دوشنبه شهر را به منزل خود دعوت می‌کرد و صحبت‌های دوستانه می‌آراست.

کمینه هم به صفت یک نفر ادیب و عالم از لطف و مرحمت برادری گرامی شبستری بهره‌ها می‌برداشتیم. نقل صحبت ما خویشی و پیوند ایرانیان و تاجیکان، برقرار کردن مناسبات دیرین تاریخی و فرهنگی، رسیدن به اصالت ملی و بهرمنند نمودن مردم ما از دستاوردهای تازه علم و ادب معاصر هر دو کشور بود.

مشاعره‌های یادشین نیز به وقوع می‌پیوست. سرور ظریف، مهربان و دل‌یاب این‌گونه نشست‌ها شبستری بود. بنده در نشست‌ها ایشان را همچون سیاستمدار نازک‌بین و دوراندیش، مرد دانشمند فاضل، سخنور لطیفه‌گوی، حاضر جواب و نازک‌بین دریافتم. پایه نفوذ و دانش شبستری هر قدر بلند باشد، خودش به همان اندازه فروتن می‌نمود. با اهل مجلس زود انس می‌گرفت و در دل‌ها به آسانی راه می‌یافت.

باری، من برادر ارجمند شبستری را به منزل خود دعوت کردم. خوش پذیرفت. به حضورش کنسول دولت افغانستان را در تاجیکستان نیز بخواندم. در گرد دسترخوان صحبت گرم و دلخواهی صورت می‌گرفت. ما اساساً دربارهٔ یگانگی تاریخی، علمی و ادبی و فرهنگی ایرانی حرف می‌زدیم. سفیر صحبت ما را گاه‌گاه با اشعار سعدی، حافظ، مولانا، شهریار و شاعران معاصر ایران زیب و

زینت می‌بخشید و مصلحت می‌داد که در برنامه‌های صدا و سیمای تاجیک به مسائل معنویت بیشتر باید اهمیت داد.

فرزندانم مایل شنیدن گفت‌وگوی ما باشند هم، شرم و حیا و آداب شرقی امکان نمی‌داد که در حضور مهمانان و الامقام شرکت ورزند. ایشان صحبت ما را از پس در شنودند. باری چشمان شبستری به آن‌ها افتاد، من یک دو بیت شهریار را خاطر نشان کردم:

تنها نه من از شوق سر از پا نشناسم
 یک دسته چون من بی‌پا و سر اینجاست
 مهمان عزیزی که پی دیدن رویش
 همسایه همه سرکشد از بام و در اینجاست

کیای شبستری هرگاه مرا دیده، مهربانی می‌کرد که باید همراهم در تهران مهمان خاندان ایشان باشم. خوشبختانه با دعوت و لطف و مرحمت او نوامبر ۱۹۹۲ به کمینه میسر گردید که نه منزل کوچک، بلکه وطن بزرگ دوست گرامی‌ام ایران عزیز را بینم، به زیارت آرامگاه شیخ سعدی، حافظ و مقابر خواجه‌ی کرمانی و تماشای تخت جمشید مشرف بشوم. به شرافت این سفر با یک زمره دولتمردان، دانشمندان، شاعران و روزنامه‌نگاران ایرانی شرف آشنایی پیدا کردم. آن‌گاه که بنده ریاست کمیته دولتی سیما و صدای تاجیکستان را در عهده داشتم با راهبران صدا و سیمای ایران صحبت‌های مفید و دلنشین آراستم، از تجارب طرفین حکایت‌ها کردیم. به شرط نامه همکاری امضا گذاشتیم، برای صدا و سیمای تاجیکستان مواد فنی، ثبت سرود و موسیقی‌های فارسی و راجع به ابوعلی بن سینا فیلم هنری، برای مطالعه بسیار کتاب‌های علمی و دیوان شعرای ایرانی را نیز آوردیم. در دوشنبه شهر برای صدای تاجیک چند فیلم دیگر هنری را خود سفیر کبیر نیز تقدیم کرد.

بهار سال ۱۹۹۲ بنده به شهر باستانی خجند کوچ برداشته باشم هم، شبستری رشته دوستی را برنکند. بلکه به واسطه یار و برادران از روزگار و فعالیت‌های ادبی

بنده آگاهی داشت. من هم در باری که به دوشنبه سفر کردم، به زیارت و صحبت برادرانه ایشان می‌شتافتم. ماه ژوئن سال ۱۹۹۵ با دعوت خاص شبستری بنده با همراه زوجه‌ام و یک گروه خادمان علم و ادب دوباره به ایران رفتیم. این دفعه به مراسم هفتمین سالگرد رحلت جانگداز امام خمینی شرکت ورزیدیم. آرامگاه سرور بزرگ انقلاب ایران و مرقد شیخ خجندی را زیارت کردیم. هر یک سفر ایران به من یک جهان تأثرات می‌بخشد و بنده به وطن خود با گرانمایه‌ترین ثروت معنوی مهر و محبت دوستان ایرانی برمی‌گردم. کمینه رشته محکم دوستی را که در این سفر بین ما و دانشمند زکی دکتر علی‌اصغر شعر دوست حاصل شد، گرامی می‌داریم این هم از شرافت شبستری است.

شبستری در تجلیل جشن‌های هزاره شاهنامه بی‌زوال فردوسی، ۶۵۰ سالگی میرسید علی همدانی، ۶۷۵ سالگی شیخ کمال خجندی در تاجیکستان و ایران سهم ارزنده گرفت. حتی در آستانه سفر مهمانان جشن خواجه کمال در تبریز جناب سفیر به خجند تشریف آورد، با راهبران شهر، اهل علم و ادب و روزنامه‌نگاران ملاقات خیلی مفید کرد. واقعاً محض با خواهش و هدایت شبستری رساله من و پروفیسور صیدالله عبدالله‌اف، ملک ادب (سیری به گلشن‌راز شیخ کمال خجندی) با حروف فارسی برگردانده شد و خادمان سفارتخانه ایران آن را به اختیار دکتر علی‌اصغر شعر دوست ارسال داشتند تا نشریات ایشان به طبع رسانند...

چون مهلت خدمت شبستری در تاجیکستان انجام یافت، گویا یک پاره دل ما را همراه خود به ایران برد.

چند سال است که ما قامت بالا، چهره نورانی، نگاه مهربار و چشمان متفکرانه دوست ادب پرور، کیای علی‌اشرف شبستری را تنها تصور می‌کنیم. و با زبان استاد ادب شهریار می‌گوییم:

به یاد یار دیرین کاروان گم‌کرده را مانم

که شب در خواب بیند هم‌رهان کاروانی را

سخن با من نمی‌گوی الا ای هم‌زبان دل

خدا را به که گویم شکوهی بی‌هم‌زبانی را

جشن فرخنده مولود دوست بزرگوار خود جناب شبستری را با مهر و محبت
خورشیدی، با نسیم گلریز و معطر ساحل‌های رود پر فیض و برکت سیر (سیحون)،
بوی روح پرور میوه‌های شهدریز باغ و بوستان خجند، کلام سرشار آشنایی و
صداقت جاویدانی تبریک و تهنیت می‌گویم. زیباترین گل‌های تاجیکستان عزیزم را
زیر پایش نثار می‌سازم و به ایشان عمر دراز بی‌گزند و بخت و اقبال بلند تمنا می‌کنم.
خود را با سطرهای مرهمی خواجه حافظ قدس کلام تسلا می‌دهم:

عمرتان بادا دراز، ای ساقیان بزم چمن

گرچه جا ما نشد پر می به دوران شما

همان نام به...

موسی دینار شایف

آقای شبستری در دوام سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۱ فرستاده ایران عزیز در میهن ما بود. من در ابتدا با ایشان شناسایی نزدیک نداشتم، ولی از فعالیت دیپلماتی‌اش خوب آگاه بودم. وی در اوانی که مسئولیت سفیر را به دوش داشت، در شناختن و شناساندن دو ملت برادر خدمت‌های شایسته تاریخی انجام داد.

با کوشش و یاری بی‌دریغ او هزاران تاجیک رایگان به ایران سفر کردند، با فرهنگ غنی و پر بار این سر زمین بزرگ کهنسال و مردمان ادب‌دیده و فرهیخته آن مونس شدند و از دستاوردهای عظیم اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی ایرانیان سر فراز و صاحب عزت و وقوف یافتند و عبرت‌ها گرفتند.

کیای شبستری به‌خصوص در ایجاد و تقویت روابط محافل علمی دو ملت همواره سعی و کوشش به خرج داد. دانشمندان ما با هدایت و دستگیری سفیر محترم بارها رهسپار وطن فردوسی و سعدی شدند و علم وطن رودکی و سینا را به ارباب دانش و معرفت ایران معرفی کردند. بر اثر این رفت و آمدها دو تن از چهره‌های برجسته علمی ما دکتر محمدجان شکوری و دکتر عبدالقادر منیازاف به حیث اعضای فرهنگستان زبان و ادب جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شدند.

با مدد شبستری چندین هیئت علمی ایرانی از جمهوری ما بازدید کردند. بدین دستور پایه‌ها و مایه‌های روابط حسنه علمی و فرهنگی میان دو کشور گذاشته شد.

نیز به ابتکار بی‌واسطه سفیر گرامی در دوشنبه شهر، کتابفروشی «الهدی» تأسیس یافت و به این وسیله تشنگان آثار ادبی، هنری و علمی نیاکان از این آب حیات جرعه‌ها نوشیدند. در کتابخانه ملی تاجیکستان به نام فردوسی بخش کتاب‌های فارسی ایجاد شد، که علاقه‌مندان و مخلصان سیرشمار، به‌ویژه استادان و دانشجویان دانشگاه‌ها از آن بهره‌های فراوان برمی‌دارند. در شهرهای کولاب، خجند، کان بادام و پنجیکت مراکز کتاب‌های فارسی تشکیل گردید، تا مردم هر جایی بیشتر به گنجینه تمدن ایرانی اسلامی دسترسی پیدا بکنند.

من ایمان قوی دارم که مردم با فرهنگ و خردورز تاجیکستان این کارنامه تاریخ شبستری را همیشه پاس خواهند داشت و فراموش نخواهند کرد. ما در جهان بی‌بقا و ناپایدار زندگی می‌کنیم و از ما به جز کار نیک و نام نیک چیزی نخواهد ماند. چنان که حکیم فرزانه طوس می‌فرماید:

اگر جاودانه نمائی به جای
همان نام به، زین سپنجی سرای

این نکته را نیز باید بگویم که اینجانب با شبستری در پایان دوره مأموریتش شناس شخصی پیدا کردم و با ایشان در موضوع‌های مختلف سیاسی، علمی و فرهنگی صحبت‌ها داشتم. از این گفته‌ها دریافتم، که مردی بسا نیک راه، پرده‌دار و صاحب‌نظر است و تحلیل و بررسی‌هایش درباره پدیده‌های سیاسی و فرهنگی عمده به دل من پسند آمد. به اعتقاد من، تنها مردانی مثل شبستری می‌توانند سفیر کامل و عامل باشند.

تندیس نجابت

سعدی نسا حکیم اُوا

این واقعه به روزهای پر جوش و خروش سال ۱۹۹۱ هم‌زمان بود. مردم که از نعمت آزادی برخوردار گشتند، به خیابان‌ها برآمدند و نخستین بار در انتخاب مقام ریاست جمهوری بی‌واسطه اشتراک کردند. رشد و توسعه سیاسی مردم در سطح پایینی قرار داشت، چون که نمی‌توانستند اتفاقات روی داده را درک کنند. اما کوشش سفارت کشور دوست — جمهوری اسلامی ایران که تاجیکان آرزوهای خود را در دستگیری معنوی و کمک برادران این کشور هم‌زبان می‌دیدند، از نظرها پنهان نماند. آن روزها به کس دیگری امیدوار بودن کار مشکلی بود.

سفارت جمهوری اسلامی ایران در طبقه سوم مهمانخانه «تاجیکستان» قرار داشت و تازه به کار خود شروع کرده بود که فرستاده ویژه ایالات متحده امریکا، سرور امور خدمات خارجی کشور مزبور جناب بیکر به تاجیکستان وارد گردید. دیپلمات مشهور سه ساعت در پس درهای بسته با رئیس جمهوری وقت جمهوری تاجیکستان جناب نبی‌یف دیدار و گفت‌وگو کرد. این واقعه اشخاص صاحب عقل سلیم را نگران ساخت. چه عامل‌هایی باعث گردید که مقام بلندپایه سیاسی امریکا را به دوشنبه آورد؟ جناب بیکر و امریکا چه سرنوشتی را برای تاجیکان پیش‌بینی می‌کردند؟ کدام مسائل بین‌المللی را می‌خواهند حلّ و فصل کنند؟

مسائلی را که جناب بیکر و نبی‌یف مطرح کردند، احتمال مثل اسرار دربار

مادرید پوشیده خواهد ماند، ولی سرانجام شوم این سفر به‌زودی تاجیکان احساس کردند و آن هم چه دردناک:

هنوز جناب بیکر در بازگشت از اقیانوس عبور نکرده بود، که سفارت کشورش در تاجیکستان پیدا گردید و نصف مهمانخانه «اکتبر» را به خود اختصاص داد. سفارت امریکا را در تاجیکستان جاسوس با تجربه که سال‌های زیادی را در ایران سپری کرده بود و به زبان فارسی خوب آشنا بود، جناب استنلی اسکودرو را سروری می‌کرد. همین زمان بود که سفارت جمهوری اسلامی ایران در انزوا قرار گرفت. این اولین عمل دولت دست‌نشانده تاجیکستان بود. به سفیر جمهوری اسلامی ایران آقای علی‌اشرف معتمد شبستری لازم آمد که در چنین فضای بسیار مرکب سیاسی و شرایط سنگین کار کند.

محض در این شرایط دشوار استعداد بزرگ دیپلماتی، قدرت فطری زود درک کردن محیط، پیدا کردن راه صحیح حلّ قضیه‌ها و آگاه بودن از عالم معنوی و روانی آدمان، که از صفت‌های خاص آقای شبستری است، ظهور کرد. وی با صبر و شکیبایی قدم به قدم و بدون صدای بلند و دغدغه، موانع را پشت سر گذاشت و بذرنیکی پاشید. ذکر تمام کارهای خوب این مرد متفکر و دیپلمات نکته سنج دشوار است.

وجود کمک‌های بشردوستانه به مردم فقیر تاجیکستان، ترمیم پایتخت جمهوری پس از جنگ و بازگشت آقای مقصود اکرام‌اف به مقام شهرداری دوشنبه از اقدامات جمهوری اسلامی ایران می‌باشد که محض با میانجیگری آقای شبستری تحقق پیدا کرد.

لازم به تذکر است که در زمان سفیری آقای شبستری سفرهای نمایندگان فرهنگی مردم تاجیک به کشور ایران به یک سنت نیک تبدیل گردید. آثار نویسندگان و شاعران تاجیک در ایران به نشر رسید و باز کارهای زیاد دیگری انجام پذیرفت.

همین‌طور به تدریج آقای شبستری موفق گردید در اطراف خویش بهترین دانشمندان و روشنفکران تاجیک را جمع آورد. انسان فرهیخته، حساس، باخوش و دلسوز، آقای شبستری توانست سفارت جمهوری اسلامی ایران را به خانه امید تاجیکان مبدل سازد. درهای این سفارتخانه برای همگان باز بود. وی بیش از پیش ایران را به تاجیکان نزدیک کرد. باید ذکر کرد که سفیر کبیر از خود در دل مردم تندیس نجابت باقی گذاشت. محض به کوشش ایشان محلی در خیابان آرجانیکیدزی سابق به گلزار تبدیل گردید و ساختمان خراب به یک قصر. این محل سرسبز مؤسسه‌ای است که آقای شبستری از خود در تاجیکستان به یادگار گذاشت.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

اکبر تورسان زاد

سعدی شیرازی به حیث کمال مطلوب برادری را عنوان کرده است که دوست باشد. کیای علی اشرف شبستری از جمله برادران صادق ما تاجیکان بود و هست. به نزدیک جمله اشخاصی، جناب سفیر را می شناختند، ایشان فقط نماینده رسمی جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان نبود، ما همگان به شخصیت شبستری همچون انسان پاکدل و راست قول و دانشمند احترام می گذاشتیم. که نسبت به رخدادهای کشور ما بی قید و بی پروا نبود و جریان آن‌ها را به سان ضرب‌های قلب خویش احساس می کرد. بنده سال‌هاست که با شبستری افتخار شناسایی دارم و هم از فعالیت پر ثمر ایشان در تاجیکستان به نیکی باخبرم. بدین جهت با استفاده از فرصت مناسب یادداشت و اندیشه‌هایم را با کمال میل به قلم تحریر کشیدم.

نام علی اشرف شبستری در سرخط روابط پسا شوروی ایران و تاجیکستان ثبت شده و از جریان وسعت من بعد آن‌ها جدا نیست. جمهوری اسلامی ایران اولین دولت جهان بود که جمهوری تاجیکستان را به رسمیت شناخت و در دوشنبه، پایتخت نو بنیاد کشور، در نخستین سفارت خارجی را باز کرد. وی کیای شبستری سروری هیئت دیپلماتی این سفارت را که جمهوری اسلامی ایران را در تاجیکستان تازه استقلال نمایندگی می کرد، به عهده داشت. در مراسم گشایش سفارت که ۱۹

دی‌ماه ۱۳۷۰ هجری شمسی صورت گرفت، هیئت با نفوذ مهمانان ایرانی با سرپرستی مهندس عباس ملکی شرکت داشت. من که آن وقت رئیس پژوهشگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان بودم، با این هیئت ملاقات کرده، در ضمن پیشنهادهای خود را در مورد راه‌های توسعه روابط علمی و فرهنگی میان دو کشور همدل و هم‌زبان بیان نمودم.

در گزارش هیئت مذکور که بعد از بازگشتش به ایران از طریق مجله مطالعات آسیای میانه و قفقاز انتشار یافت، چنین آمده است: «بعد از تحولات اخیر با توجه به این مطلب که کلیه جمهوری‌های آسیای مرکزی که تاجیکستان را احاطه کرده‌اند، ترک زبان هستند، بدین جهت تاجیک‌ها احساس بیگانگی کرده، حقیقتاً به تکیه‌گاهی نیاز دارد که به طور طبیعی ایران باید آن تکیه‌گاه باشد». حالا می‌خواهم سخن را از شرح همین تحولات اخیر آغاز کنم، که در گزارش هیئت ایرانی اشاره شده و آن تاریخ به انتهای سال ۸۰ و ابتدای سال‌های ۹۰ راست می‌آید. سال‌های مذکور به جملگی دوران تاریخی را تشکیل می‌دهند که برای ما تاجیکان از بسیار جهت سرنوشت ساز بود.

رسم و عادت روزگار آدمی بوده است که بسیار کارها به نیت نیک آغاز می‌شود، ولی نه همه این کارها به نیکی انجام می‌یابد. سببش هم برملاست: طراحان و مأموران امر و عمل زندگی ساز از احساس مسئولیت‌شناسی اجتماعی به حد باید و شاید برخوردار نبوده‌اند. و در اغلب موردها محیط زندگی هم به حدی که باید و شاید برای تحولات کلی معناً آماده نبوده است. تاریخ جنبش مردمی در تاجیکستان بر این گفته یک برهان قاطع است. در واقع این جنبش میان اهل علم و فرهنگ آغاز شد، اول سیرت و صورت ملی فرهنگی داشت. و آن وقتی سر شد که سیاست بازسازی گورباچف هنوز رسماً اعلان نشده بود. لکن در دوره پروستریکا در مجرای مشترک حرب و ضرب مردم بیدار برای احیای فرهنگی تمدن ملی و تجدید اخلاق سنتی که سرتاسر اتحاد شوروی را فراگرفت، حرکت روشنفکران

تاجیک هم گسترش یافت و در بین خاص و عام نقش و نفوذ پیدا کرد. در این میان اهل دین و مذهب نیز آزرده‌گی‌های چندین سالشان را پیش آورده، بر آن دفاع حق و حقوق شهروندی و شرعی خود برخاستند.

اوج نهضت ملی و فرهنگی تاجیکان به سال ۱۹۸۹ میلادی (۱۳۶۸ هجری شمسی) راست آمد: تابستان همان سال پارلمان جمهوری در غایت روح بلندی و افتخار ملی قانون زبان را قبول کرد که با ابتکار و شرکت بی‌واسطه عده‌ای از روشنفکران بیدار و معتبر تهیه شده بود. برای رسمی شدن این قانون که زبان مادری تاجیکان را زبان دولتی داشت و کاربست آن را در همه شئون دولت و جامعه تقاضا می‌کرد، اهل قلم را لازم آمد، که دست‌کم به پیکار علمی و ایدئولوژی پردازد.

من که در میان آب و آتش این پیکار نابرابر بودم، به‌خوبی می‌دانم که محرک اساسی مبارزه‌های طولانی ما چه بود.

اصل اینجاست که ما از طریق قانون زبان هویت ایرانی خود را که زمینه تاریخ و فرهنگی‌اش همان خراسان بزرگ است، بر قرار کردن می‌خواستیم. و اگر پیکار روشنفکران بیدار تاجیک برای خودشناسی ملی از اقدامی پیوسته بهر حفظ زبان مادری آغاز شده باشد، این قیام معنوی بود که تصادفی خواندن نشاید.

در واقع به یک حساب زبان آینه تاریخی مردمی بود که حامل و حامی آن است. شاید نیز افزود که آن آینه‌ای بوده است تمام‌نما و هم برخوردار از قدرت سازندگی. بعد این جهت است که زبان همیشه در مرکز جمله فرایندهای اجتماعی و فرهنگی قرار دارد: زبان در آینه زمان هم جزو ترکیبی از این فرایندهاست و هم ابزار اساسی بازگو و ارزیابی کردن آن‌ها. از این روست که در عهد کمونیستی، وقتی ایدئولوژی تام‌گر را به تمام بخش‌ها و بعدها جامعه شوروی نفوذ کرد، دست اول زبان اقوام و ملل غیر روس مورد حمله شدید قرار گرفت. و نیز بدین جهت است که در عهد گورباچف (۱۹۸۵-۱۹۹۱) مبارزه مردم آسیای میانه برای

احیای ملی و فرهنگی و مذهبی و سعی و کوشش پیوسته برای برقرار نمودن مقام و جایگاه اجتماعی فرهنگی زبانشان سر شد که به زیر بار گران تحمیل و تأثیر هدف‌گرایانه دولت کمونیست مآبان شوراها مانده بود.

در مورد تاجیکستان اهل علم و قلم دو هدف عمده داشت: اولین بار قرار نمودن نام اصل زبان فارسی و ثانی برگرداندن رسم‌الخط به الفبای نیاکان — حروف عربی و فارسی. بعد از بحث و مناظره‌ها حکومت وقت راضی شد که زبان فارسی تاجیکی به عنوان زبان رسمی دولتی و جامعه پذیرفته شود و هم اجازه داد که الفبای فارسی در مکاتب متوسطه مورد آموزش قرار گیرد. همچنین رئیس جمهور، قهار محکم‌اف، با من (بنده آخرین طرح قانون زبان را ضمن مذاکره و مکالمه با راهبریت حزب کمونیست تاجیکستان ریخته بودم) وعده قطعی داد که اگر وضع اجتماعی و سیاسی در کشور در دو سه سال آینده استوار ماند و شرایط ایدئولوژی در اتحاد شوروی باز هم بهتر گردد، در باب از نو برقرار کردن رسم‌الخط فارسی در پارلمان مسئله می‌گذارد. متأسفانه، از بین یک سال گذشته بود که وضعیّت به کلی تغییر یافت: جنبش ملی و فرهنگی ما به نیروهای قدرت طلب پیوستند. از همان وقت سر کرده، حرکت اجتماعی در تاجیکستان روند سازندگی‌اش را از دست داد و به یک نهضت سیاسی انقلاب گونه مبدل شد. این نهضت از گردهمایی‌های شبانه روزی آغاز یافته، با جنگ خونین هم‌وطنی انجام پذیرفت.

من به‌خوبی می‌دانم که در آن روزها و ماه‌های پرتلاطم سال ۱۹۹۲ کیای شیبستری در چهارچوب دیپلماسی و با آداب سنتی سعی و کوشش زیادی به خرج داد که طرف‌های درگیر به‌خصوص مخالفان اسلامی را به راه صلح و صلاح و مدارای سیاسی هدایت کند. چون در ماه‌های اول و میان همان سال خودم با یک گروه روشنفکران به میانجیگری سیاسی پرداخته بودم، از تجربه ناچیز خویش می‌دانم که این کار بسی دشوار است و به‌زودی ثمر نمی‌دهد.

یکی از سرچشمه‌های ناپاک فاجعه‌هایی که در جامعهٔ آدمی از قدیم زمان این طرف دوره به دوره تکرار شده می‌ایستد، تشنگی ناشکستنی منصب‌گیری و حکومت‌رانی است. آرزو و هوس است که شخص قدرت طلب را وادار می‌سازد به امید به آسمان تخت زدن صد ستون کبریا را هم به لرزه آرد. و چنان که از تجربه سیاسی تاجیکستان و بعضی کشورهای آفریقا و آسیا بر می‌آید، سطح میان فرهنگی و آداب جامعه هر قدر پست باشد، قدرت طلب همان قدر رنگ و روند بربرانه پیدا می‌کند.

البته مسلم است که میل رسیدن به جاه و جلال شوق رغبتی نبود که به سرشت خود انسان بیگانه باشد، شرعاً هم مکروه و ناروا نبوده است. ولی باید نیز افزود که آن حرص و آز بوده است. اصول [اصولاً] هیچ قانع نشدنی و هم از انواع امر و عملی نبوده است که در چهار دوره اخلاق محدود کردن میسر گردد، به قول امام خمینی: «انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می‌خواهد و به هیچ قدرتی که ناقص است دل نبسته است اگر عالم را در اختیار داشته باشد ولی گفته شود جهان دیگری هم هست فطرت مایل است که آن جهان را هم در اختیار داشته باشد».

فعالیت‌های میانجیگری و صلح‌جویانهٔ سیاسی شبستری در تاجیکستان جنگ‌زده مخصوصاً سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۷ در اوج بود. آن سال‌ها بر اساس رهنمودهای مقام معظم رهبری جمهوری اسلامی، کارمندان دیپلماسی ایرانی همگام با مسئولان سازمان ملل برای به سر میز گفت و شنود شناساندن نمایندگان حکومت کنونی تاجیکستان و اتحاد مخالفین تاجیک و همراه به آتش بس و آشتی ملی وادار کردن آن‌ها پیوسته می‌کوشیدند و در نهایت همکاری و هم‌دستی‌های دور و دراز و پی در پی بین‌المللی است که راه مصالحه تاجیکان هموار گردید.

پیروزی نخستین دیپلماتیک در این راه بازکن آورد پاییز سال ۱۹۹۴ به دست آمد. آن وقت نمایندگان حکومت و مجاهدان تاجیک در تهران گرد هم آمده در

حضور میزبان ایرانی جناب علی اکبر ولایتی و کارمندان مسئول سازمان ملل به سازش نامه آتش بس موقتی امضا گذاشتند. دومین اقدام مهم سیاسی سال ۱۹۹۷ صورت گرفت: اول ماه فوریه با ابتکار و شرکت بی واسطه نمایندگان حکومت ایران (علی اکبر ولایتی) و سازمان ملل (هرد میریم) نمایندگان عالی رتبه طرفین درگیر (امام علی رحمان اف و سید عبدالله نوری) در مشهد به ملاقات پرداختند و وظیفه و وکالت های اساسی کمسیون آشتی ملی را بار دیگر بررسی کرده (درباره تأسیس خود این کمسیون در پایان سال ۱۹۹۶ در مسکو به موافقت رسیده بودند) بعضی مانع های سخت گفت و شنود آینده را از میان برداشتند.

ثانی (ماه آوریل و می) در تهران دور نهایی گفت و شنود تاجیکان برگزار شد که برای بستن آشتی نامه کلی زمینه مستحکم فراهم آورد و نهایت ۲۷ ژوئن همان سال (۱۹۹۷) در مسکو در حضور حکومت داران عالی مقام روسیه، وزرای امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ازبکستان، قزاقستان، قرقیزستان و ترکمنستان نماینده ویژه دبیر کل سازمان ملل با اینچنین نمایندگان سازمان امنیت و همکاری در اروپا سازمان کنفرانس اسلامی افغانستان و پاکستان، سازش نامه عمومی درخصوص جهت مهم و مفید آشتی نامه ای که به رسمیت درآمد، این است که چهارچوب مشخص توافق نظر طرح ریزی شده است و برای حلّ و فصل مشخص جمله مسائل باقی مانده شرایط مساعد فرارسید، پس فقط حسن تفاهم و مسئولیت شناسی طرف هایی است که اجرای با مرام و به تدریج صلح نامه تهران - مسکو را تعیین کرده می تواند.

هم زمان باید نیز افزود که صلح نامه در برابر سند نظامی و هویت ملی تاجیکستان را کیزای معنوی می باشد. چرا که طرفین امضا گذاشته نمایندگان یک قوم و یک کشور میراث خور یک تاریخ و یک فرهنگ، معتقدان یک دین و یک مذهب هستند.

پس محیط سیاسی و معنوی جمهوری راهی چه زودتر از زهر جنگ تازه کرد

به انتقام‌گیری و کینه‌گذاری‌های محلی‌گرایانه راه ندادن و من‌بعد پیش از همه‌گونه کوشش‌های گناه‌جویی، گناه‌سازی و گناه‌شوی را گرفتن از جمله وظیفه‌های موقوف‌ناپذیری روزگار کنونی تاجیکان است.

در ضمن اگر وضع کنونی سیاسی و معنوی را در جمهوری تاجیکستان با نظر داشت چشم‌انداز رشد ملی ارزیابی کنیم ما را بایستی دیگر یک حقیقت کلی را پذیرفتن: مؤسای ملی فقط گرد هم آمدن طرفین دیگر و قسمت کردن قدرت میان حکومت کنونی و مخالفان مسلح نیست؟ هدف اساسی مؤسای ملی برای از یک گریبان سر برآوردن تاجیکان جمله مناطق و ولایت‌های به‌خصوص در اطراف چهار رمز رکن‌گذار حاکمیت ملی - قانون اساسی، پرچم، نشان و سرودهای ملی به عنوان شهروندان یک دولت متمرکز گرد آمدن آن‌ها شرایط مساعد سیاسی و معنوی فراهم آورده است.

از این معنی اهل علم و فرهنگ تاجیک به‌ویژه آن‌هایی که درباره‌ی راه‌های تأمین پایدار دولت ملی تاجیک پیوسته فکر می‌کنند، امیدوارند که سازمان ملل و دولت‌هایی که به تحقق‌سازش‌نامه کلی ضامن هستند، در نوبت اول جمهوری اسلامی ایران به همین جهت مهم و نازک مسئله صلح و امنیت در تاجیکستان دیده‌اعتنا و اعتبار می‌دوزد.

سفارت ایران در تاجیکستان با سعی و کوشش جناب شبستری از خود آغاز فعالیت به مرکز گسترش فرهنگی ایرانی و معارف اسلامی تبدیل یافت و در سفارت برای جمله عاشقان و تشنگان کلام فارسی و تمدن اسلامی همیشه باز بود. از جمله بنده هر باری که به سفارت می‌آمدم، شبستری مرا به تبسم به کارگاهش دعوت کرده، ضمناً با لهجه تاجیکی می‌گفت: «بفرمایید، گپ می‌زنیم...».

سفارت جمهوری اسلامی ایران، ماه اول فعالیتش با پژوهشگاه‌های فرهنگستان علوم رابطه برقرار کرد. جناب سفیر بارها به فرهنگستان علوم از جمله

پژوهشگاه خاورشناسی، خودش آمده، درباره راه‌های گسترش روابط علمی و فرهنگی با ما گفت‌وگو کرده بود.

وقتی که در سال ۱۹۸۶ مرا به سمت رئیس پژوهشگاه خاورشناسی منصوب کردند، بنده ایران‌شناسی را در مد نظرم گذاشتم. آن وقت در گذشته پیشین رئیس پژوهشگاه عبدالغنی میرزایف که مدقق و محقق پُردان و پرکار ادبیات کلاسیک فارسی و تاجیک بود و نیز درگذشت باباجان غفوراف در مسکو که آنجا ریاست پژوهشگاه شرق‌شناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی را بر عهده داشت و به توصیه ایران‌شناسی از جمله تاجیک‌شناسی در کشور مساعدت می‌کرد. رونق این بخش مهم و مبرم علم خاورشناسی شکسته شد و من به پشتیبانی سابق رئیس فرهنگستان علوم تاجیکستان شادروان محمد عاصمی یک برنامه تدقیقی و تحقیقی جهانی ایرانی را تهیه نمودم. در این برنامه گسترده کارهای علمی و تشکیلاتی راهبریت پژوهشگاه خاورشناسی سه وظیفه مهم و مبرم را پیش گذاشت:

وظیفه یکم: ایجاد سه بخش علمی و اداری جهت راه‌اندازی و سامان‌بخشی تحقیقات در رشته‌های ایران‌شناسی، اسلام‌شناسی و تمدن‌شناسی.

وظیفه دویم: توسعه و تحکیم زمینه مادی و پژوهشی بخش آثار خطی و متن‌شناسی پژوهشگاه به منظور مطالعه و تحقیق دقیق دستخط‌های قدیمی و نشر صحیح و کامل آن‌ها (بدون اختصار و تفاسیر ایدئولوژی)

وظیفه سیم: برقراری روابط و همکاری‌های علمی با کانون‌های خاورشناسی جهان، پیش از همه با مراکز تحقیقی و دانشگاه‌های ایران جهت بررسی طرح‌های دو جانبه پژوهشی: نشر کتاب و مجلات مشترک و سازماندهی کنفرانس‌های بین‌المللی و مانند آن‌ها.

در اجرای با مرام و با ثبات این طرح، ریاست پژوهشگاه ما در همکاری با دیگر پژوهشگاه‌های فرهنگستان باستان‌شناسی سعی و کوشش زیادی به خرج داد. در کنفرانس بین‌المللی که با ابتکار پژوهشگاه خاورشناسی در دوشنبه شهر برگزار شدند

(من بعد بنیاد باربد و سازمان پیوند هم در تشکیل جمع‌آمدهای بین‌المللی علمی و فرهنگی در پایتخت تاجیکستان سهم ارزنده گرفتند) با مساعدت سفارت ایران و علی‌الخصوص جناب شبستری هیئت‌های با نفوذ محققین ایرانی شرکت ورزیدند. عالمان تاجیک در نوبت خود بارها به ایران سفر کرده، در همایش‌های علمی، فرهنگی و دینی مشارکت کردند. متأسفانه جنگ داخلی تاجیکستان پیش راه وسعت من‌بعد همکاری‌های علمی میان دو کشور ایران و تاجیکستان را گرفت. عوامل سیاسی و ایدئولوژی هم به افق روابط علمی و فرهنگی ایران و تاجیکستان سایه افکند. به هر حال وقتی تابستان سال ۱۹۹۲ من به عنوان مشاور علمی همراه رئیس جمهور تاجیکستان رحمان نبی‌یف به ایران آمدم کسی از اهل علم به سراغ بنده نیامد: در برنامه رسمی سفر هیئت عالی مقام تاجیکستان هم برنامه رسمی سفر هیئت عالی مقام تاجیکستان هم ملاقاتی با دانشمندان و استادان دانشگاه‌ها و هنرمندان معروف ایرانی پیش‌بینی نشده بود. (ضمناً این نخستین سفر نبی‌یف به خارج بود و هم طبق وعده صورت پذیرفت که قبلاً به هیئت رسمی ایران یک سال پیش داده بود. در سفرنامه هیئت مذکور که در بالا اشاره‌اش گذشت، چنین آمده است: «رئیس جمهور تاجیکستان قول داد که ایران اولین کشور باشد که از آن دیدار می‌کند».

ما بسیار می‌خواستیم که با مؤسسات علمی و فرهنگی ایرانی رابطه مستقیم و همکاری دائمی داشته باشیم: من در این باره نه فقط با هر مهمان رسمی ایرانی تکرار به تکرار می‌گفتم، بلکه در مجله و روزنامه‌های ایرانی چندین مقاله چاپ کردم. ولی به جز نصرالله پورجوادی و علی رواقی کسی دیگر توجه نکرد.

در همان گزارش هیئت رسمی ایرانی خبر داده است که «با تورسان‌زاد، رئیس مؤسسه شرق‌شناسی، راجع به برگزاری کنگره جهانی ایران‌شناسان صحبت شد». در ضمن این ملاقات من تأسیس مجله بین‌المللی ایران‌شناسی را هم پیشنهاد کرده بودم. متأسفانه، از بین هفت سال سپری شد ولی پیشنهادهای مذکور هنوز عملی نشده‌اند. خلاصه کلام بسیار نقشه‌های ما در مورد گسترش رابطه‌های علمی و

بخش یکم: افزونگر آبروی ایران ۶۳

فرهنگی در روی کاغذ ماند و فکر نمی‌کنم که این ناکامی فقط به گناه طرف تاجیکستان بوده باشد.

امروز در تاجیکستان به علت بحران شدید اقتصادی زمینه مادی علم و فرهنگ به حدّ نظررس کاهیده است و اهل علم و فرهنگ به یاد و دستگیری همکاران خارجی شان بیش از پیش نیاز دارند. امیدوارم که کیای سید رسول موسوی، سفیر کنونی جمهوری اسلامی ایران، اقدام پیوسته و پرثمر کیای شبستری را ادامه داده، در گسترش من بعد روابط علمی و فرهنگی ایران و تاجیکستان سهم ارزنده می‌گیرد.

نامی که اندر یادهاست

مهمان بختی

اصلاً در حقّ این یا این انسان، او خواه از محفل خُرد باشد و خواه بزرگ، مدح و ثنا خواندن و حرف خوش و دلپذیری نوشتن دشوار است. به آن خاطر که انسان موجود بسا مرگبی است، در مذمت و یا توصیف او ممکن است سخنی خطا گفت و زیاده از آن بسیار پهلوهای شایسته زندگی نامه اش را نادیده گرفت.

برای اینجانب و اغلب روشنفکران تاجیکستان یک نکته همچون روز روشن است که کار، نام و نشان کیای شبستری، پیشین سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، نهایت عزیز و معتبر خواهد ماند. نام شبستری در سراسر میهن عزیز ما مشهور و معروف است. به علاوه در بیشترین گوشه و کناره‌های تاجیکستان شبستری به مثل یک تاجیک شهرت یار، یک وطن دوست سرسپرده، محبوبیت پیدا کرده است.

این حرمت و محبوبیت بی‌وجه نیست. سفیر ارجمند در روزهای به غایت سنگین و بحرانی جمهوری ما به کار پرداخته و از راه خویش مشکل مردم به‌خصوص مشکل روشنفکران را تا جایی که می‌توانست، آسان گرداند. به کارها و اقدامات فزون سودبخش فرهنگی میان ایران و تاجیکستان حسن آغاز و سپس استحکام بخشید. برای به آشتی ملی رسیدن ملت تاجیک نیز سهم بسزا گذاشت.

بخش یکم: افزونگر آبروی ایران ۶۵

خویش را از رنج و دردهای تاجیکستان کناره نداشت. من این را در روند مذاکرات میان تاجیکان در عشق‌آباد و تهران روشن درک کرده‌ام. با کمال احترام می‌توانم عرض کنم که او در ذات خویش ایران دوست و تاجیکستان پرست بود.

سفیر فرهنگی

عبدالحمید عبدالصمد

علی اشرف مجتهد شبستری از نخستین روزهای فعالیت دیپلماتی خویش با اهل علم و ادب ما قرابت می جست و چون دوستار و خیرخواه فرهنگ و فرهنگیان در دل‌های این طایفه مسکن یافت.

به صاحب‌دلان معلوم است که دلجویی و دلیابی، هنر هر کسی نیست و نه هر دیپلمات ورزیده عزیز فرهیختگان یک کشور شده، می‌تواند. اما شبستری چون فرد حساس و دقیق نظر چون یک اخلاص‌مند فرهنگی با علما و ادبا آشنایی پیدا کرد و برای احیا و گسترش مناسبات اندیشمندان و سخنوران دو کشور برادر، کمر همت بر بست. از برکت کوشش‌های ایشان آثاری چند از نویسندگان ما در ایران به نشر رسید و گنجینه با بهای نیاکان کتاب‌های بی‌شمار به دست تشنگان کلام رسید.

به هر محفلی که شبستری تشریف می‌آورد دیگ هزل و مطایبه می‌جوشید و از لطف و ظرافت گویی‌اش باغ صحبت شکفته می‌شد. و او حتماً موضوع «مهمانان سخت جان» یعنی کاربرد واژه‌های فراوان بیگانه را در زبان تاجیکی به میان می‌آورد. البته با طنز سبک و خوشایند. سپس موضوع دامن می‌گسترده. دوستان ما نیز جرأت پیدا کرده، گوش‌رس می‌نمودند که در زبان تاجیکی معاصر اگر کلمات

اجنبی روسی سر در آورده باشند، زبان گفت‌وگوی برادران ایرانی ما نیز از این وبای عصر بی اثر نماند. خصوصاً از تهرانیان علاوه بر کلمات فراوان عربی به جای واژه‌های زیبای فارسی، اصطلاحات انگلیسی و فرانسوی را خیلی می‌شنویم.

به همین بهانه قصیه پالایش زبان از عنصرهای بیگانه و درشتی و گوش خراش به میان می‌آمد. به راست چنین صحبت‌های رسمی و غیر رسمی شبستری مفید نیز بود، زیرا هر چند دوستان ما دوغ خود را ترش نمی‌گفتند و با جوش و خروش تلاش می‌ورزیدند که بی‌آلایشی و برتری زبان مادری خویش را ثابت کنند، از اشاره و یا خرده‌های هزل‌آمیزی این مرد خوش فکر و معنی‌رس به اندیشه فرورفته، حقیقتاً حال می‌جستند. آخر به شمال شاهی درخت نمی‌جوید.

یادم می‌آید روزهای نکوداشت خاطر میرسیدعلی همدانی در شهر کولاب، هممانان از دور و نزدیک فراوان بودند. استاد روان شاد، آشور صفر چون صاحب شهر پرشتاب‌تر از همه بود. شاید حق نظر غالب پس از جلسه با طنطنه مرا به منزل آشور صفر به ضیافت دعوت کرد. و تأکید نمود که محی‌الدین عالم‌پور را (روانش شاد) پیدا نموده، با خود برم.

صحبت ما خاصه آراستگی است. معلم، — گفت حق نظر. — عالم‌پور را باید حضور داشته باشد.

آخ، مولانا در گور حاتم لگد زده است، — گفتم هزل‌آمیز و افزودم، — استاد نان‌خور زیادتر را خوش ندارد، دائماً گوش‌رس می‌کند که هم صحبت باید از سه چهار کس زیاد نباشد. گپش درست، لیکن این ضیافت را به کمال مناسب آراست؟

- کتابخانه‌اش را می‌گشاید.
- عالی‌جناب، تیت نیک، کار خیر.
- وقت مقرر بی محی‌الدین عالم‌پور به منزل استاد آشور صفر رسیدیم. عالم‌پور

چون همیشه سرکار، در تک و دو و همراه مهمانان خارجی بود. ایشان را یافته نتوانستیم.

استاد آشور صفر یک کمی خسته و گرفته می نمود. معلوم که هیجانی دارد.

- خوراکی های رنگارنگ پختند، — گفت وی.

خیلی جدی حرف زدنش به من نمی فارد. آخر استاد را به هم زد و شوخی تصور نمی کنم. هرچند می فهمیم به حیث میزبان در نگرانی و اضطراب است هزل نیست، مهمان عالی قدر مملکت بزرگ هم زبان ما — ایران را در خانه اش می پذیرد به جا آوردن عزت ایشان مسئولیت عظیم دارد. با وجود این مهمان، که این لحظه از استاد هزل خوش نمکی بشنویم.

- تشویش نکشید، استاد. در منزل شما هم دیگ خوراک هم اسراف نمی شود، —

به هزل می کشم او را — ریزه خوران دسترخوان تان فراوان اند.

به لب آشور صفر تبسم نرم دوید. او به میزها اشاره کرده، پرسید:

- روی حولی بنشینیم یا در حجره؟

- برای ما خان پُر مهم است.

- گوسفند با کله پاچه هیل هیل [کامل و نرم] پخته است، با چهره گشاده گفت او، — زیریکی آش پلو هم آمده. گفتم که یک محفل بیاراییم. وزیر محترم، باباخان محمدا ف و عده داد که استادان شبستری و شعر دوست و استادان دیگر را همراه می آورد.

- اگر باباخان آوردن مهمانان را به ذمه گرفته باشد، پروا نکنید، او را تسکین بخشید خال محمد شریف. — این، تخت شاه مات را بیارید — مهمانان اندکی دیرتر رسیدند. آقایان شبستری، شعر دوست و کیای مهندس میر سلیم — وزیر فرهنگ جمهوری اسلامی ایران. پیشاپیش آن ها باباخان محمدا ف — وزیر فرهنگ ما.

- خوش آمدید — به استقبال ایشان شتافت آشور صفر.

در حجره نشستیم. باباخان محمدا ف پس از برداشتن دست به دعا مهمانان و میزبانان را شناسانده و شبستری چون دریافت که بیشتر اهل صحبت شاعران اند، گفت: — آقای عبدالحمید، در منزل شاعر باید محفل شعر صورت بگیرد، یکان شعر بخوانند.

در گوش خیال بنده نبود که شعرخوانی پیش آید، پس عذر آوردم.

• نزد مهمانان عالی مقام شاید شعرخوانی گستاخی شود. مهمانان عزیز خسته اند و دوباره خسته کردن ایشان گناه است. اما شبستری و شعر دوست با اصرار تقاضا کردند که شاعران ختلائی محفل بیاریند.

• این طور سرجمع کم به وقوع می آید. در منزل شاعر، چطور می شود که شعر شنیده، برویم، — گفتند آنان. — خستگی می گذرد شعرهایی در یاد خواهد ماند بخوانید، فرصت تنگ است. ما خواهش می کنیم.

به حق نظر غالب نگرستم. امتحانی پیش آمد. باید وی خویش را به این حالت آماده سازد و بی مقدمه به قرائت شعر پردازد. باباخان نیز آزمایش کارانه به شاعران هم دیارش چشم دواند. یعنی میدان از آن شماسست، هنر خود را نشان دهید.

و برای یخ دهان دوستان شاعرم را شکستن و جرأتشان را یک کمی انگیختن ابتدا خودم غزلی خواندم. سپس حق نظر غالب بلبل گویا شد، بعد سرور محمود، محمد غایب و دیگران. استاد آشور صفر که همیشه آماده به شعرخوانی بود، لحظه ای که از تک دو فارغ شده، یک غزل کوتاه، ولی زیبا خواند و به آفرین مهمانان سزاوار گشت.

صحبت به راستی خوش گذشت: از بذله گویی، حاضر جوابی و لطف و مهربانی سرشار بود، هنگام گسیل، آشور صفر به مهمانان عالی قدر جامه پوشاند.

- چی شد که شاعر یک باره خودش را جنباند، — با شوخی از من پرسید باباخان. — از شاعر چیزی رویاندن آسان نیست. کیای شبستری در این کار چی حکمت است؟
- شاعر دل دریا را دارد، — پاسخ داد شعر دوست و افزود. — بنده از حساب می‌بخشم. گلچین اشعارش را نیز در ایران نشر می‌کنم. کیای شبستری از این دید و صحبت چون میزبان آشور صفر شاد و قناعت‌مند بود و جناب میر سلیم و دیگر مهمانان ستایش محفل آرای شاعران تاجیک را می‌کرد. به نظرم، وی آن لحظه چون یک دوست مهربان ما بیشتر از ما ممنون بود. واقعاً شبستری طول مأموریت دیپلماتی‌اش چون یک عاشق فرهنگ ایرانی خدمات‌های شایسته انجام داد و اهل فرهنگ تاجیک از او به نیکی یاد می‌کنند.

پاره دل ما

کرامت الله میرزا

پس از صاحب استقلال شدن تاجیکستان، نخست از همه در سرزمین ما در سفارتخانه جمهوری اسلامی ایران باز گردید. سفارتخانه نخستین و کیای علی اشرف مجتهد شبستری، سفیر نخستین... بعد سفارتخانه‌های دیگر کشورها عرض وجود کردند و سفیرها آمدند. پرچم‌های رنگارنگ ممالک گوناگون روی بام و درها پر افشان، پرچم زیبایی و دلپذیر ایران پرفشان‌تر. و نزدیک‌تر. اتفاقی اگر می‌افتاد و از کوچه و خیابان‌های دوشنبه پیاده راه می‌گرفت، سر هر قدم واخوری‌ها و حالپرسی‌ها می‌کرد. در راه معطل می‌ماند، فرصتش تنگ، به مجلس و معرکه‌ها گاه‌ها دیرتر می‌رسید.

وی باری ۱۶ اکتبر سال ۱۹۹۳ اعضای ریاست اتحاد نویسندگان تاجیکستان را به حضور پذیرفت. به منزلش رفتیم، که در نزد بنای صاحب مدرسه حزبی جایگیر بود. هر دو طبقه دروازه کلان و با حشمت منزل باز بود. چند تن از برادران ایرانی آمده پذیرایی مهمانان. ادیبان مشهور لایق شیرعلی، عسکر حکیم، عبید رجب، آرون کوهزاد، گل نظر، عبدالحمید عبدالصمد، مهمان بختی، شادان حنیف، رحمت نظری [نذری] و دیگر دوستان، مهمان آن روز سفیر بودند. وارد خانه کلان زیبا گشتیم. دیوارها آذین بسته از رول، سفره پر از ناز و نعمت. اما خود سفیر نمی‌نمود. لحظه‌ها سپری گشت، یکی از سفیر درک نبود. کجاست؟ چرا ما را به

خانه‌اش خوانده، خود حضور ندارد؟ سؤال آمیز به یکدیگر می‌نگریستیم. نهایت از در درآمد. لب‌ها مایل تبسم، تبسمی نرم و شیرینی که خاص خود اوست و ما همیشه وی را در همین حال، در تبسم دیدیم. بالای بلندش اندکی خم، دست‌ها پیش بر از مهمانان پوزش خواست، تأخیر کردنش وجهی داشته است. بامداد همان روز پیر مردی از ده دور ناحیه لنین ایشان را پرسیده — پرسیده به سفارتخانه آمده است.

- آقای شبستری کجاست؟ آن کس را دیدن می‌خواهم، — تقاضا کرده است.
- پیر مرد ختنه سوران نبیره داشته، می‌خواسته است کیای شبستری گل سرسبد آن جشن باشد. او سفیر را می‌شناخته است، شناسی‌اش به طریقی، که در پایان حکایت می‌آورد، به وقوع پیوسته.

پیر مرد هر هفته از روستای دور دست چمای ایسنبای به مرکز شهرستان، به کوکتاش آمده، یک شب خواب رفته، روز دیگر نماز جماعت را خوانده، بعد به منزل بر می‌گشته است؛ در زمستان، روزهای سرد هم از نماز جماعت نمی‌مانده است. او را در مسجد همه می‌دانستند احترامش افزوده، می‌گفتند که خدا در دلش انداخته. سفیر محترم نیز باری به مسجد کوکتاش آمده، در همان جا با او واخورده، از اهل بیت او پرسان شده و در پهلویش ایستاده، در یک صف نماز گذاشته است. با همین، پیر مرد سفیر را هیچ از یاد نبر آورده است. شبستری مردی فروتن، حلیم و با معرفت بوده است. «به خدا جان آمدی». گویا سفیر را نزد اهل خاندان و هم‌دیهگان وصف و ستایش می‌کرده است. و هنگامی که خداوند پیر مرد را به برپایی ختنه سوری نبیره نصیب گردانده است، سفیر گرمی را جسته و پیدا کرده است.

- نمی‌توانستم که به این ختنه سوری بروم. رفتم و شادباش گفتم و هم اکنون از همان جا بر می‌گردم، اندکی تأخیر بیفتاد، — از ما عذر می‌خواست.
- آن روز شبستری ما را به افتخار جشن هزاره شاهنامه فردوسی به مهمانی خانه

خود و برنامه برگزاری این یادواره مورد بررسی قرار گرفت. سپس به حسن کلام، بزم شعر آغاز شد و خیلی ادامه پیدا کرد و غم‌ها را از دل‌ها زدود. مگر آن صحبت صمیمی و آکنده از فرح و خرمی فراموش می‌شود؟

سفیر کبیر در روزگار ناخوشی و غمبار در سوگواری عزاداری نیز به کاشانه‌های مردم می‌رفت. در سال‌های جنگ و برادرکشی لحظه‌ای آرامش نداشت. او را در جنازه‌های بی حساب، در خانه‌های ماتم‌زدگان می‌دیدیم. با سر هم، با اندوه فزون از حیث تابوت‌ها قطار کم می‌پرداخت و دلش پاره — پاره چون دل‌های ریش — ریش گشته تاجیکان بود.

ما سر هر حرف و سخن به زبان می‌آوریم: ایرانی‌های هم‌نژاد، هم‌کیش و هم‌زبان ما هستند. چی سعادت‌ی با لفظ‌های آشنا و گوارا با هم گفت‌وگو می‌کنیم. با وجود این واژه‌ها و عبارت‌هایی هستند که برای تاجیکان مفهوم نیست و بر عکس در لهجه تاجیکی هم کلمه و تعبیرهای فراوانی دچار می‌آیند که برادران به دشواری به عمق آن‌ها می‌رسند.

اما دمی که شبستری سخن می‌گوید گمان می‌برد که هم دیار عزیز ما گپ می‌زند و خیال می‌کند که در محیط دوشنبه شهر به کمال رسیده است. سبب این بود که در پنج سال مأموریت خویش با ما روز می‌گذرانند. با ما گفت‌وگو می‌کند و با ما همدم و همدستان بود. سفیر گرانمایه در سال‌های جنگ داخلی پیوسته در اندیشه‌ای بود که چه سان چاره‌ساز شود تا تاجیکان با هم بیایند، آرام و آسوده بزیند و بغض و کینه‌ها از سینه‌ها محو گردد.

پیش از آغاز گفت و شنود نوبت تاجیکان در شهر عشق‌آباد با شبستری دربارهٔ ترمیم مزار حضرت سید شاه عبدالطیف که در ده ما در نیکان در کنار چهاردهم بنا شده است صحبت داشتیم.

روزهایی که در جمهوری برای برگزاری جشن گرامی داشت میرسید علی همدانی آمادگی می‌دیدند، اهل ده ما نیز خاصاً مزار حضرت سید شاه عبدالطیف

را که یک تن از جگر بندان آن بزرگوار بود، آباد گرداند. حضرت شاه عبدالطیف در زمان حیات امیر همدان در این محله خوش آب و زیبا منظر منزل مکان اختیار کرده، سپس خاندان یافتند. مردم روستا به شجره از اولاد امیر سید علی همدانی اند. ایشان و سیدزاده شمرده می شوند. نیلکان را روستای ایشان‌ها هم می گویند. از گذشته مردمانش اهل علم، با معرفت، پشت بر پشت مکتب‌دار می باشند.

به نام میرزا حضرت سید شاه عبدالطیف معروف و آوازدار است ده نیلکان. در این زمینه باری شبستری اظهار کرد که شهرت بخشی از روستاها، شهرها و حتی کشورها به نام شخصیت بزرگ ارتباط دارد؛ اگر در مشهد مزار حضرت امام رضا^(ع) نبود، که شهر هم شاید نابود و بی آوازه باقی می ماند.

اما با گذشته زمان دیواره مزار حضرت سید شاه عبدالطیف خراب گشته است. همراه امام خطیب مسجد ده، حاجی شمس‌الدین به عنوان حکومت جمهوری، وزیر فرهنگ و ریاست حفظ یادگارهای تاریخی نامه‌ها نوشتیم. به ده از اداره دولت نمایندگان آمدند. حفاریات انجام گرفت. و ترمیم مزار شد. ولی کار بسا به کندی پیش می رفت.

کیای شبستری از وضعیت اطلاع پیدا کرده، رهسپار نیلکان شد و مزار حضرت سید شاه عبدالطیف را زیارت کرد. دیواره خشتی بنای مزار قامت افراخته بود، اما برای پوشیدن بنای آن مبلغ نمی رسید. وزارت فرهنگ دست کوتاه بود. به موجب بحران سیاسی و اقتصادی، مردم گرفتار فقر و بی‌نوایی گشتند. بر افزون، تنگ پاییز بود نفس سرد زمستان می رسد. خطر زیر برف و باران دیوارها ماندن دیوارها که با هزار زحمت بلند شده بود، پیش می آمد. با خواهش سفیر کارآگاه مختصصان ساختمانی لازم است. نهایت چوب، تخته، آهنگر و مرمر آوردند و بنا مزار تکمیل یافت.

در ادای خدمت بی دریغ، که شبستری در آبادان مزار انجام داد، مردم نیلکان ضیافتی آراستند و سفیر را با یک گروه برادران ایرانی به مهمانی دعوت فرمودند.

هنگامی که شبستری همراه مهمان عالی قدر به ده رسید، مردم خرد و کلان با مهر و محبت به پیشواز شتافتند و سفیر را مثل یک برادر به جان برادر به آغوش کشیدند و حضور مقدمش را گرامی داشتند و در راه ورودش گل و ریحان نثار کردند.

به این ترتیب، مزار حضرت سید شاه عبدالطیف با احترام وزارت فرهنگ جمهوری و یاری سفارت جمهوری اسلامی ایران در سبک معماری قدیم، مجدداً به عنوان پیوندگری نسل‌ها و قرن‌ها عرض وجود کرد. نیلکانیان تمنا دارند. بعد از انجام کامل ساختمان مزار در لوح سنگی مرمری پیشگاه آن در کتیبه‌ای از خدمت سفیر محترم تقدیر به عمل آورند.

در پیشگاه مزار همراه شبستری بر آن خاطره عکس گرفتیم. چند تن از اهل ده نیز همراه ما حضور داشتند. مثل حاجی شمس‌الدین و زیادالله حسان. عکس به یادگار ماند، یادگار از آن روز، از روز تشریف سفیر کبیر به ده نیلکان.

شبستری آرزو در دل می‌پرورد که همچون مسجد کهنه روستا را ترمیم، بنای مزار را گل‌کاری و راه رهرو و بالای گورها را مرمر پوش بکند. ولی این آرزوی خیر جامه عمل نپوشید. مدت مأموریت ایشان در جمهوری ما به پایان رسید. در بسیار اداره و مؤسسات نشست‌های خیر به وقوع پیوست. این خبر در اندک وقت معلوم همگان گشت. دوستان، شناس‌ها و ناشناس‌ها دل‌حزین شدند و نمی‌خواستند که شبستری تاجیکستان را ترک بگوید. مثل این‌که شبستری یک کارمند دیپلمات کشور خارجی نبود، بلکه یک برادر ارجمند ما، دوست به جان برابر تاجیکان بود. کی را مقبول و پسندیده است که از دیدار دوست نزدیک محروم بماند؟ شبستری هنگامی که پنج سال قبل برای انجام مأموریت خویش به دیار ما روی آورد، برای تاجیکان شخصیت نا‌عیان و ناشناخته بود. ولی سپس از برکت دل‌پاک و نیت‌نیک، فضیلت عالی و خدمت بلندش در دل‌های تاجیکان مأوا یافت و هم‌اکنون حین بازگشت به میهن گویا تمام مردم او را می‌پرستند.

جناب سفیر از تاجیکستان رفت، لیکن یاد خاطر تابناکش دل‌ها را می‌گشاید. در یک ده خیلی دور از تاجیکستان، در نیلکان ما نیز نامش در سینه سنگ مزار بزرگواری، آزاده‌ای، وارسته‌ای باقی خواهد ماند. صد ساله‌ها می‌روند ولی نام کار شبستری از یادها نمی‌رود.

می‌گویند که کاشانه‌اش در تهران واقع است. منزل او برای ما امیدگاهی است. اگر خداوند بزرگ نصیب گرداند و گذارمان به این شهر به پایان بیفتد، بی‌تردید پیش از همه پاره دل خود — کیای شبستری را می‌جوییم، چون که خود او ما را همه عمر جست‌وجو است.

پیوندگر گسستگی‌ها

حق نظر نظراف

بر اهل علم و هنر پوشیده نیست که ما مردمان ایران زمین تنها در همان زمان‌هایی صاحب کامیابی و دستاوردهای عظیم مادی و معنوی شدیم که در پناه دولت مقتدر متمرکز ملی، امثال هخامنشیان، ساسانیان و سامانیان به سر برده و یا از روابط همه جانبه حسنه بین خود برخوردار بودیم. پس از آن که ماجراهای سیاسی میان ما اوج گرفت و اختلاف مذهبی شدت یافت، ارتباط تاریخی و فرهنگی ما قطع گشت و ما تاجیکان علی‌الخصوص دچار تنزل جدی شدیم.

چنین حالت در عهد حکمرانی صفویان و شیبانیان رخ داد که تا زمان ما ادامه یافت.

احیای تاریخی و فرهنگی تاجیکان به اندازه‌ای در دوران شوروی امر واقع شد، ولی پس از پاش خورد اتحاد شوروی، این روند بر باد رفت. و تاجیکستان خواسته و ناخواسته وارد راه استقلال گشت و از آغاز دچار امتحان سنگین قرار گرفت.

آزادی و استقلال ما را پیش از همه برادران هم‌زبان و هم‌دین ایرانی و افغانستانی ما اعتراف کردند و لیکن تکیه‌گاه آینده ما شدند. از قرار معلوم افغانستان جنگ‌زده امکان نداشت که در استقرار روابط حسنه تاریخی خود با جمهوری تاجیکستان اقدام مهمی انجام بدهد، ولی خوشبختانه جمهوری اسلامی ایران به فعالیت گسترده‌ای دست زد و جدّ و جهد فراوانی به خرج داد که ضلع معنوی را که

در ارتباط فرهنگی ما در طول چندین قرن به وجود آمده بود، پر نماید و از این جهت در پیش نظر ما یک دورنمای درخشانی را جلوه‌گر ساخت.

در احیای مجدد روابط تاریخی و فرهنگی ایران و تاجیکستان نقش بزرگ و خدمت شایسته را پیش از همه کیای شبستری اولین سفیر جمهوری اسلامی ایران انجام داد و ما شاهدان عینی این گردش تاریخی نمی‌توانستیم نسبت به این تحوّل عظیم خاموشی اختیار کنیم.

قبلاً باید یادآور شد که بر هم خوردن نظام توتالیتر نهضت‌های گوناگون سیاسی دموکراتی، ملی و دینی را روی کار آورد که هر کدام تلاش می‌ورزید که زمام امور کشور را به دست بگیرد و این همه بی‌سروسامانی‌ها تشخیص جانب حق و ناحق کاری دشوار بود. در چنین یک شرایط پیچیده و اوضاع برهم و درهم فعالیت سفارت ایران در دوشنبه به راه انداخته شد که مقامات رسمی تاجیکستان هنوز پایبند قید و بسط افکار افراطی کمونیستی بودند و در سفارت ایران چندان باور و اعتماد نشان نمی‌دادند یا خود برای فعالیت آن مشکل ایجاد می‌کردند. ولی در نتیجه مهارت، کاردانی و بردباری بی‌اندازه شبستری همه این قید و بندها پس سر می‌شد، زیرا او در دوران فعالیت دیپلماتی‌اش پیش از همه به موقع و نقش‌والای زبان، ادبیات و فرهنگ مشترک ما در ضیافت تاجیکان تکیه می‌کرد و آن را از هر عاملی دیگر مقدم‌تر می‌شمرد.

من تنها یک مرتبه هنگامی که ریاست پژوهشگاه خاورشناسی را به عهده داشتم به خدمت سفیر محترم در مهمانسرای «تاجیکستان» مشرف شدم. لیکن همچون تاریخ‌شناس و عضو وابسته فرهنگستان علوم قریب در تمام ملاقات‌ها و کنفرانس‌های علمی و فرهنگی مشارکت می‌کردم که شبستری نیز در آن‌ها حضور داشت و او با گفتار سخنران به هنگام و صمیمیت دلپذیر و شکسته نفسی خاصش قلب‌ها را تسخیر می‌کرد.

هر بیننده و شنونده بی‌اختیار از دل می‌گذراند که این شخص در واقع از مادر

محض برای همین کار تولد شده است. و شبستری وظیفه خطیر خود را در یک کشور هم‌زبان و هم فرهنگ به‌خوبی می‌فهمید و نمی‌خواست که پابند ضابطه‌ها و مقررات رسمی باشد و معاملات انسانی را از متمایز نسبت به مقام رسمی سفیر افضل‌تر می‌شمرد. به خاطر می‌آوریم روزی را که سفیر ارجمند با وجود پرکاری در جلسه دفاع یک رسالهٔ دکترای که راجع به اقتصاد ایران بحث می‌کرد، شرکت ورزیده، سخنرانی نمود و به داوطلب مذکور یک لغت‌نامه هدیه کرد. گمان می‌کنم که اقدام نجیب شبستری در یاد این داوطلب و یاد دوستانش یک عمر باقی خواهد ماند. اما آنچه به گمان اینجانب نام شبستری را در ردیف دیگر فرزند بزرگ ایران ابوالقاسم لاهوتی پایه‌گذار نظم معاصر تاجیک زنده و جاوید می‌گرداند، تأسیس چندین کتابخانه در تاجیکستان با تلاش و اهتمام او می‌باشد. قبلاً ما برای پیدا کردن یک یا دو رشته به مسکو و لنینگراد سفر می‌نمودیم و الان تمام کتاب مورد نیاز ما در کتابخانه فرهنگستان علوم تاجیکستان، کتابخانه فردوسی و خانه فرهنگی ایران در دسترس ما قرار دارند و من به جهت یک تن از محققان تاریخ افغانستان لازم می‌دانم که در اینجا به کیای شبستری اظهار ممنونیت کنم. افزون بر آن به راه انداختن طبع و نشر کتاب‌های ادبیات نیاکان و سیریلیک در مطبوعه مخصوص سفارت ایران خود یک اقدام بسیار پر ارزش به حساب می‌آید. در ارتباط با این قضیه، باید یادآور شد که در تاجیکستان بعضی افراد تنگ‌نظر و کم‌اندیش در مورد الفبای نیاکان حساسیت بی‌جا و بی‌مورد نشان می‌دهند ما باید واضح متذکر شویم که حق نداریم که اشتباه عظیم اسلاف خود را دگر باره تکرار نماییم و مثل همسایگان دور و نزدیک خود به الفبای لاتین گریزیم و خود را از هم‌زبانان و هم‌دینان ایرانی و افغانستانی خود جدا سازیم و از استفاده مخزن‌های علمی و فرهنگی پیشین خود محروم گردانیم. بلکه به ما واجب است که تعلیم و تعلم الفبای نیاکان خود را در مکتب‌ها و دانشگاه‌ها رواج و رونق دهیم. تا این‌که نسل نوری در خواندن و نوشتن الفبای نیاکان تسلط تمام حاصل نمایند. پیش از

پیمودن این مرحله خواه و نخواه مسئله تبدیل الفبا به میان خواهد آمد. حالا هر گونه انحراف، شتابزدگی و تقلید کورکورانه به منفعت ملی ما نخواهد بود. در خاتمه، باید یادآور شد که حالا امکان نیست که فعالیت گسترده و پرثمر سفارتخانه ایران با سرپرستی جناب شبستری بیش از این سخنرانی شود. در تاجیکستان فعلاً اولین رساله علمی نوشته شده است که در آن قضیه روابط علمی و فرهنگی میان تاجیکستان و ایران در سال‌های استقرار استقلالیت تاجیکستان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. با وجود اوضاع آشفته سیاسی و ادامه جنگ برادرکشی در آن سال‌ها روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران و تاجیکستان خیلی توسعه یافته است که نظیر آن را در طول هزار ساله اخیر نمی‌توان یافت. زبان و دین و فرهنگ مشترک و روح پاک بزرگان ما اجازه نمی‌دهند که ما غیر از دوستی و برادری، صداقت و وفاداری، کوشش و تلاش مشترک برای تأمین یک آینده درخشان از شیوه‌های دیگری پیگیری بنماییم. این همه نیازها و آرمان‌های مشترک از سوی شبستری به‌خوبی ارزیابی و تمامی رفتار و کار سفیر محترم جهت تحقق همین اخلاف شریف نگرانیده شده بود و او طبق تقاضای حماسه‌سرای بزرگ ملی ما عمل می‌کرد، که فرموده است:

فرستاده باید که دانا بود
 به گفتن دلیر و توانا بود
 از او هر چه پرسند، گوید جواب
 به طرزی که باشد ترک صواب

افزونگر آبروی ایران

فاضل طاهرآف

خدایی شریف آف

جمهوری تاجیکستان نخستین سال استقلال خود را در آغوش گرفتن آتش جنگ داخلی پیشواز گرفت. از آن هنگام روابط خارجی تاجیکستان و سایر ممالک آغاز شد. جمهوری اسلامی ایران از اولین کشورهایی بود که تاجیکستان را به حیث دولت مستقل شناخت و سفارتخانه اش را در شهر دوشنبه تأسیس کرد. دولت تاجیکستان و مردم کشور به استقبال این اقدام تاریخی رفته، سفارت ایران را در نزدیکی کاخ حکومت جای داده و خیابان پهلوی آن را تهران نامگذاری کردند. اگر پیوستگی های فرهنگی، عمومیت قوی، یگانگی تمدنی تاریخی و هم‌زبانی مردم این دو کشور را به یاد بیاوریم، می فهمیم که برای چنین حسن استقبال اساس کافی موجود است.

به‌زودی سرور این دستگاه سیاست خارجی ایران هم از طریق تلویزیون و دیگر رسانه‌های گروهی معلوم شد. علی‌اشرف مجتهد شبستری – سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در دوشنبه جوانمرد بالابلند و دارای چهره نازک ناتکرار مایل به اندیشه توجه هر بیننده را به خود جلب می‌کرد و دیری نمی‌گذشت که نخستین فرستاده کشور برادر و دوست در محافل سیاسی، علمی و فرهنگی شهرت خاصی کسب کرد.

باید تذکر بدهیم که برخورد با خارجی‌ان در تاجیکستان تازه استقلال نزاکت ویژه‌ای داشته و آن تا به امروز کم و بیش ادامه دارد. این ویژگی را در خارجی که به میهن ما سفر کند، در زمان احساس می‌کند و گمان می‌رود که چنین برخورد در بسیاری از جماهیر پیشین شوروی نیز به مشاهده می‌رسد. بدیهی است که جامعه شوروی برای خارجی‌ان درهای بسته داشت. مردم شوروی به استثنای عده اندکی از خلق سیاست و دیپلماتی با خارجی‌ان هیچ رابطه‌ای نداشتند. تلقین می‌شد که کلیه ممالک به اصطلاح سرمایه‌داری و تمام سرمایه‌داران به جز اهل زحمت، دشمن سرسخت دولت و مردم شوروی اند. پس از نظارت تیره و تار ایشان، که می‌تواند جامعه سوسیالیستی را به تنزل بیاورد و تخریب بنماید، همیشه بر حذر باید بود. سرانجام کار، مصیبتی عظیمی به سر شوروی فروریخت، ولی گفتن دشوار است که این مصیبت بیشتر از خارج وارد شد و یا از داخل سر بر زد؟ به قول تاجیکان «معلوم نیست که عیب در آش است و یا در ماش». به هر صورت، در روحیه مردم تربیت شوروی دیده به گونه‌ای ترس و هراس از خارجی‌ان و کناره جستن از آن‌ها استوار گشته است. فکر می‌کنم که شبستری هم باید چنین معامله را در برخورد به خویشان در آغاز کار احساس کرده باشد. اما دو عامل به نظر ما موجب گشت که به‌زودی ناراحتی ارتباط میان مهمانان و میزبانان رفع گردد و از بین برداشته شود: اولین، علاقه و محبت قلبی مردم تاجیک به ایران و ایرانیان؛ ثانیاً، شخصیت پرجاذبه سفیر کبیر.

هر آینه روابط تاجیکان آسیای میانه، از جمله تاجیکستان شوروی با ایران گسستگی کامل نداشت، اگرچه در پنج صد سال اخیر این دو قوم برادر محروم از پیوند مستقیم بودند. الم این جدایی پنج صد ساله در مغز — مغز استخوان‌هاست و آن را هیچ نوحه‌ای یا سوگواری نمی‌تواند ترجمانی بکند. یک نکته مسلم است که یگانگی زبان، تاریخ، فرهنگ، دین و زندگی سیاسی و اجتماعی تاجیکان و ایرانیان، حتی قبل از عصر شانزده میلادی — سر آغاز دوران جدایی و انحطاط،

تاریخ بسا طولانی نزدیک به دو نیم هزار ساله دارد و هر دو قوم خالق یک تمدن واحد می‌باشند. خون این تمدن بزرگ ایرانی هنوز هم در شریان زندگی مردم تاجیک جاری است و هویت و اصالت این قوم را در سراپای تاریخ تأمین و حفظ کرده است. پس از قرن شانزدهم رشته روابط تاجیکان و ایرانیان بسیار سست و ضعیف شد. اما راه نکهت خوش نسیم کوی دوست را کسی بسته نمی‌تواند. همین پیوستگی کهن بنیاد فرهنگی بود که در عهد شوروی هم مردم تاجیک تپش نبض فرهنگی ایران را احساس می‌کرد.

در آغاز عهد شوروی یک گروه فرهنگیان ایران به تاجیکستان آمدند و در رشد و رواج علم و ادب آن سهم چشم‌رس گذاشتند. از جمله ایشان زنده یاد بهرام سیروس بود که آثار پر ارزش وی «عروض تاجیکی» و «قافیه شعر تاجیکی» هنوز هم مورد مطالعه طالبان قرار می‌گیرد. ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی هم‌زمان با صدرالدین عینی مقام والا استادی را در ادبیات نوین ما صاحب شد. اگر میان تاجیکان و ایرانیان مشترکات زبانی و فرهنگی دیرینه موجود باشد، بی‌گمان لاهوتی به مرتبه استادی شعر سرایان نمی‌رسد.

پس از نیمه دوم سال‌های پنجاهم نظم و نثر سخنوران ایرانی کم و بیش برگردان و چاپ می‌شود. در حوزه تحقیق علمی دانشمندان تاجیک به اندازه قدرتشان و درجه دسترسی کتاب بر آثار پژوهشگران ایرانی روی نیاز می‌آوردند و حین تألیف کتاب‌های درسی مکاتیب متوسطه از آن‌ها بهره می‌برداشتند. تعلیم ادبی دانشگاه‌ها نیز تا حدی تکیه بر کتاب محققان ایران داشت. این‌گونه روایت موافق امکانات زمان و اجازه حکومت مرکزی شوروی ادامه می‌یافت. مردم نیز با چنین وضع خود کرده بودند. چون به ناگاه دولت شوروی فروپاشید و «این قدح بشکست و آن ساقی نماند، آنچنان بشکست که باقی نماند»، مشخص گشت که شوق دیدار دوست در قلب و روان‌ها فرونشاند شده است. توده‌های مردمی به‌ویژه اهل علم و فرهنگ از خویشتن میل و رغبتی فزون جهت آشنایی با ایران نو و کهن ظاهر

کردند. بعد این حیث سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در مدت کوتاهی که فرد شهیر و چهره آشنا برای خرد و بزرگ گردید.

فاضلان و ادیبان تاجیک که رشته‌های بنیادی دانش و هنر ملی‌شان با ایران پیوند ناگسستگی دارد در مکتب کلام درفشان و خرد بیدار حکیم فردوسی، شیخ‌الرئیس سینا، شیخ سعدی، خواجه حافظ و صدها متفکر متبحر تربیت گرفته، کمال یافتند، از پدید آمدن فرصت و امکان رسان به این سرچشمه‌های بی‌زوال کمال خویش چسان می‌توانستند شاد و مسرور نشوند. باری به کتابخانه دانشگاه اصفهان وارد شدیم و رئیس آن می‌گفت که ما میان این کتاب‌ها «در سر خود سیر جهان می‌کنیم». فرهیختگان ما نیز راه به گنجینه فرهنگی و دانش نیاکان پیدا نموده، گویا در سر خود سیر ایران از اعماق تاریخ تا به امروز می‌کردند. رسیدن به گوهرها و دردانه‌های فروزان بی‌بها و بی‌بدیل که زمان لاجرم از دست دادیم به مثابه یافتن گم‌گشته‌هاست، که سال‌ها نومیدانه می‌جستیم هیچ نمی‌یافتیم. اینک تاجیکان و تاجیکستان گم‌گشته‌های خود را یافتند. چون بار نخست سفیر ایران پرسیم که تو به ما چونی و می‌دانیم که ما از کجاییم؟

چرا مردم اسلاوی (سقلابی) از هستی هم‌نژادان خود می‌بالند و شادمانی می‌کند، اما مردمان ایرانی از این حس نجیب به حد کافی برخوردار نیستند؟ چرا روابط حسنه برادری میان اقوام ترک و ممالک عرب رواست، ولی ایرانیان راجع به برادران هم‌گوهر خویش — تاجیکان اطلاع آنچنانی ندارند؟

در این جهان نابسامان که فردوسی «سرای سپنج» اش می‌خواند، کم‌کارهایی به‌آسانی به انجام نیک رسیده‌اند. سیاستمداران در تعیین سیاست جمهوری کشور خویش دیدگاه‌های خاصی دارند. که از اوضاع داخلی مملکت، منطقه و جهان بر می‌آید. از نظر مردم بهترین سیاست آن است که سازگار با آرمان و خاستگاه ایشان باشد و ارتباط میان اقوام و ممالک را تقویت ببخشد. تاجیکان پس از دستیابی به استقلال، از خرافات زمان شوروی یک و یک‌باره رها نیافتند. میان آن‌ها بعضی

افرادی هم دیده می‌شود که مسائل مناسب با ایران فکر مثبت نداشتند. از این جهت واجب بود که رفت و آمد مردمان را به کشورهای یکدیگر برقرار نماید و در این کار خیر تاریخی شبستری سهم وافری گذاشت. با وجود جنگ و جدال و نابسامانی‌های داخلی تاجیکستان در اندک مدت هیئت‌های زیادی از فرهنگیان و دانشمندان به ایران مسافرت و با همکاران ایرانی خود تماس نزدیک حاصل کردند. این جا تنها هیئتی را که در جشن بزرگداشت شیخ کمال خجندی شرکت ورزید، به یاد می‌آورد. هیئت تاجیکستان در این یادواره نزدیک به دو صد نفر بود.

با کوشش شبستری در پایتخت ما کتابخانه کتب نشر ایران به نام رودکی تأسیس یافت. در زمان شوروی تعداد کتاب چاپی ایران در کتابخانه‌های مختلف از جمله در کتابخانه فردوسی گردآوری شده بود. ما گمان داشتیم که همگی همین است. آنجا در مورد ادبیات فارسی و مطالعه و تحقیق آن در ایران به دست چاپ رسیده است. لیک از آشنایی با کتابخانه‌های ایران روشن شد که سخت در اشتباه افتادیم. مقدار کتاب چاپی از آن چه ما خبر داشتیم، صدها و هزارها برابر افزون‌تر بوده است. توسط این کتب ما مجدداً روی به فرهنگ خود نهادیم و مرز و حد دانش و معنویت ما گسترده‌تر گشت. سپس کتابخانه‌های کتب چاپ ایران در چند شهر دیگر ایران شدند که بی‌تردید برای دارایی افزای معنویت مردم تاجیک و رفع کم و کاستی‌ها و تکامل زبان فارسی تاجیکی یاری بی‌دریغ می‌کردند.

شبستری در تاجیکستان برای آن به مقام بلند و اعتبار و احترام رسید که اهل کتاب و فضل و دانش بود. یاد داریم زمانی که او در جشن بزرگداشت میرسید علی همدانی سخن می‌گفت، از مقام و منزلت والای چند تن از بزرگان دین و کشور و یقیناً تابعات ختلان یادآور شد، که عالمان و روحانیان تاجیک درباره‌ی ایشان تقریباً خبری نداشتند. سفیر در همه جشن‌های ادبی و فرهنگی فعال و شرکت می‌جست و اندک اندک قریب به تمام اهل علم و فرهنگ تاجیکستان شناسایی و قرابت حاصل کرد. فکر می‌کنیم اگر تعداد اشخاصی را که شبستری را دوست خود

می‌دانستند بر شماریم به مشکل مواجهه خواهیم شد. او نه فقط در جلسه‌های رسمی و نشست‌های پاسداشت ادیبان و عالمان، بلکه در مراسم تدفین این طایفه نیز همچون دوستی صمیمی شرکت می‌ورزید.

کارهایی که شبستری در تاجیکستان طبق وظیفه رسمی و غالباً با امر دل و وجدان خویش به جا آورد، شأن و اعتبار وطن بزرگ او ایران را در دیده مردم تاجیک افزود و بالا برد. برای هر مرد عمل سزاوار بهتر و برتر از خدمت به وطن نیست و از این لحاظ شبستری در خور احترام و سپاس فراوان می‌باشد. ما وجود چنین مرد شریف را نعمت بزرگ می‌دانیم و یاد نیکویی‌اش را در قلب و روان‌های خود نگاه می‌داریم و می‌خواهیم این بیت معروف حسن ختامی برای چنین گفتار دوستانه باشد:

گر تو در پیوند پاکی، از جهانم باک نیست
 ذره با خورشید پیوندد، غمی از خاک نیست

چو هم پشت باشیم و هم یک زبان

اعلاخان افصح زاد

دی ماه سال ۱۳۷۰ (دسامبر سال ۱۹۹۱) در تاجیکستان سفارت جمهوری اسلامی ایران افتتاح شد. خیابانی که در آن سفارتخانه استقرار شد، نام تهران را گرفت و این نوید را تاجیکان خوش پذیرفتند. جناب علی اشرف مجتهد شبستری که یکی از دیپلمات‌های ورزیده و سابقه‌دار ایران بود، به عنوان سفیر شروع به کار کرد. این مرد فاضل دکتر علوم اقتصاد بین‌المللی بود که قبل از ورود به دوشنبه به بیش از بیست کشور عالم سفر کرده، نُه سال به سفارت نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد ایفای نقش نموده، مدتی سر دبیر سجل سیاست خارجی در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی نیز بوده است.

او داننده خوب زبان‌های عربی، ترکی، انگلیسی و فرانسوی است. همچنین ادیب خوش سلیقه و ترجمان خوش بیان است.

هنگامی که در تاجیکستان جنگ هم وطنی آغاز شد، اغلب سفارت‌های دولت‌های خارجی از دوشنبه کوچ بستند، ولی سفیر ایران در آن ایام بحرانی همراه تاجیکان ماند و در همین دوره سرنوشت‌ساز سفارت مزبور به فعالیت بیشتر پرداخته، در گسترش روابط فرهنگی و اقتصادی بین دو کشور برادر نقش بارزی انجام داد. غیر از این کیای شبستری در پنج دوره مذاکرات دولت تاجیکستان با مخالفان سیاسی خود که در شهرهای مسکو، تهران، اسلام‌آباد، آلماتی و عشق‌آباد

برگزار گردید، شرکت ورزید، جهت برقراری صلح و آرامش در تاجیکستان کوشش فراوانی به خرج داد. وی همچنین به افغانستان عزیمت کرد، در تبادل اسیران نظامی و محبوسان سیاسی تاجیکستان و برگرداندن مهاجران به وطنشان مشارکت نمود.

توسط سعی و تلاش سفارت ایران در بهار سال ۱۹۹۲ رحمان نبی‌یف پیشین رئیس جمهور تاجیکستان به تهران سفر کرد، به مقامات عالی جمهوری اسلامی ایران ملاقات‌ها آراست، چندین سند مهم را مبنی به روابط علمی و فرهنگی به امضا رساند. شایسته یادآوری است که هم‌زمان با باز شدن راه‌های مواصلاتی میان ایران و تاجیکستان، مردم تاجیک از فیض و برکت انقلاب اسلامی بهره بیشتر پیدا کرده، قبل از همه کتاب‌های ایرانی به دیار ما راه یافت در نتیجه شوق و هوس مردم به احیای سنت‌های نیاکان، خواندن و نوشتن به الفبای فارسی و دلبستگی به احکام اسلامی در جمهوری افزود. دیگر پدیده گوارا، نمایش فیلم‌های ایرانی از طریق تلویزیون تاجیکی بود.

سفر جناب ولایتی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به تاجیکستان در تابستان سال ۱۹۹۵ جهت گسترش همکاری‌های دو جانبه میان دو کشور با هم مساعدت کرد. همان سال در تهران برای تحکیم مناسبات فی مابین اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ۱۲ سند به امضا رسید. در اواخر سال ۱۹۹۵ سفر دوم وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به دوشنبه صورت گرفت. ۱۲ می سال ۱۹۹۶ کیای امام علی رحمان‌اف رئیس جمهوری تاجیکستان در مراسم افتتاح راه آهن مشهد به سرخس — تجن شرکت ورزید، روز دیگر با کیای هاشمی رفسنجانی دیدار کرد. به ابتکار شبستری در شهرهای دوشنبه، خجند، کولاب، خاروغ، کان بادام، اوراتپه، پنجیکت کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها ایجاد شد. در این کار خدمت جناب علی اصغر شعردوست، محمد باری، جعفرزاده و کارمندان سفارت ایران در دوشنبه کلان است.

انتشارات «الهدی» برگزیده آثار لایق شیرعلی، مؤمن قناعت، بازار صابر، آشور صفر، عسکر حکیم، و بانوان گلرخسار و فرزانه، کتاب تاجیکان در مسیر تاریخ (تهیه میرزا شکورزاده) و مانند این‌ها را به طبع رساند.

سفارت ایران تصمیم گرفت که به تاجیکان خط فارسی را که به آن علاقه و نیازمندی فراوان دارند، آموزش دهد. برای رفع این احتیاج پیش از همه کتاب لازم بود. تاکنون به تاجیکستان تنها کارمندان انتشارات بین‌المللی «الهدی» بیش از یک میلیون کتاب آوردند که از جمله ۲۰۰ هزار نسخه آن الفبای فارسی برای کودکان می‌باشد که آن را دانشمندان تاجیک دکتر محمد لطف تألیف کرده است بعداً کتاب الفبای نیاکان و متن و مواد تعلیم برای صنف‌های ۵-۶، (نگارندگان محمد و مسحور جماد) در سلسله کتاب خوانش شمع منتشر گردید. کلیه این کتاب‌ها که ارمغان گرانبهای ملت ایران به نوآموزان عزیز تاجیک است به کودکان و خواشمندان به طرز رایگان توزیع شدند. کارمندان سفارت و استادان و دانشجویان دانشگاه ملی تاجیکستان، دانشگاه خجند و دانشگاه کولاب و عالمان فرهنگستان علوم جمهوری زیاده از ۱۵ هزار جلد کتاب ارمغان کردند که تمام رشته‌های علم و دانش را فرامی‌گیرد. اخیراً به گنجینه دست‌نویس پژوهشگاه میراث خطی ۱۲۰۰ جلد کتاب اهدا شد.

ترمیم و بازسازی برخی از آثار تاریخی تاجیکستان از دیگر کارهای خیر است که سفارت ایران در این جاده هزینه‌نگفتی صرف می‌کند. دست اول آرامگاه سید علی همدانی و بستگان او در کولاب و دنقره مورد تعمیر قرار گرفت. نجاران، حجاران و نقاشان و طراحان و خطاطان از مشهد مقدس دعوت شدند. بنای مزبور تقریباً از نو ساخته شد. مزار ده انزاب و مسجد اوراتپه استاد‌های محلی با بودجه سفارت ایران تعمیر و ترمیم کردند. در ده نیلکان نخست مسجد را بازسازی نمودند و سپس برای ایشان میرزا ابن امیر حسینی، یکی از بازماندگان میرسید علی همدانی که سال ۱۹۵۰ در آنجا مدفون شده، مقبره منقشی بنا کردند. مردم ده،

مسجد را به نام امام خمینی^(ع) گذاشتند و در سنگ مخصوص از خدمات کیای شبستری قدردانی کردند.

سفارت ایران با سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی تاجیکستان در رابطه تنگاتنگ قرار دارد. بنیاد فرهنگی تاجیکستان و سفارت، مجلهٔ مشترکی موسوم به ارمغان انتشار می‌کنند که غالب شامل مطالب برگزیده از نشریه‌های ایرانی است. کتابخانه فارسی بنیاد فوق‌الذکر پیوسته از کتاب‌های تازه‌ای که سفارت اهدا می‌کرد دارا تر می‌گردد. سفارت ایران در کلیهٔ اقدامات فرهنگی بنیاد فرهنگی و دیگر نهادهای فرهنگی مستقیماً شرکت جسته، یاری‌های بی‌دریغ خویش را مبذول می‌دارد که نقش پیشین سفیر کبیر ایران در این امر خیر فراموش ناشدنی است.

یکی از کارهای شایسته‌ای که سفارت محترم در وطن ما انجام داد، آن بود که گروه‌های کلانی از دانشمندان، نویسندگان، آوازخوان‌ها، هنرمندان، استادان، روزنامه‌نگاران و کارمندان رادیو و تلویزیون تاجیک را به ایران اعزام کرد. خیلی از شخصیت‌های معروف علمی و فرهنگی تاجیکستان، من جمله محمد عاصمی، اکابر ادهم‌اف، حمید منصوراف، رحیم رحیم‌اف، محمدجان شکوری، احرار مختاراف، شرف‌الدین رستم‌اف، عبدالقادر منیازاف، اکبر تورسان‌زاد، رسول هادی‌زاده، خدایی شریف‌اف، انصار افصح‌اف، محمد لطف، ولی صمد، لایق شیرعلی، مؤمن قناعت، قطبی کرام، بانو گلرخسار، عبید رجب، عسکر حکیم، عبدالحمید صمداف، صابر، کوهزاد و خالمراد شریف هر کدامی چندین بار به زیارت ایران و طواف آرامگاه عزیزان آن دیار مشرف شدند و بخشی از ایشان تأثرات عمیق خود را از این مسافرت‌ها توسط رسانه‌های گروهی بیان داشتند.

بنده شخصاً پنج بار با دعوت و خدمت سفیر محترم به دیدار ایران شرفیاب گشته‌ام. بار اول همراه شاعر زنده یاد قطبی کرام ۲ فوریه سال ۱۹۹۳ وارد تهران شدیم که برایمان همه جا آشنا، خودمانی و عزیز می‌تافت. در عرض ۲۲ روز مرقد پاک حضرت امام رضا^(ع) که از آن امواج نور و ضیا به اطراف پاش می‌خورد، مزار

مطهر حضرت امام خمینی^(ع) که چون کانون فرّ و فروغ می درخشید، آرامگاه زنده‌گر ایران و تمدن ایرانی حکیم فردوسی، گورستان بهشت زهرا و اماکن متبرک شهرهای مشهد، تهران و قم را زیارت کردیم. واخوری‌ها در بنگاه نشریه اطلاعات، مجله زن روز، زنان و شهرک سینمایی بسی دلپسند بود. برای ما تاجیکان نهایت گوارا و مایه افتخار بود که در همه جا ایرانیان شخصیت شبستری، کاردانی، فضیلت و اخلاق حمیده او را با احترام به زبان می آوردند.

ما از برکت این سفر با رسم و آیین‌های مردم، اداره‌های دولتی، مؤسسات علمی و فرهنگی، موزه‌ها و نمایشگاه‌ها از نزدیک آشنایی حاصل کردیم. هر آینه نحوه نشر کتاب، مجله و روزنامه‌ها و سیاست دولت در این راستا برای ما بسا شوق انگیز بود. در این سفر جنابان علی اصغر شعر دوست، محمود بروجردی و محمد باری را چون دوستان جانی خود دریافتیم. شگفت آور این بود که هرگاه با هر ایرانی دیدار می کردیم، مثل این بود که یک گم کرده خویش را بازیافتیم و از شادی و فرح در پیراهن خود گویا نمی گنجیدیم. ما از این سفر قرآن مجید در ترجمه فارسی، نهج البلاغه، چند اثر حضرت امام، دیوان حافظ، رباعیات ختّام، (با خط زبان)، مثنوی معنوی، حافظ شیرین سخن، [فرهنگ] محمد معین و بسیار کتب دیگر را، که این همه را کیای شبستری انعام داد، به ارمغان آوردیم.

بار دوم ما یکم آوریل ۱۹۹۴ به تهران رسیدیم. روزهای مبارک دهه فجر بود. فجری که از آن باران نور ایمان و معنویت به هر جای سوی گیتی پاشیده شد؛ فجری که به ملت شریف و آزاده ایران عزّت، آزادی و استقلال اهدا کرد و مسلمانان جهان را به بیداری و همبستگی فراخواند. این سفر ما ۱۲ روز طول کشید. ما با نخستین گردهمایی استادان ایران‌شناس و زبان و ادبیات فارسی کشورهای مشترک المنافع و قفقاز دعوت شده بودیم. هیئت نمایندگان تاجیکان شامل ۲۹ تن بود. گل‌های سر سبد علمی ایران‌شناسی کشور مثل استادان احرار مختاراف، رجب اماناف، محمدجان شکوری، شرف‌الدین رستم‌اف، و اکبر تورسان‌زاده در

این همایش بین‌المللی با سخنرانی‌های جالب خود درخشیدند. همچنین در این گردهمایی به منظور گسترش و تداوم همکاری‌های علمی و فرهنگی ایران‌شناسان، محققان و صاحب‌نظران جمهوری اسلامی ایران و کشورهای مشترک‌المنافع در زمینه فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی «انجمن ایران‌شناسی جمهوری اسلامی ایران و کشورهای مشترک‌المنافع» تأسیس گردید و فصلنامه ایران‌شناخت به عنوان نشریه این انجمن راه انداخته شد.

این همایش باز از آن لحاظ خاطرمان بود که ما با دوستان صمیمی خود، مستشرقانی از کشورهای مشترک‌المنافع دیدار کردیم. نیز گفت‌وگو و بحث‌های ما با فرهیختگان ایرانی عبدالحسین زرین‌کوب، محمود بروجردی، نصرالله پورجوادی، اکبر تفضلی، میرجلال‌الدین کزازی، حداد عادل، باستانی‌پاریزی، علی رواقی و فریدون جنیدی بسا مفید بود. ما را نصیب شد که با آیت‌الله العظمی جناب خامنه‌ای ملاقات کنیم و ایشان ضمن صحبت اظهار داشتند که از کتاب‌هایی که در دوشنبه به نشر رسیده‌اند، برایشان دیوان طغرل احراری و کلیات سیدا نسفی خیلی پسند افتاده است. این اظهارات مایه خرسندی ما بود، زیرا که کتاب‌ها را اسرار رحمانی و جابول دادعلیشاه کارمندان علمی پژوهشگاه ما تدوین کرده‌اند.

در این سفر ما از اصفهان و اماکن مشهور آن نظیر دانشگاه اصفهان، میدان نقش جهان، مزار صائب تبریزی، کاخ چهل ستون، رودخانه زاینده‌رود، که از آب جان‌بخش خواجه حافظ پیامبر شعر فارسی نوشیده است، پل خواجه، معبد ارمنیان دیدن کردیم.

اصفهان را من از اوان جوانی دوست می‌داشتم و در آرزوی تماشایش بودم. آثار محمدعلی جمال‌زاده یک تن از بزرگان این دیار را با شوق خوانده بودم. به‌ویژه مطالعه کتاب سر توی یک کرباس یا اصفهان نصف جهان مرا خیالاً به سیر و گشت این شهر عالم شمول رهنمون می‌ساخت. در نظرم در این سیر و صفا ناصر خسرو قبادیانی همراه ما بود. او از تاریخ این مدینه معروف و آبادان دیرینه به ما

یادآوری می‌کرد که «اصفهان ... شهری است بر هامون نهاده، آب و هوای خوش دارد و هر جا که ده گز چاه فروبرند، آب سرد خوش بیرون آید... در شهر جوی‌های آب روان و بین آن‌ها نیکو و مرتفع و در میان شهر مسجد آدینه بزرگ و نیکو... اندرون شهر همه آبادان، که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای بسیار و بازاری دیدم از آن صرافان که اندر آن دویست صراف بود. هر بازاری را در بندی و دروازه‌ای و همه محلت‌ها و کوچه‌ها را همچنین در بندها و دروازه‌ها محکم و کاروانسره‌های پاکیزه بود». و ما به سخن این سخنسرای جهانگرد صد در صد باور کردیم، که باز می‌گفت: «و من در همه زمین پارسی گویان شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادتر از اصفهان ندیدم».

آن نکته جالب توجه بود که هم راه‌بلد اصفهانی ما و هم دوستان تهرانی ما، که با ما هم‌سفر بودند، می‌کوشیدند مرا به اصفهان و گذشته پرافتخار آن بهتر شناسا کنند. ولی ابوبکر ظهورالدین اف یک تن از دانشمندان تاجیک، که در دوشنبه زیسته، عمری راجع به حوزه ادبی اصفهان پژوهش کرده و همراه ما بار نخست پا به این شهر گذاشته بود از آثار تاریخی «نصف جهان» نیکوتر از برادران ایرانی اطلاع داشت.

و ما محض در همین سفر به آرزوی دیرین خود که زیارت آرامگاه شاعر بزرگ و عالم سترگ عمر خیّام بود، که در شادیاخ نیشابور واقع گردیده^۱، به قول نظامی عروضی سمرقندی هر بهار دو بار گل افشان می‌شده است، رسیدیم و آن را گل افشان دیدیم و گل افشان کردیم. مقبره حکیم نیشابوری ۲۰ دسامبر ۱۹۳۱ طرح ریزی شده، پس از سه سال به صورت جامع وارونه بنیاد گردیده، در دیواره‌هایش رباعیات فلسفی خیّام کتابت شده است. استاد ملک‌الشعراى بهار تاریخ اتمام بنای آرامگاه را در رباعی بیان کرد:

۱. مؤلف محترم جایگاه مقبره خیّام را در شادیاخ نوشته که اشتباه است به نظر می‌رسد با آرامگاه عطار خلط نموده است. (رضا نقدی)

بر تربت خیام نوشتند کام طلب
 یک لحظه کم از فرقت ایام طلب
 تاریخ بنای بقعش گر خواهی
 راز دل و دین از «قبر خیام» طلب

سفر از همه طولانی و پر ثمر ما تابستان سال ۱۹۹۵ به وقوع پیوست و سه ماه ادامه یافت. چون به فرودگاه مشهد رسیدیم، ما را ناصر مقدم، کارمند کنسولخانه وزارت خارجه، جوان با ادب و کاردان استقبال نمود و خویشتن را چون شاگرد شبستری معرفی کرد و ما را در مهمانسرای لاله جای نمود. چند روز او و محمد خاتمی نام جوانی راه بلد ما بودند. مجتهد شبستری اگرچه زاده تبریز است، مشهدی‌ها نیز او را به حیث مرد فرزانه خوب می‌شناختند و این باعث مباحثات و سربلندی ما بود که در کنج و کنار ایران سفیر ما را، یعنی کسی را که در ایران سفیر تاجیکان و در تاجیکستان سفیر ایران است خوب می‌شناسند و از خدمات‌هایش قدرشناسی می‌کنند. شاید این در جهان دیپلماسی پدیده‌ای منحصر به فرد باشد. در عرف دیپلماسی جهان بسا کم اتفاق می‌افتد که مردمان کشور پذیرایی کننده از نقاط دور و نزدیک چه روستایی و چه شهری هنگام رفتن به دیدار از روی علاقه و محبت چند دانه میوه و یا قرص نان به عنوان هدیه بیاورند و یا این‌که با اندکی غذایی که با مشکلات فراوان برای خود تهیه کرده‌اند با یک دنیا صفا و صمیمیت سفیر را نیز مهمان کنند.

ناگفته نمایند که این بار استان پهناور خراسان، شهرهای بزرگ، یادگاری‌های تاریخی و دستاوردهای عمده امروزی مردم آن را هم از بیرون دیدیم و هم از درون مشاهده کردیم.

مشهد مقدس بیرون حرم امام رضا^(ع) و کتابخانه آستان قدس رضوی تصور پذیر نیست. من بارها این حرم محترم را زیارت کرده‌ام و کاش خدا باز هم این سعادت را میسر گرداند. هر روز به این مکان مقدس هزاران نفر زائر برای طواف، سیاحان

جهت تماشا و پژوهشگران بهر تحقیق می‌آیند. از کارهایی که محققان انجام می‌داند، به من پژوهش جناب وفادار که نسخه‌های مینیاتوردار را مورد بررسی قرار داده بود، پسند آمد. آن هنگام وی دیوان اهلی را که با خط سلطان علی مشهدی و مینیاتورهای کمال‌الدین بهزاد منقش و مزین شده بود، مطالعه و تحقیق می‌کرد.

مشهد به تمام معنی شهر مذهبی است. خیابان‌ها، گلگشت‌ها پارک‌ها، فلکه‌ها، داروخانه‌ها و بیمارستان‌ها، حتی کباب‌پزی‌ها با اسامی ائمه اطهار(ع) و پیشوایان آزادی و شهیدان گلگون کفن انقلاب اسلامی ایران نامگذاری شده‌اند. نقش‌های سقف کتابخانه آستان قدس رضوی از کلمه‌های الله، محمد، علی، حسن، حسین، فاطمه و عبارت الله اکبر می‌درخشند، موزه قرآن و موزه صدف در ذات خود نظیر ندارند. ولی من در مشهد زردشتی‌ها و نصرانی‌ها بومی را نیز دیدم که در سایه اسلام در رفاهیت تمام زندگی می‌کردند و از حق و آزادی‌های مدنی برخوردارند.

در مشهد یک گروه برادران افغانستانی ما به مطالعه و پژوهش فرهنگ مشترک مردمان ایران زمین اشتغال داشتند. از جمله ایشان محمداکبر عشیق، آصف فکرت و نجیب مایل هروی^۱ را می‌توان نام برد، که ایران را نه فقط پناهگاه بلکه چون وطن فرهنگی خود قرار داده‌اند.

اگر از محافل ادبی سخن نگویم، حیات معنوی اهل خراسان نا پوره و ناقص خواهد ماند. محافل ادبی مشهد به محافل ادبی اوراتپه شباهت دارد. هر روز جمعه شاعران گوناگون پیشه در محفلی گرد آمده با نوبت شعرهای تازه خود را می‌خوانند و به معرض ارزیابی یاران می‌گذارند. محفل ادبی محمد قهرمان نیز هم آرمان برادر زنده‌یاد خود است و این رباعی که در یک محفل بسرود، شهادت از هدف‌های نجیب او می‌دارد:

۱. این‌ها از محققان گروه تحصیح متون بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی بود. (رضا نقدی)

هم ریشه ما اگر به نام تاجیک است
 چو ایران به خلق و نیت نیک است
 مانند برادری که رفته به سفر
 از دیده ما دور به دل نزدیک است

از اهل محافل خراسان کیای هاشم ناصری گلمکانی به ما بیش از همه انس و الفت داشت. وی گویا غیر از شناساندن مشهد کاری دیگر نداشت. با ماشین خود می آمد و ما را به جاهای دیدنی می برد. ما هم بی هیچ رو و ریا سخن را از ستایش او دریغ نمی داشتیم. بی تردید در مورد اخلاق حمیده، مهمان نوازی و سخن دانی اهل خراسان حرف می زنییم. ناصری این اوصاف را از ویژگی های فطری خراسانیان می داند و فرمود که بیهوده نگفته اند:

برادر جان خراسان است اینجا
 سخن گفتن نه آسان است اینجا
 خراسان مردمی باهوش دارد
 خراسانی دو لب ده گوش دارد

تاجیکان ایران را به حیث وطن فرهنگی خویش می دانند. به انگیزه باز گردیدن سفارت ایران در تاجیکستان مطالعه و فراگرفتن حقایق و معارف قرآنی و اسلامی در دیدار ما خیلی توجه یافت. از بس که چاپ قرآن در تاجیکستان وجود نداشت، نیازمندان مردم به کلام الله فوق العاده بود. آن تعداد اندک قرآن که از اداره دینی مسلمانان آسیای میانه (واقع در تاشکند) برای تاجیکان ارسال می شد، بسیار هم ناکفایه بود و سالی نه بیشتر از ۲۰-۳۰ عدد را تشکیل می داد. از این نگاه سفارت جمهوری اسلامی ایران در رفع تشنگان مردم تاجیک به قرآن و معارف اسلامی همت تاریخی انجام داد و می دهد. این سفارت ده ها هزار قرآن را در ترجمه فارسی را به خواهش مندان رایگان و بی پول اهدا کرده و می کند. بر افزون سفارت ایران

چندین نوار ثبت قرائت قرآن را به مسجدها و مدرسه‌ها ارمغان کرد تا طالبان و طالب علمان شیوه درست تلفظ و و قرائت قرآن را یاد بگیرند.

سفارت در دوران راهبری شبستری در اعزام دانشجویان تاجیک به دانشگاه‌های ایران نقش بسزایی گذاشت. یادم است که زمستان سال ۱۹۹۵ بیش از صد نفر جوان علم مشتاق تاجیک از امتحان سفارت گذشتند و رهسپار تهران گشتند. سپس گروهی دیگر هم آماده سفر شد.

دیگر کار عمده که شبستری در توصیه و تحکیم روابط فرهنگی میان ایران و تاجیکستان انجام داد این بود که بسیاری از شخصیت‌های علمی و فرهنگی ایران را به دوشنبه دعوت کرد و ایشان را برای شناختن و شناساندن تاجیکان تشویق نمود. کیاکان مهرباب اکبریان و محمد دزفولی در این مسیر خیر پیشتاز گشتند. اکبریان - مدیر مسئول فصلنامه سیمرخ با خواهش شبستری از کتابفروشی‌ها و بازارهای تهران و مشهد برای کتابخانه مرکزی فرهنگی ایران در دوشنبه کتاب گردآوری کرد (به کتاب‌های تازه نشر و موجود در فروش قناعت نورزید) با جان نثاری بسیار نشریات پیشین را به دست آورد که انصاف است این نکته را تأکید کنیم. حالا این کتابخانه دارای دست کم بیست هزار جلد کتاب است.

نیز سهم مهرباب اکبریان در برگزاری جلسات و جشن ۱۴۰۰ سالگی زادروز باربد - این نابغه موسیقی ایران زمین و انتشار جلد مقالات سمپوزیوم بین‌المللی به افتخار هزارمین سالگرد سرایش شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی تحت عنوان «شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن ایرانی» (تهران، ۱۳۷۳) به زبان‌های فارسی، روسی و انگلیسی شایسته یادآوری است.

فصلنامه سیمرخ نخستین بار شماره ۸-۷ و ۹ سال یکم خود را (۱۹۹۰) پوره به ادب و فرهنگ تاجیکان آسیای میانه اختصاص داد و مطالب زیادی از پژوهشگران تاجیک را منتشر ساخت. مقاله «سمرقندیان ماوراءالنهر» رهاورد خود اکبریان است که با علاقه و شور و شغف به شهرهای دوشنبه، خجند، حصار، پنجیکت،

تاشکند، سمرقند، بخارا، مرو و دیگر نواحی تاجیکستان مسافرت کرده، دیده و شنیده و خواننده‌های خود را به قلمی تحریر کشیده است.

قابل ذکر است که اکبریان به عنوان ناشر مرکز مطالعات ایرانی با رؤیایی از دانشمندان تاجیک قرارداد بسته است که یک سلسله آثار ایشان را به چاپ برساند. تا این دم لیلی و معجون مکتب شیراز (تهیه جوری بیک نذری) و قصه عروسی دختر همسایه رجب امان‌اف منتشر شده است. در نوبت آثار هفت جلد عبدالرحمان جامی (تهیه اعلاخان افصح‌زاد)، آثار ناظم هروی (تهیه ابوبکر ظهورالدین‌اف)، دیوان فارسی علیشیر نوایی (تهیه علی محمدی)، طوطی نامه نخشی (تهیه امر یزادن علی مردان‌اف) و هفت جلد تذکره (تهیه علی اصغر جان‌فدا) ایستاده‌اند.

دیگر نشریه‌ای که یگانگی و همبستگی فارسی زبانان و ایران‌شناسان را ترغیب می‌کرد، مجله آشنا می‌باشد که بسیار مقالات فرهنگیان و دانشوران تاجیک را در صفحات خود جای داده است. در این ماهنامه سخن وحدت و همدلی فراوان به گوش می‌رسد. مقاله دکتر فقید محمود افشار «قلمرو زبان فارسی افغانستان، ایران و تاجیکستان» خیلی جالب توجه است. این اندیشمند از جمله می‌نویسد: «حس می‌کنم ما با افغان‌ها و تاجیک‌ها همیشه از یک اصل و نسب و دارای یک زبان و تاریخ و ادبیات مشترک هستیم و مهم‌ترین چیزی که ما را تا کنون به یک رشته یگانگی استوار داشته است، همانا زبان فارسی است که از شیرین‌ترین زبان‌های عموم تمامی فارسی‌گویان است».

ماهنامه‌های دیگر ایرانی از قبیل کیهان فرهنگی، اطلاعات، جمهوری اسلامی، سلام، و خراسان راجع به وضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تاجیکستان و تاریخ، رسوم و سنن تاجیکان یک سری مطالب خواندنی چاپ کردند.

طوری که ذکر شد، علی‌اشرف شبستری افراد زیادی را از ایران به تاجیکستان دعوت می‌کرد. که ایشان به صفت سیاح، بازرگان، روزنامه‌نگار، پژوهشگر، آموزگار و مانند این‌ها به دوشنبه تشریف آورده، صحیفه‌های تازه در کتاب دوستی

دو ملت برادر می‌نویسند. در جشن‌های بزرگداشت باربد، شاهنامه و میرسید علی همدانی و انجمن‌های تاجیکان جهان و جشن‌های استقلال جمهوری تاجیکستان ایرانیان پر نفوذترین گروه مهمانان خارجی را تشکیل می‌دادند. در سمپوزیوم‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی که در دوشنبه دایر می‌شدند، محققان ایرانی بیشتر از دیگر خارجی‌ان شرکت می‌ورزیدند و گروه‌های موسیقی ایرانی با نوا و ترانه‌های دلنواز و روح‌پرور خویش به این همایش‌ها علمی دلبری و جذابیت ناکراری می‌بخشیدند. به مورد است ذکر کنیم که محض با ابتکار سفیر محترم عبدالکریم مرحمتی، خطاط ماهر ایرانی به پایتخت تاجیکستان فراخوانده شد، که به شاگردان زیادی خوشنویسی را تعلیم داد و کلیه لوح‌ها و رواق‌های فروشگاه‌ها، چایخانه‌ها، و قهوه‌خانه‌ها از نو نگاشته به حسن کوچه و خیابان‌های شهر دوشنبه حسن و لطافت تازه‌ای اهدا نمود. به علاوه، در چند سال اخیر نمایندگان تاجیکستان در نمایش‌های قرآن و انجمن‌های خوشنویسان شرکت می‌جویند.

ما سرپای سال ۱۹۹۶ را جهت آمادگی به جشن یادبود شیخ کمال خجندی سپری نمودیم. در دوشنبه و خجند کتاب‌های فزونی راجع به روزگار و آثار او به طبع رسید. از طریق صدا و سیمای جمهوری ده‌ها گفتار ادبی پخش گردید و در دبیرستان‌ها، آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها سبقت کمال‌الدین برگزار شد. در خجند پیکره برنجی (برنزی) شیخ استوار گشت و تئاتر شهر خجند از روزگار شاعر نمایشنامه‌ای را به صحنه گذاشت.

روزهای ۱۲-۶ سپتامبر سال ۱۹۹۶ در جمهوری یادواره کمال، انجمن تاجیکان جهان و جشن پنجمین سالگرد استقلال تاجیکستان هم‌زمان دایر گشتند. هیئت ایرانی، که آن را کیای مصطفی میرسلیم - وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی رهبری می‌کرد، بزرگ‌ترین و پر نفوذترین هیئت علمی خارجی بود که قریب ۴۰ نفر را در بر می‌گرفت. کیای علی اصغر شعر دوست که روزها با فرمان رئیس جمهوری تاجیکستان سر فراز به دولت عنوان افتخاری «ارباب شایسته فرهنگی

جمهوری تاجیکستان» گردیده بود، یک سلسله کتاب‌های تازه نشر از جمله رسالهٔ ارزشمند چشم‌انداز شعر امروز تاجیک را به عنوان دستاویز با خود آورده بود.

عزیز دولت‌آبادی — دانشمند معروف تبریزی از مهمانان بسی محترم جشن شیخ کمال بود. این مرد شریف ۷۴ ساله ۵۰ سال عمر عزیزش را صرف آموزش و تحقیق دیوان کمال کرده است. او در خجند با پرسش نعمت آتش — خبرنگار نشریهٔ تیراژ جهان که استاد وطنی ما را چه گونه دریافتید، چنین پاسخ داده است: «مهر و محبت گرم و صمیمانه مردم تاجیک را هنوز در فرودگاه شهر دوشنبه احساس کردیم. تاجیکستان را مثل ایران سرسبز و شکوفان دیدم، مردم تاجیکستان مهماندوست و کمالمند هستند. درست مثل ایرانی‌ها، حتی مهربان‌تر و مهمان‌نوازتر. ما ناظر پوشش لباس دختران و زنان در فرودگاه و جای‌های دیگر بودیم. رقصشان شیوا و رنگین و توأم با عفت و شرم بود. در رفتار و گفتار آن‌ها جز خوش اخلاقی و محبت چیزی ندیدیم. عالمان را نکته‌سنج و عمیق یافتیم، همگان با اشتیاق با کمال خجندی عشق می‌ورزند. کمال خجندی تنها مال ما و شما نیست بلکه مال جهانیان است. وجود کلیات کمال در اطراف کره زمین — لندن، پاریس، تاشکند، تهران و امثال این‌ها بیانگر آن است که دنیا به اشعار کمال ارج دارد. امید است که عشق و اخلاص مردم به ایشان باز هزاران سال پایدار باشد».

بعد از سال ۱۹۵۸ در کلیه جشن‌های یادبود بین‌المللی عموم شوی و جمهوری فرزندان برومند ملت تاجیک که در دوشنبه برگزار می‌شدند، شرکت داشتم. آیین‌های بزرگداشت رودکی، فارابی، باربند، بیرونی، سینا، امیرخسرو، حافظ، دانش، شاهین، عینی، لاهوتی و تورسان‌زاده بسا باشکوه و جلال دایر شدند. ولی جشن سالگرد کمال در عظمت و ابهت هم‌تا نداشت. نمایش صناعت دستی، راهپیمایی و مشارکت گسترده نمایندگان کل اقشار جامعه از سراسر استان‌ها، شهرها و شهرستان‌های جمهوری خاص جشن مذکور بود. از فرودگاه خجند تا جشن‌گاه که ۱۸-۱۹ کیلومتر فاصله داشت مردم چه مرد و چه زن چه پیر

و چه جوان به‌ویژه دبیرستانیان صف بسته با رقص و سرود مهمانان را پیشواز می‌گرفتند. بی‌گاه در کرانه رودخانه سیر در طول ۳-۴ کیلومتر نمایش همه‌گونه محصولات کشاورزی و صنعتی شهر و شهرستان‌های استان برپا کردند. همان روز به دو ستاره تابان خجند - شیخ کمال و استاد باباجان غفوراف پیکره برنجی گذاشتند. رئیس شهر خجند برای حدوداً دو هزار نفر ضیافت شام داد. اهل ساز و سرود استان با هنر ناتکرار خویش حاضران را به شگفت آوردند.

کیای مهندس میرسلیم - وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی مژده رساند که جشن کمال در تبریز ادامه خواهد یافت. ۲۲ نوامبر سال ۱۹۹۶ ما ۸۰ نفر فرستادگان تاجیکستان رهسپار ایران گرامی شدیم. در تهران با دوستانمان کیانان شعردوست، اکبریان، دزفولی، جنیدی و مرحمتی ملاقات آراستیم. شعردوست نشر نو دیوان کمال خجندی که آن را پس از چهل سال چاپ نخستین دوباره عزیز دولت‌آبادی با تکمیل و تصحیح انجام داده است، «مجموعه مقالات بزرگداشت کمال خجندی»، بوی جان (گزیده اشعار کمال و شهریار) و چندین کتاب دیگر را به رسم یادگار به ما بخشید.

روزهای ۲۳-۲۶ نوامبر ما مهمان تبریز دلاویز گشتیم، به قول شهریار:

شهر تبریز اشک جان قربان جانان می‌کند

سرمه چشم از غبار کفش مهمان می‌کند

اغلب وقت ما در جلسه‌های علمی، بزم‌های ساز و سرود و شعر سپری می‌گشت. مکان خواب ما در مهمانسرای «تبریز» بود. فقط صبحانه را آنجا می‌خوردیم. برنامه را میزبانان به گونه‌ای مرتب ساخته بودند که هر ضیافت (پذیرایی) در دیگر طرب‌خانه دیگر می‌گذشت. هنگام ضیافت تعداد اشتراک‌داران دو سه برابر اهل مجلس می‌شد. حتی گاهی جای نشست نمی‌رسید.

در تالار «معلم» که جلسه‌ها برپا می‌گشت، چندین نوشته توجه مرا جلب کرد: «مقدم حضرت آیت الله مجتهد شبستری - نماینده محترم ولی فقیه و امام جمعه

محبوب تبریز را گرامی می‌داریم. ستاد برگزاری مجمع بزرگداشت شیخ کمال خجندی». من افتخار داشتم که این مرد والا مقام برادر ارشد دوست ما علی اشرف مجتهد شبستری است. او با کمال دانش و وسعت بینش در مورد عرفان شیخ کمال سخنرانی ژرف کرد. چه می‌گویند که کنده (ریشه) این دودمان دانیان و فرزنانگان خداداد بوده‌اند.

موقعیت جغرافیای تبریز برای تماشا خیلی سازگار است. از ارتفاعات شمالی آن از سلسله کوه‌های عینل و زینل رودخانه سرخاب جاری است. شهر با تمام پهنای و گستردگی‌اش چهره می‌نماید. از یادگارهای (آثار) تاریخی دوران کمال، دیوار ربیع رشیدی، مقابر خود شیخ که در ولیان کوه است، باز مانده‌اند. شاعر خجندی اصل گفته است:

تبریز مرا به جای جان خواهد بود
پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در نکشم آب چرنداب و گجمل
سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

مقبره‌الشعرا را مزار مشترک سخنوران و دانشمندان است که چند سال قبل احداث شده، آنجا پیکره‌های پاک اسدی طوسی، خاقانی شروانی، قطران تبریزی، همام تبریز، فلکی شروانی، مولانا محمد مغربی، عطاملک جوینی، ظهیر فاریابی، و یک عده بزرگان دیگر به خاک سپرده شده‌اند. آخرین آزادمردی که این جا دفن گردیده است محمدحسین شهریار — شاعر نامور می‌باشد که با جان و دل در خدمت انقلاب اسلامی کمر بسته بود.

۲۶ نوامبر در تبریز ما چند نفر با مدد علی اشرف مجتهد شبستری به زیارت مزار عارف نامی محمود شبستری، که نیای بزرگواران است، مشرف شدیم. در شبستر که به اصل جستر بوده است. امام مسجد جامع، رئیس شهر و چند تن دیگر ما را پیشواز گرفتند. سر مزار عارف ربانی فاتحه خواندیم و من آنجا خبر یافتیم که

بخش یکم: افزونگر آبروی ایران ۱۰۳

شیخ محمود همگی ۳۴ سال عمر دیده است. در نزدیک مزار او مسجدی موجود است که به قرون هفت و هشت تعلق دارد.

سپس در تالار شهر مدنی نمایشنامه «لیلی و مجنون» را در کارگردانی اسد صاد تماشا کردیم. همچنین آن بیگاه کنسرت هنرمندان تاجیک برگزار شد. از اشعاری که برادران ایرانی خواندند، مرا غزل شاعر احمد خوش آمد:

روزی جوانی دلپسند آمد به تبریز از خجند
بر تار زلف دلبری پایش فتاد اندر کمند
شهری نزه دید و نکو، با مردمی با آبرو
در کوه ولیان منزلی بگزید و آنجا گشت بند
علم عمل را پیشه کرد بر کار خوب اندیشه کرد
مولا کمال الدین خجند آن عارف دستار بند
تبریز شد بر او به ختم، دل را در سامان به ختم
چو تخم نیکو بیکنم، شد کام او شیرین چو قند
از بعد صدها سالها بین خجند و شهر ما
زرین پلی انداختیم از عشق و ایمانی بلند
احمد به صدها احترام گوید به تاجیکان سلام
خواهد که آنها شامل لطف خداوندی شوند

تبریز نزه و تبریزیان به آبرو ما را با محبت گسیل کردند و این جشن فرهنگی ما در شیراز - وطن سعدی و حافظ ادامه یافت...

این بود شمه‌ای از آن اقدامات خیری که علی اشرف مجتهد شبستری در دوره مأموریت دیپلماسی خویش در جمهوری ما تحقق بخشید. فقط تذکر می‌دهیم که اگر از هزار یکی و از بسیار اندکی را در برای فضائل پسندیده و کارهای شایسته او برشمردیم، دفترها پر می‌شود. الحق، او وصلگر دل‌ها و پیوندگر قوم‌ها بود.

همان روزی، که ما جهت مشارکت در آیین بزرگداشت کمال خجندی به ایران سفر کردیم، یعنی ۲۲ نوامبر سال ۱۹۹۶ سید رسول موسوی به عنوان سفیر جدید ایران به دوشنبه تشریف آورد.

نمایش فراورده‌های صنعتی ایران در کاخ باربد، نمایش بسا غنی و پر بار کتاب‌های ایرانی در تالار پژوهشگاه میراث خطی فرهنگستان علوم، افتتاح فروشگاه کتاب‌های ایرانی در پنجیکت، برگزاری روز معلم در تالار طرب‌سرای دوشنبه و انتشار چند مجلد آثار پژوهشگران تاجیک از زمره آن کارها عمده است که سفارت در راه تقویت و تعمیق روابط فرهنگی دو کشور انجام داد.

در دوشنبه فروشگاه ایران بازار باز شد و فعالیت رادیو و تلویزیون ایران در دوشنبه رونق پذیرفت و روح فیلمبرداران ایرانی نیز بود کار می‌کنند. طی این مدت چند دسته ورزشکاران تاجیک به ایران اعزام شدند.

در تحکیم مناسبات فرهنگی نقش رایزنی فرهنگی ایران در تاجیکستان، که سرور آن را جناب محمدعلی جعفری بر دوش دارد، خیلی مؤثر است. به ابتکار ایشان و استادان کرسی تاریخ معاصر دانشگاه ملی تاجیکستان ۲۲ ایون سال ۱۹۹۷ سمینار علمی در موضوع «امام خمینی و انقلاب اسلامی» در تالار بنیاد فرهنگی تاجیکستان برگزار شد، که در آن یازده تن از اندیشمندان تاجیک سخنرانی کردند. هدف از برپایی این سمینار ریشه‌ها و منشأها، هدف‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی و نزدیک ساختن پژوهشگران تاجیک و ایرانی بود.

هنوز در دوره سفیر شبستری، یعنی ماه اگوست سال ۱۹۹۶ در دوشنبه بخش کمیته امداد امام خمینی آغاز به کار کرد. سرپرست این بخش را کیای تبارکی سبحانی یک جوان کردنژاد خراسانی به عهده دارد. الان سال دست کم ۶ هزار خانوار از یاری این کمیته بهره می‌برند. کمیته به نیازمندان پوشاک، پای افزار، مواد غذایی و دارو می‌دهد و دو پزشک بیماران را تداوی می‌کنند. نیز کمیته وظیفه خود می‌داند که به مستحقان جهت جشن عروسی، ختنه سوری و زادروز افراد کهنسال

هدایایی بدهند. ذکر می‌کنیم که این کمیته یاری خود را به محتاجان نصرانی و مسافران هم دریغ نمی‌دارند. بر افزون به طلب‌هایی که از خاندان سر فرزند نیازمند می‌باشند، ابزار خوانش ارمغان می‌کند. ثبت فهرست عاشای که کمیته به احتیاج‌مندان بخشیده است چندین صفحه‌ها پر می‌کند.

هنگامی که رئیس جمهور پیشین هاشمی رفسنجانی به دوشنبه تشریف فرماید، با خود در حدود ۲۰ هزار جلد کتاب مرکزهای علمی، وزارت‌ها، دانشگاه‌ها و نهادهای بخشیده شدند. این کتاب‌ها بدون تردید دارای معنوی ملت تاجیک را پر بارتر می‌گرداند. جناب رفسنجانی با اهل علم و فرهنگ چندین واخوری‌ها پر سود دایر نمود. جلسه عمومی فرهنگستان علوم سهم ارزنده رئیس محترم جمهوری اسلامی ایران را در رشته علوم انسانی قدرشناسی کرده، او را به اتفاق آرا به عنوان عضو خارجی فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان برگزید.

ایران و تاجیکستان دو کشور هم‌زبان و هم‌تاریخ، هم‌دین و هم‌فرهنگ اگر به هم دست برادری و دوستی دراز کنند و از همدیگر پشتیبانی به عمل آورند به راستی شکست‌ناپذیر خواهند گشت. به زبان حکیم فردوسی سراینده و ستاینده بی‌همتای وحدت و یگانگی همین ایرانیان، بگوییم:

چو هم‌پشت باشیم و هم یک‌زبان

یکی کوه‌کنند ز بن می‌توان

این سفر کردنت مبارک باد

دادخدای گرم شاه

استاد شبستری از جست‌وجوها و پژوهش‌های علمی بسیاری از محققان و دانشوران تاجیکستان خوب آگاهی داشت و با ایشان در تماس بود و از مصلحت‌های سودمند خود جهت پیشرفت کارهایش دریغ نمی‌کرد. از این رو در سفارتخانه به روی عالمان و مخلصان علم و دانش همیشه باز بود.

به‌ویژه کارمندان دو مرکز پژوهشی فرهنگستان علوم تاجیکستان، پژوهشگاه زبان و ادبیات و پژوهشگاه دستنویس‌های شرق، گاه‌گاه مهمان جناب سفیر شده و بعضاً ایشان را به جلسه‌های علمی خویش فرامی‌خواندند. با ابتکار سفیر روابط علمی ایران و تاجیکستان به مرحله تازه‌ای وارد شد که در رشد برخی از رشته‌های علمی تأثیر قابل توجهی گذاشت.

از بس که اینجانب که تنی از محققان پامیرشناس هستم، می‌خواهم در مورد توجه و یاری‌های ایشان به این رشته ایران‌شناسی سخن رانم.

با درخواست زبان‌شناسان و لهجه‌پژوهان دوشنبه و دستگیری استاد شبستری در نزد سفارت ایران سال ۱۹۹۴ به نام «پژوهشگاه فرهنگی فارسی تاجیکی» کانون علمی نو ایجاد شد، که برخی از لهجه‌شناسان را به تحقیق گویش‌های ایرانی تاجیکستان و خارج از آن (مثل سمرقند و بخارا، سرخان‌دریا و قشقه‌دریا) بیشتر متوجه ساخت.

سفیر محترم گاهی از خود سفارت و گاهی در دیگر مکان‌ها با لهجه‌پژوهان جلسه‌ها و بحث‌های علمی سازمان می‌داد که بنده افتخار شرکت در آن‌ها را داشتم. در یکی از این نشست‌ها مسئله مرتب ساختن فرهنگ مصادر گویش‌های تاجیکی با مشارکت پژوهشگاه ایرانی بررسی شد. همچنین آموزش و پژوهش منظم زبان‌های مرده گروه زبان شرقی از قبیل سغدی، باختری، سکایی، ختنی و شاخه‌های زنده مانده آن‌ها نظیر یغناپی، شغنی، وخی و غیره مورد بحث قرار گرفت.

فقیر را نیز نوبت سخن رسید و خلاصه این سخنان را چنین بود: در خاورشناسی جهانی، پامیر یا خود بدخشان به عنوان موزه زنده زبان‌ها معرفی شده است. به حقیقت در همواری‌ها و تنگناهای بدخشان تاریخی، یعنی هم بدخشان تاجیکستان و هم بدخشان افغانستان بیش از ده زبان و گویش دور و نزدیک از همدیگر محفوظ مانده است. این خصوصیت مبرم زبان‌های باستانی ایرانی به‌ویژه اوستایی، سغدی، باختری و خوارزمی را در خویش تجلی می‌دهند. قبلاً مطالعه این گنجینه کمیاب و پر ارزش در مسکو، لنینگراد و بیرون از آن تا اندازه‌ای رونق داشت. پس از پاش خوردن شوروی همکاری با مرکز ایران‌شناسی روسیه سست و ضعیف شد. اما امروز می‌توان صرفاً به همکاری پژوهشگران تاجیک و ایرانی امید بست. زبان فارسی تاجیکی در بدخشان تاریخی از قدیم‌الایام تا به این دم به مثابه زبان بین‌المللی و زبان علم و فرهنگ از موقعیت ممتازی برخوردار است. فولکلور یا فرهنگ مردم بدخشان به این زبان گفته شده است. شاعران چه قدیم و چه جدید بدخشی اغلب اشعارشان را به لفظ رودکی سروده و می‌سرایند. حتی آیین مراسم‌های مذهبی بیشتر به زبان ناصر خسرو، یعنی زبان تاجیکی صورت می‌گیرد. این است که برخورداری از دو گونه میراث فرهنگی ایرانی چه شرقی و چه غربی عمدتاً ویژگی ارزش‌های معنوی پامیریان است و آموزش و تحقیق این همه مایه‌ها نیرو و کارآمدی علمی و مبلغ زیادی را تقاضا دارد.

در فرآوردی این ملاقات شبستری تأکید نمود که همکاری دانشگاه‌های

تاجیکی و ایرانی در مطالعه و بررسی سرمایه‌های معنوی مردم بدخشان به سود ایران‌شناسی جهان خواهد بود.

اینک با حمایت سفیر محترم سیف‌الدین میرزازاده یک تن از سغدشناسان تاجیک به تهیه فرهنگ زبان یغناپی پرداخت، که سال ۱۹۹۵ با کوشش مسعود قاسمی به طبع رسید. لهجه‌شناسان غفار جوهره‌اف، مزاری محمد‌اف، و منصور محمود‌اف به جمع‌آوری و گروه‌بندی مصادر کل گویش‌های تاجیکی هم تمام مناطق جمهوری (خجند، اوراتپه، زرافشان، اسفهره، ورزاب، کولاب، درواز، ونج، اشکاشم) و برون از آن (سمرقند، بخارا، فرغانه، قشقه‌دریا و سرخان‌دریا) آغازیده، در نهایت کار فرهنگ مصادر گویش‌های تاجیکی را آماده کردند. هنگام بررسی طرح فرهنگ ذکر یافته به خلاصه‌ای رسیدیم. که افعال زبان‌های ایرانی شرقی تاجیکستان (یغناپی، شغنی، روشانی، برتیی برتنگی، یزگلامی، اشکاشیمی، و وخی) هم سزاوار گردآوری است. اجرای این برنامه به ذمه سیف‌الدین میرزازاده، عزیز میربابا و راقم این سطور گذاشته شد. در نتیجه اثر جامع فرهنگ مصادر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی تاجیکستان (در دو جلد) منتشر گردید. هر دو جلد با ویراستاری مسعود قاسمی و عزیز میربابا و پیش‌گفتار کیای سید رسول موسوی سفیر فعلی ایران در تاجیکستان به دست چاپ رسید که نویدی فرح‌بخش برای ایران‌پژوهان محسوب می‌شود.

باری شبستری در حضور دکتر عبدالقادر منیازاف و محمدشاه هلالی پروفیسور ریاضی‌شناس دربارهٔ مزیت و فضیلت‌های زبان‌های پامیری در آموزش زبان اوستایی چنین اظهار اندیشه کرد: «به طفیل شرکت در همایش‌های ایران‌شناسی بارها پی بردم که افرادی با افتخار دو سه واژه را از اوستا اقتباس می‌آورند. اقرار هستم به این‌که زبان‌شناس نیستم اما چند روز در بدخشان بین نمایندگان دولت و مخالفان وظیفه میانجیگری و آشتی دهی را بر دوش داشتم. فارغ از کار به مکالمه بدخشان‌گوش فرامی‌دادم و در می‌یافتم که بسیاری از واژگان

اوستایی و ساختار نحوی و صرفی این یادگار بی‌نظیر نیاکان در زبان‌های پامیر محفوظ مانده‌اند. ضمن سفر از روشان به شغنان از بالای پلی گذشتیم و از راننده پرسان شدیم که مردم این جا پل را چه می‌گویند. وی پاسخ داد که در روشان "اید" (بر وزن بازید) و در شغنان "ید" بر وزن "خورشید" [تلفظ ورارودی آن «xuršēd» است] می‌گویند. اگر اشتباه نکنیم در اوستا به این معنی واژه "خیتتی" دیده می‌شود. این سه شکل از یک ریشه سر زدند. خود همان لحظه به گوشم واژه "خست" رسید و معنی‌اش را پرسیدم، گفتند به معنای تر، نمناک و مرطوب می‌آید. به مصاحبانم توضیح دادم که در فارسی هم این کلمه به همین معنی به کار برده می‌شود. از این دیدگاه "موزه زنده زبان‌ها" شمردن فلات پهناور پامیر صحت دارد و دور از منطق نیست. دیگر نکته جالب این بود که دعاخوانی مردم غالباً به زبان رسا و فهمای فارسی تاجیکی صورت می‌گیرد و در بسیاری از آن نیاپیش‌های طبع و ذوق سرشار احساس می‌شود که وزن قافیه هم گواه بر آن است.

در تشریح سخن سفیر ارجمند همین را می‌توان علاوه کرد که خویشگیری تاریخی زبان‌ها پامیری و فارسی تاجیکی از یک سو و محیط بسیار زبانی بدخشان از سوی دیگر تقاضا داشت که فارسی تاجیکی مقام شایسته بین اقوام ما کسب کند، چرا که دیگر زبانی چنین وظیفه را نمی‌توانست به جا آورد. توسط این زبان، بدخشیان امکانیت می‌یافتند که از میراث پر بار و گرانبهای گذشتگان خویش برخوردار گردند. حکیم ناصر خسرو قبادیانی محض توسط زبان فارسی مذهب اسماعیلی را در میان اهالی بدخشان پایدار ساخت و اسم مبارک وی در نمودهای گوناگون (شاه ناصر، شاه ناصر خسرو، پیر شاه، پیر شاه ناصر) تاکنون در قصه و روایت‌ها، فاتحه و دعا، نماز و جنازه پیوسته ذکر می‌شود و آواز خوانان مدیحه‌گوی در آیین‌های کوشی (دینی) به ترنم سروده‌های عرفانی او و شمس تبریزی و سعدی شب را به روز بدل می‌سازند.

باری همراه حسن سالاروند به دفتر سفیر اندر آمدیم و گفت‌وگویمان بیست

دقیقه طول کشید. بنده اظهار کردم که بیش از نیم سال در بدخشان به گردآوری مواد و تدوین فرهنگ اسامی خاص پامیریان مشغول خواهم شد. این آروزی من با مصلحت و دعای جنابعالی قبال عمل خواهد پوشید.

سفیر محترم با تبسم و مهربانی فرمود: «چون به بام جهان می‌رود، خواهش که به برادران سلام و پیام و بهترین آرزوهایم را تقدیم دارد. لیک در مورد دعاگیری از روی حکمت باید رفتار کرد و نشود که:

آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم

یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم

شبستری در شرح این اندرز پیشینیان افزود: «خاورشناسان پامیر را موزه زنده زبان‌ها دانسته‌اند، اما آن را می‌شود مکان دعاها نیز نام نهاد. مورد مسافرتم به بدخشان در معرکه‌های رسمی و غیر رسمی از زبان پیر و جوان به فارسی زیبا و شیوا دعاهای رنگین و دلنشین صدا می‌دادند که مانندشان کم اندر کم دچار می‌آید. توصیه من این است که دعاها را به دعاگویی در وطن خویش تبدیل دهید و واقف ساختن اجتماع فزونی از این معرفت والا کار خیر و ثواب است».

این توصیه سفیر دوراندیش تکانی گردید در اثنای سفرم به بدخشان در آیین‌ها مردمی (سور، سوگ، خانه‌سازی، خدایی...) شرکت ورزیدم و در گردآوری مواد مربوط این مراسم‌ها هم خامه و هم ضبط آواها را به کار بردم و آن اندازه مواد قیمت‌بها فولکلوری، مردم‌شناسی و زبان‌شناسی جمع کردم که در مبنای آن می‌توان چند مجموعه و رساله آماده نشر کرد.

پس از بازگشت از بدخشان به سفیر سر زدم و به شوخی گفتم: «استاد محترم، اگر در یادتان باشد، شما از دعا دادن به بنده خودداری کردید، اما مصلحت شما باعث شد که به کان دست نخورده دعاها دست یابم و اگر فرصت داشته باشید، آماده دیدار هستم».

فی الحال به گوشم رسید: «خود همین روز بفرمایید».

بعد از آغوش‌گیری و حال‌پرسی صمیمانه از جانب کمترین این دعا به طور شفاهی تقدیم سفیر کبیر شد: «من همه روز و همه شب از سر بام جهان، بلکه از نام جهان هم تولا می‌کنم، دست به سوی خدا می‌کنم:

خاندان مردم این دهر را پر نور کن، دوستان را شاد گردان، دشمنان را کور کن. «این دعا را در بدخشان نشنیده بودم، حسن اختتامش شاید از مولوی باشد» — سؤال‌آمیز اظهار کرد شبستری.

بنده در پاسخ گفتم: «بلی یک آغازش از لایق شیرعلی سخنور معروف ماست و مردم آن را با اندکی تغییر وارد روزگار خویش ساخته‌اند».

- مگر درباره نان و میوه‌جات و شیرینی و قندها دعا پیدا نشد، — پرسید سفیر.
- من از کیفم سه دفتر هر کدام صد ورق بیرون آوردم، بالای میز ماندم و شرح دادم: «در دفتر یکم دعاهای مراسم را نوشته کردم، دفتر دوم مداحی‌ها در بر دارد و در سومی قصه و روایات را هم در اصل به زبان‌های محلی و هم در برگردان به فارسی به چاپ تهیه کنم».
- این یتّ نغز است و ان‌شاءالله که به خیر بینجامد، ولی در حق نان و طعام نمونه‌هایی از نیایش‌ها را بخوانید.

آن‌گاه جرّاتم بالا گرفت و در حضور سفیر معرفت‌شناس چندین دعا را خواندم که به صفت مستی از خروار اینجا می‌آورم.

دعا در حق دسترخوان نان: «فراوانی نان، بقای ایمان، به حق شاه مردان، مدد از امام، این را خوردیم، دیگر برسان. آمین، الله اکبر».

دعا در حق سفره میوه‌جات و شیرینی‌ها: «شیرینی کام، آبادی مکان، به خاطر مهمانان، نیستی ظالمان. به فرمان طوغ کوهستان، حس نهال‌شان را میوه‌جات گردان. رد بلای آخر زمان، مدد از امام زمان. آمین. الله اکبر».

دعا در حق صاحب طعام:

«صاحب این طعام را یا رب،
از بلای زمان امانش ده.

من ندانم مراد و مقصودش
هر چه مقصود اوست، آتش ده.
گر بود میل او به سوی بهشت
جنت جاودان جایش ده.

مصطفی می شود شفاعت خواه
حوض کوثر به مؤمنانش ده
خوردها نور، بلاها دور
به دم گرم علی و رسول
داده ها صد، بلاها رد
از جمع انبیا و اولیا مدد.
آمین. الله اکبر».

دعای خانه آبادی:

«الها، خانه را آباد داری،
ز آفت جهان آزاد داری.
به حق دوده پاک محمد،
همیشه صاحبش را شاد داری.
تن صحت، دل بی غم،
از نبی فیض، از علی کرم.
آمین، الله اکبر».

پس از تحسین و آفرین های شبستری اظهار داشت که خدمتش در تاجیکستان

انجام می‌پذیرد و هفته بعد فرد معرفت‌دوست و فرهنگ‌پروری به اسم سید رسول موسوی به دوشنبه می‌آید. در فرجام این صحبت یادماندنی سفیر محترم گفت: «این‌طور صحبت طولانی شاید از این به بعد میسر نگردد و اگر یگان دعای سفر داشته باشد، دریغ ندارید.

نیایش‌های زیرین همچون آخرین ارمغان بنده شفاهاً تقدیم جناب‌عالی شدند:

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار.

هر بلا و هر قضایی پیش آید، دفع کن پروردگار.

ای بار خدای پر عنایت،

پاکیزه کریم بی‌نهایت.

من حاضر خود به تو سپردم

تو باز رسان ورا سلامت.

انما خیری انما مولای

در سفر کردم چه فرمودی؟

این سفر کردم مبارک باد،

با سلامت رسی باز آی

خدا یار، خدا یار،

حضرت علی مددکار.

آمین. الله اکبر.

سفیر کبیر اظهار تشکر کرد و گفت: «این کار خیر را ادامه باید داد. فکر می‌کنم خشت اول بر جا گذاشته شده، کجی ندارد و اگر دعاهای دیگر از روی موضوع گروه بندی شوند و به الفبای سیریلیک و فارسی به صورت کتابی به طبع

رسند، خان کوچک معرفت را می‌ماند. به شما مژده می‌دهم که جهت سفر شما به دانشگاه گیلان درخواست فرستاده شد و به پاسخ مثبت می‌توان امید بست. واپسین خوش باشی در مهمانسرای تاجیکستان ۷ نوامبر سال ۱۹۹۶ طبق دعوت رسمی برگزار گردید که در آن من و همسرم افتخار مشارکت داشتیم. متن دعوت‌نامه مزبور را سزاوار ذکر می‌دانم، که این است:

سرکار بانو عیال بیک اوارخساره‌ماه

جناب آقای کرم‌شاه دادخدا

ضمن اظهار خوشحالی از آشنایی و دوستی چندین ساله با جناب عالی با کمال احترام دعوت می‌نماید به ضیافتی که به مناسبت پایان مأموریت دیپلماتی اینجانب تاریخ ۷ نوامبر سال ۱۹۹۶ از ساعت ۱۶ در مهمانسرای تاجیکستان برگزار می‌شود، شرکت نمایید.

ع.م. شبستری - سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان

در این ضیافت باشکوه از بسیار گوشه و کنار تاجیکستان به‌ویژه مرکزهای علمی، فرهنگی دوشنبه، از سفارت‌های ممالک خارجی مهمانان زیادی حضور داشتند. که برخی با نوبت سخن گفتند و از شخصیت جناب شبستری و خدمات تاریخی او ستایش به عمل می‌آوردند و خداحافظی می‌کردند.

دل بنده نیز مالا مال از سخنان پر محبت بود، اما نوبت نرسید و تنها فرصت پیدا کردم که ایشان را به آغوش بگیرم و بدرود بگویم و اشک جدایی بریزم...

آب اگر صد پاره گردد...

بازار تلوزاده

با امر تقدیر پانصد ساله عصر ما، تاجیکان آسیای میانه جدا از ایران و افغانستان افتادیم و در زیر سلطه قبایل بیگانه بسر بردیم. به‌ویژه بعد از استیلای روس‌ها (۱۸۶۸-۱۹۹۱) اندک مانده بود که تاجیکان بخارا و سمرقند، نسف و ترمذ و چاچ و فرغانه هویت زبانی، تاریخی، فرهنگی و مذهبی خویش را از دست دهند و در اقوام غیر، قدرت طلب و برترجوی منحل شوند. ولی مایه خشنودی و سربلندی است که همان گوشه دور دست از هر نگاه وامانده امارت بخارا که «بخارای شریف» عنوان داشت، همراه با پاره‌ای از مناطق تاجیک نشین شمالی در سال ۱۹۲۹ با نام جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان عرض وجود کرد و سال ۱۹۹۱ استقلال و آزادی به دست آورد و هم اکنون امیدگاه همه تاجیکان روی زمین به شمار می‌رود.

در این سرزمین خورشیدخیز تاجیکان با محبت از زبان مادری و سنت‌های ملی خویش ارج می‌گذارند. تاجیکستان فارسی زبان مانند جزیره‌ای است در اقیانوس کشورهای دیگر و از این جهت از دیدگاه امنیت خیلی آسیب‌پذیر می‌باشد. آن جنگ برادرکشی که در اینجا اتفاق افتاد نیز ذاتاً به دست قدرت‌های خانه برانداز این مرز و بوم و نابودسازی این قوم آریایی صورت گرفت و نقش پان ترکیسم بین‌المللی در سامان دادن این منازغه که منجر به مرگ حدود صد هزار و

یتیم شدن شصت هزار تن شهروند تاجیکستان گردید، بسا زیاد است. اگر این کشاکش ملت‌کشی سال‌های نودم رخ نمی‌داد، سرزمین ما به یک گوشه گل‌آباد و بهشت‌آسا تبدیل می‌یافت.

اینک در همین ایام نهایت نازک و حساس جناب والامقام مجتهد شبستری به عنوان نخستین سفیر ایران آغاز به کار کرد و در مدّت کوتاه چنان کارهای بزرگی را انجام داد که بیان آن همه یک کتاب کلان خواهد بود.

این مرد پاکدل و با نجات‌زود با فرهیختگان و فرزندان ما انس گرفت و در امر خجسته شناساندن ایران به تاجیکان و تاجیکستان به ایرانیان از خود محبت و سرسپردگی نشان داد و صدها تن از اهل علم و ادب و هنر تاجیک را به ایران فرستاد و بسیار شخصیت‌های معروف علمی و فرهنگی ایران را به دوشنبه دعوت نمود. او در دیار ما کانون‌های ایران دوستی و ایران‌شناسی تأسیس داد و تألیفات ما را با سرمایه ایران به نشر رساند، کتابخانه‌های نوپدید آورد و آموزش خط فارسی را به‌صورت گسترده به راه مانده، مشتاقان دانش و معرفت را برای تحصیل به شهرهای گوناگون ایران روانه کرد و در دل‌های ما چنان جای گرفت که ما تا جان در رمق داریم، نیکی‌های ایشان را فراموش نخواهیم کرد.

اگر ارباب سیاست، علم و فرهنگ هر دو کشور مثل شبستری در امر دوری‌زدایی و نزدیک‌سازی دو ملت هم تبار و هم دل خدمت کنند، ما امینیم که جدایی‌ها و ناآشنایی‌های پانصد سال آهسته آهسته بر طرف می‌شوند و این دو در قبال نیروهای اهریمنی که در پی بلعیدن ایران‌شهر هستند، جان می‌سپارند، می‌ایستند و از یک‌گریبان سر برآورده، زبان و فرهنگ ملی کهن بنیاد و پر بار خویش را مانند گوه‌رکی چشم‌نگاه می‌دارند و سهم تازه‌ای در گنجینه تمدن بشری می‌گذارند. خوب گفته‌اند که «آب اگر صد پاره گردد، باز با هم آشناست».

هم‌گوهری فردوسی، عاشق ایران زمین

ولی صمد

۲۱ آوریل سال ۱۹۹۲ در روزنامه جوانان تاجیکستان مقاله «آسمان را کوه وقار فردوسی برداشته است» به طبع رسید و استقبال گرم دید. این مطلب در اصل ادامه منطقی مقاله «فردوسی در محبس» را می‌نامد که ۱۰-۸ روز پیش‌تر در همین روزنامه چاپ شده بود.

هر دو مقاله در یک موضوع نوشته شده، یک درد داشته و یک درمان می‌خواست.

در مقاله اول از جمله چنین آمده است: «مردم ما در روز نخست نوروز عالم‌افروز در سپیده دمان هدیه سرنوشت محروم ساختند» این فکر در چشم و دل میهن‌پرور تاجیک بسان عیب‌نامه‌ای رسید که گویا از گریبان دروغ‌گویان ملت فروش می‌داشت و روح خاص و عام تاجیک را مجروح می‌ساخت.

در مقاله دوم می‌خوانیم: «مبتکر اساس گذاشتن پیکره فردوسی شهردار صاحب تدبیر دوشنبه مقصود اکرام را ۷ مارس به حبس گرفتند. «حبس فردوسی به تاریخ ۲۰ مارس امکان‌پذیر گردید».

بعد از چند روز به دیدار استاد بزرگوار محمد عاصمی (روانش شاد باد) مشرف شدم که گفت: «کیای شبستری تو را می‌پرسد».

حیرت‌زده ماندم. استاد افزود که به نزد او همراه می‌رویم. چند ماه سپری

گشت. از عاصمی دیگر صدایی بر نیامد. دیری نگذشته با بیماری شدید به بیمارستان افتادم و جراحی سختی را از سر گذراندم.

برای دیداربینی به بیمارخانه استاد گرانمایه محمدجان شکوری (من علم پاکی، نجابت، محبت و درد ملت را از ایشان آموختم) آمد. چون گپ عاصمی را گفتم، درک داد که الحال کیای عاصمی در فرانسه می‌باشد. «چون شفا یافته به راه آبی و به خانه برگردی، من تو را به نزد شبستری می‌برم». افزود استاد.

۹ نوامبر ۱۹۹۴ استاد شکوری از روی وعده مرا همراه خود نزد استاد علی اشرف مجتهد شبستری سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان برد. سفیر مرا نهایت گرم پذیرفت، مثل این‌که شناس دیرین باشیم. به حال من که هنوز آغاز نشسته و برخاسته نمی‌توانستم، دلش سوخت. از جراحی شدن من آگاهی داشت.

گفت‌وگوهای ما از شاهنامه آغاز گردید و حدوداً یک ساعت به درازا کشید. سفیر گپ را از مطلب بنده «آسمان را کوه وقار فردوسی برداشته است» شروع کرد و چند خرده هم گرفت، به‌ویژه راجع به عنوان مقاله. ولی از ماهیت و گوهر آن قناعت‌مند و خشنود بود. رشته سخن به اثر نو اینجانب قدر فردوسی در قفقاز گذشت. سفیر فرمود که اغلب مدارک و خلاصه‌های شما را درباره فردوسی و قفقاز تازه است. کار را ادامه دهید. سفارت آن را به صورت کتاب به نشر می‌رساند.

سپس در مورد تاریخ هجرت لاهوتی از ایران به قفقاز گپ گشادیم. شبستری گوش و هوش بود و پس از اخبار من پرسید که این همه اسناد را از کجا پیدا کردید؟ گفتم: باکو و تفلیس. شکفته و به اطلاع ما رساند که امروز در ایران برخورد با لاهوتی دیگر شده است و من نیز راجع به استاد لاهوتی کتابی تألیف کرده‌ام. ما بسا شاد شدیم. استاد شکوری درباره رسالت تاریخی لاهوتی سخن راند و شبیه و تردیدهای بی‌اساس را از میان برداشت. خلاصه ایشان این بود که لاهوتی عامل و گماشته مسکو نبود، بر عکس او در نیمه اول سده بیست یگانه پل پیوند ایرانیان و تاجیکان بود.

اینجانب افزودم که لاهوتی در سال‌های فاجعه بار ۱۹۳۷ نجیب‌ترین فرزندان فرزانه ملت تاجیک، من جمله استاد عینی را از گرداب قتل و کشتار بیرون کشیده بود. به خاطر این همه کارنمایی‌ها تاجیکان لاهوتی را استاد می‌گویند و ارج می‌گذارند. به اطلاع سفیر رساندم که فقیر سال ۱۹۷۱ از پی راهه واقع در جلفای نخجوان که استاد لاهوتی از طریق آن پا به قفقاز گذاشته بود، یک کف خاک یادگاری گرفته‌ام. هم‌زمان زنگ تلفن بلند می‌شد. سفیر گوشی را نمی‌گرفت و با نیم تبسم زیبا می‌گفت که نخست صدا استاد لاهوتی را باید شنود.

شیفتگی شبستری به سرگذشت لاهوتی احساس کرده، کتاب خاطره‌های شاعر و خاورشناس مشهور آذری مبارزه‌علیزاده، ابوالقاسم لاهوتی، را که سال ۱۹۸۸ در باکو منتشر شده است، برایش نشان دادم. سفیر محترم خواهش کرد که این کتاب را برای استفاده به مدت یک هفته به امانت بدهم. راضی شدم ولی گفتم که این کتاب برابم با سایه‌دست نگارنده و گذشته از این با زبان ترکی آذری است و من باید آن را به شما ترجمه کنم.

سخت خندید. من و استاد شکوری لال ماندیم.

شبستری گفت: «من اصلاً نیمه آذری و نیمه فارسی‌ام. چه خیل می‌شده است که یک تاجیک به یک نفر آذربایجانی زبان آذری بیاموزد. اما گر چه زبان ما به ظاهر ترکی است، — علاوه نمود او — ما خود به معنی ایرانی‌ایم، یعنی به عرق و نژاد اصلاً آریایی‌ایم، نه ترک و مغول.

پیش از خیر و خوش برای شبستری دخت دو سالهٔ مجلهٔ راهبر دانش (سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۲۸) را اهدا کردم و افزودم، هر تاجیک که در صحبت شما حضور می‌یابد، هنگام بازگشت قطره قطره از دریای جوشان و خروشان تمدن ایرانی با خود می‌برد و بسیار می‌خواهم تبسم شما را چکره چکره از رودخانه فرهنگ تاجیکی به ایرانیان نیز برسد. دست به سر سینه این ارمغان را پذیرفت.

ما با یک دنیا تأثرات از اتاق کاری سفیر بیرون آمدیم و با ما گرم خداحافظی کرد.

آن صبح نوروز ملت تاجیک امید داشت که سران کشور پرده حریر را همراه نسیم عطرآمیز از و جان بخش دره ورزاب از سر پیکره خداوندگار سخن فارسی بر می‌دارند و بالای بلند و سر پردرد حکیم روشن ضمیر طوس بسان کوه افتخار و سرفراز نمودار می‌گردد و به هم میهنان تاجیکش خطاباً می‌گوید:

جهان از سخن کرده‌ام چون بهشت

ازین پیش تخم سخن کس نکشت

ولی هیئات وعدهٔ سروران این بار هم جامه عمل نپوشید. مردمی که به امید دیدار فردوسی به میدان برآمده بود، در ظاهر از عیدگاه راضی، اما در باطن پر و بال شکسته آهسته آهسته میدان آزادی را ترک می‌گفت. من نیز همراه استاد گرانقدرم شکوری و استاد جوانم، نویسنده بهمنیار با سر خم و دل پر غم از خیابان رودکی گذشتیم. استاد فرمود: «نغز نشد، باز ملت را آزرده کردیم». بهمنیار با چشمان پُر نم این بیت دارای هراتی را به زبان آورد:

هر که از اهل هنر شد، در خراسان خون گریست

می‌توان در ملک ما بر حال افلاطون گریست

آنچه از صحبت شبستری برداشتم این بود که او وارد عالم پرجاذبه و ناتکرار شاهنامه توسط پدر بزرگوارش شده بوده است. وی در حساس‌ترین، گواراترین و پردردترین لحظه‌ها و صحنه‌ها روزگارش از فردوسی یاد می‌کند. هر کجا نشانی از روح فردوسی یابد، گلگون می‌شکند. به اعتراف خود او، تاجیک و تاجیکستان محض به شرافت فردوسی شناخته و دوست داشته بوده است.

۳۱ دسامبر سال ۱۹۹۴ یک جا با استاد محمد عاصمی به نزد سفیر کبیر در آمدیم. موضوع گفت‌وگوی ما همانا نشر کتاب قدر فردوسی در قفقاز بود. در پایان صحبت تصمیم گرفته شد که این رساله نخست به خط سیریلیک در دوشنبه توسط رایزنی فرهنگی ایران به چاپ برسد.

قبل از خداحافظی به شبستری دعوت‌نامه جشن عروسی پسر نخستینم خاور را

دراز کردم. از جای برخاسته پذیرفت. از دعوتنامه اسم پسرم توجهش را به خود کشید و اسامی پسران دیگرم را نیز پرسید. گفتم، که نام پسر دومم داور و نام پسر سومم آذر است. چهره‌اش گل کرد. یک قدم پیش آمده، مرا به آغوش گرفت و فرمود که که همه نام‌ها ایرانی اند و خداوند به ایشان تن‌ها صحت، عمر دراز و رزق فراوان ببخشد. و پس از این افزود، هر آینه به عروسی خواهد آمد. استاد عاصمی آگاه‌اند که ریاست جشن به خود سفیر کبیر خواهد بود.

۱۴ نوامبر سال ۱۹۹۵ جشن عروسی در تالارخانه معارف برگزار شد. سخنان شاد باد فرزنانگان عاصمی، شکوری، قناعت، لایق و صابر، عروسی را به بزم شعر و حکمت بدل ساخت. یادنشین بود عروسی عزیزانم خاور و دلارام. اما جای شبستری خالی بود که به علت گرفتاری فزون نتوانسته بود قدم رنجه فرماید. پس از دو روز به خانه زنگ زده پوزش خواست. و در نیمه دوم روز هدیه‌ای برای عروس داد یک جا با کتاب پر ارزش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن سرو سایه فکن (تهران، ۱۳۷۰) با سایه‌دست زیرین فرستادند: «به نام خدایی که هستی از اوست. وصلت فرخنده جناب خاور ولی‌زاده و بانو دلارام لطیفی را تبریک گفته، امید دارم همواره مشمول عنایات خداوند بوده و کانون خانواده‌شان گرم و پر از شادی باشد. دوشنبه، علی‌اشرف شبستری. ۱۳۷۲/۱/۱۰».

این همه گرانقدرترین ارمغان برای خاندان جوان بود. اکنون خسرو — پسر سه ساله ایشان این کتاب عظیم و زیبا — دست‌آویز پدر بزرگوارش شبستری را و می‌نماید و به نقش‌های تأثیرگذار آن چشم می‌دوزد. فردا چون به کمال رسد، از آن خواهد خواند: «پاسداری از شاهنامه و تجلی از فردوسی این حفظ ناموس ایران و همه ایرانی است».

چون از عمده‌ترین مسائل علمی و فرهنگی تاجیکان در ابتدای سال‌های نودم سخن به میان آید، بی‌اختیار نام و کار شبستری یاد می‌شود. ۲۵ اکتبر ۱۹۹۵ در اداره انجمن پیوند با آکادمیسین محمد عاصمی گفت‌وگوی پر درد و رازی داشتم.

پیش از این استاد را در این حال پریشانی و نابسامانی هرگز ندیده بودم. صحبت سر دو محور قرار گرفت.

یکی در شماره نشریهٔ چراغ روز «اعتراض نامه» بازار صابر به عاصمی، قناعت و لایق منتشر شده بود و دعوایش پایه و اساس نداشت. استاد عاصمی برای آزاد کردن شاعر از زندان خیلی تلاش کرد و از جمله با نام اهل علم و ادب تاجیک به ملاقات امام علی رحمان اف، رئیس جمهوری حضور یافت. اما بازار صابر بی خبر از این تلاش‌ها در حق این فرهیختگان سخن‌های ناسزاوار روا دانسته است.

محض در همین جا بار نخست در چشمان پر جاذبه استاد عاصمی قطره‌های اشک را دیدم. و بار اول این مرد کهنسال با دستان لرزان جاکش را داشته دندان‌هایش را به هم نشان داد و بدون اختیار گفت: «به بازار صابر گویی که معلم عاصمی از پول افغانستان دندان‌هایش را طلا نکرده است و عموماً دندان طلا ندارد».

خدمت شبستری در این زمانه این بود که آن مقاله بازار صابر محکوم کرد و از روی عدل و انصاف از عاصمی، قاطع و لایق دفاع نمود.

دیگری دربارهٔ رسالهٔ قدر فردوسی در قفقاز پرسیان شد و فرمود: به گمان است که در این صد ساله‌ها باز فردی دیگر پی راهه‌های فردوسی را در قفقاز پی سپرده و از پی شکافش این معما شود و یا محال است اثری جدید پیدا شود که با این روح سوزان مقتدر تمدن ایرانی و رازهای فردوسی را از تهاجم ترک پرستان و اسلاو پسندان دفاع کرده تواند.

استاد عاصمی نسخه تایپ شده اثر را از دوست من گرفته ورق زد و در صفحه سه، چشمش به جمله «برای استاد محمد عاصمی» افتاد، که من در نگارش رسالهٔ تو سهمی ندارم و اگر طی این سی سال آشنایی به تو یاری کرده باشم، محض به خاطر جست‌وجو و بازیافته‌های تازه علمی و روح سوزان ملی تو بود. از تو خواهش این است که به جای نام من، نام جناب شبستری را بگذار، چون او از محتوای اثرت نغز باخبر است.

من سخن استاد را نشکسته در اپیگرافی کتاب چنین نوشتم: «برای شبستری که بعد از او استاد لاهوتی در احیای زبانی در تاجیکستان کارنامه‌ای کرده است، اهدا می‌شود».

کوهزاد — نویسنده معروف این نوشته را به گونه‌ای دیگر ویراستاری کرد: «آن یک پیوند فرهنگی، که بین ایران و تاجیکستان اثرها گذاشته بود، اولین با خواست خدا و بعداً با ابتکار استاد شبستری احیا شد».

استاد عاصمی پیش از خیر و خوش تأکید کرد که شاید به این نزدیکی‌ها تو را سفیر ایران میسر شود، آماده باش من این را از کیای شبستری شنیدم.
۴ دسامبر سال ۱۹۹۵ جناب سالاروند (مسئول بخش فرهنگی) جوان به لطف و مهربان به خانه زنگ زده، خواهش کرد که اگر بی ملال باشید، به نزد خواجه آقا تشریف فرمایید.

همراه سالاروند نزد سفیر در آمدیم. چون پیشین صمیمانه استقبال کرد و گفت که نوامبر ۱۹۹۶ در تهران نخستین کنگره استادان زبان و ادب فارسی برگزار می‌گردد، باید در آن سخنرانی کنید. در جواب عرض نمودم که به ایران تنها به امید زیارت آرمگاه پاک فردوسی می‌روم و چهل و دو سال است که این امید مرا زنده می‌دارد. از ایران چیزی دیگر نمی‌خواهم. برای من و فرزندانم ایران عبارت از فردوسی است.

و در همان لحظه سخن دکتر محمدمین ریاحی را مثال شعر برای شبستری خواندم: «فردوسی شاهنامه را چون آب زندگی در کام جان ایران ریخت... و هر بار که سیل بلا به ایران ریخته، مردم ایران به شاهنامه پناه برده».

ادامه این شعر را سالاروند با آهنگ رزمی خواند: «بعد از فردوسی هم در طی این همه سال سخنش چون آفتاب هستی بخش بر پهنای ایران زمین تابیده و دل‌ها ایرانیان را روشنای امید بخشیده، اندیشه فردوسی همواره الهام‌بخش ایرانیان و شخصیت حماسی سراسر فضیلت او سرمشق آزادی و استواری و گردن‌فرازی برای آزادگان بوده است. تا باد چنین بادا».

شبستری این همه را می دانست و برای او این نکته جالب و حیرت انگیز بود که این همه را از زبان یک تاجیک می شنود، با عمل و سوز تاجیکانه می شنود. او سراپا گوش هوش بود. و من گفتم: «چشمان مرا از دوشنبه تا سر مزار فردوسی ببند و در سر آرامگاهش بگشایید، تا آن مکان مقدس را ببینم، با لبانم بیوسم و با دیدگان بسته به دوشنبه برگردانم. این زیارت برای من سعادت بزرگی خواهد بود و مثل این من سراسر ایران را زیارت کرده ام».

سفیر از جا برخاسته گامی به پیش گذاشته، مرا به آغوش گرفته و از چشمان گریه آلود من بوسید و گفت: «چشمان تو را نبسته به طوس خواهیم برد، زیرا درخش چشمان تو پیوسته با دید صاف و سوزان جز عشق ایران چیز دیگر ندارد». و نهایت سفیر ایران برای من میسر شد و این هم با یاری شبستری و شرافت روح حضرت فردوسی به وقوع پیوست، زیرا من باید در کنگره تهران راجع به فردوسی و چرنیشوسکی [چرنیشفسکی] سخنرانی می کردم. شایان ذکر است که هم سفرانم استادان محمد عاصمی و محمدجان شکوری بودند.

هنگام آمادگی به سفر، حین پرواز در هواپیما و پذیرایی ما در فرودگاه مشهد و تهران و وقت دیدن چهره های گرم مردم این دو بیت نظامی پیوسته به یاد می آمد:

همه عالم تن است و ایران دل
نیست گوینده زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد
دل به از تن بود، یقین باشد

در مورد تأثرات از این مسافرت تاریخ مطالبی در روزنامه به نشر رسانده ام که حاجت به تکرار آن نیست.

راجع به نتیجه های سفر ۱۷ نوامبر ۱۹۹۶ در سفارت ایران نشستی برگزار شد و در آن همه ۱۶ نفر مسافر با سروری استاد عاصمی شرکت داشتند. در نشست اهل سفارت و چند نفر مهمان هم دعوت شده بودند و اغلب مسافران نظریات خویش

را درباره سفر به یاد داشته، اظهار ممنونیت نمودند. سپاسگزاری اینجانب نیز صمیمی بود، ولی چند نکته انتقاد داشت. من جمله ما به زیارت مقبره فردوسی شرفیاب نشدیم. شخصاً این بنده به امید خاک بوسی مزار آن پیامبر سخن آهنگ ایران کرده بودم. مثل این که به دریا تشنه رفته، تشنه برگشته باشم.

در کنگره بسا دانشوران، اندیشمندان و سخنوران را خواننده هوس دیدار گرم و شنیدن سخن نرمشان را داشتیم. به سخن دیگر، تبادل اندیشه و افکار میان ارباب فضل و ادب تاجیک و ایرانی به گونه‌ای که چشم‌دار بودیم، صورت نگرفت.

کیای شبستری به لبخند ملیح به منظور خوشحال نمودن اهل صحبت از من سؤال کرد که جامه و صله برای فردوسی برده‌ات را چکار کردی؟ (شاعر اکبر حکیم ضمن سخنرانی تذکر داده بود که ولی صمد برای باغبان آرامگاه فردوسی به رسم دست‌آویز جامه و طاقه همراه گرفته بود). پاسخ دادم که در بازار تهران به پیر مردی که شبیه فردوسی بود پوشاندم و روزنامه‌نگار میرزا شکورزاده هنگام جامه پوشانی اظهار کرد که این پیر مرد طوسی است و از خویشان فردوسی است. شبستری خندید و گفت: که افسوس خویشان فردوسی باقی نمانده‌اند. در زمان جواب دادم که همه ایرانیان وطن‌خواه و به ناموس خویشان فردوسی‌اند، هر یک ایرانی یا تاجیکی که از عشق وطن دلش می‌تپد، فرزند و پیوند جان حکیم طوس است. و بی‌جهت نیست که استاد سخن سعید نفیسی راجع به این پیوند خونی و جانی اندیشه جالب بیان کرده است که به بحث من و شبستری حسن مقطع می‌باشد: «فردوسی در میان ملت ایران مقامی دارد که هنوز هیچ سراینده را در میان قوم خویش این مقام فراهم نیامده است و شاید فراهم نگردد. هیچ گوینده‌ای نمی‌توانسته است مانند وی روحیات ملتی را سحر خویش کند و هیچ شاعری چون وی نمی‌توانسته است تمام آرزوهای چندین هزار ساله ملتی را در میان سخنان خود بپروراند. فردوسی تنها شاعر نیست، بلکه هزار سال است که در دل‌های مردم ایران از شهری و بیابانگرد، از پیر و جوان، از زن و مرد از خردسال و سالخورده پادشاهی می‌کند».

۱۸ نوامبر سال ۱۹۹۶ در نیمه دوم روز با بهانه برگشتن نویسنده اردمهر (فاتح عبدالله) از زادگاهش در کاشانه او گرد آمدیم. در آن ضیافت استاد شکوری و سالاروند نیز حضور داشتند. دیگر همه از نزدیکان میزبان بودند. مثل این که صحبت دیروز را پیگیری می کرده باشیم باز سخن از فردوسی به میان آمد. سالاروند با بیان یک اندیشه جالب صحبت مرا رنگ و بوی تازه‌ای بخشید.

به پندار سالاروند ادعای استاد باباجان غفوراف که شاهنامه را در ایران به لغت می خوانند، اساس ندارد (از سخن غفوراف چنین بر می آید که گویا تاجیکان در نسبت ایرانیان شاهنامه را به لغت خوانده و خوب تر می فهمند). سالاروند افزود که پدرم محمد (روحش شاد باد) چون پیروزی های رستم را می خواند (و بعضاً می سرایید) کلاهش را شادانه به شیفیت خانه می زد، چون از مرگ سیاوش و سهراب می خواند، به مثل پدر فرزند جوان درد فرزند جوان خویش را از دست داده ناله می کرد و همسایه ها همه برابر او نوحه می کشیدند.

استاد شکوری «عصیان» سالاروند را به منظور فرونشاندن گفتند که این حکم زمان بود نه خلاصه غفوراف.

بعد این، من زیاد از شش ماه در دوشنبه نبودم. چون برگشتم، خبر یافتم که جناب سفیر با تاجیکان و تاجیکستان خیر و خوش کرده رفته است. افسوس خوردم که باز رشته پیوند تاجیکستان و ایران گسسته خواهد شد. بزرگ ترین شاعر امروز ما لایق شیرعلی با الم و حسرت نوشت که کل روشنفکران تاجیک افسوس می خوردند که جناب شبستری از تاجیکستان می رود.

شبستری از تاجیکستان به ظاهر رفت. اما از خویشان نقشی ناستردنی در ضمیر مهر پرور مردم تاجیک گذاشت. او در جهت تقویت و تحکیم دوستی و برادری یک ملت چند پاره شده با امر وجدان و ایمان کار رستمانه را انجام داد.

«تاجیکستان سبب شد که به اصل خویش برگردیم». «هیچ گوشه عالم چون تاجیکستان نمی شود که یک ایرانی یابد». «اگر کسی عاشق تاجیکستان نباشد، نباید

اینجا باشد». «اصلی‌ترین جای ایرانی‌ها تاجیکستان و اصلی‌ترین مکان تاجیکان ایران است». این‌ها نقل قول از گفته‌های شبستری در موردهای مختلف می‌باشد که کمتر از شعر فردوسی ارزش ندارد و مقام و اعتبار شبستری در نزد ما تاجیکان در پایه مقام فردوسی است. و در اصل روح و درد شبستری از روح و درد فردوسی آن بزرگ‌ترین زنده‌کننده ایران، سرچشمه می‌گیرد. اینجا بی‌اختیار یک بیت استاد شهریار به یاد می‌آید که گویا به حیث ستایش نامه سفیر کیبر به نظر می‌رسد:

ندانم رستم و رویین‌تنی بودست خود یا نه

تو بودی هر چه بودی، رستم و رویین‌تن افسانه

صد قافله دل همره اوست

میرزا شکورزاده

هرگاه فردی را به جهت پیراست بودنش با نیکوترین خصلت‌های آدمی وصف و ستایش می‌کنیم، قبل از همه سر تعظیم باید به درگاه آفریدگار توانا گذاشت که این سرشته پاک محض از درگاه لطف و عنایت بیکرانه او نصیب آدمیان گشته است و قهرمان این مطلب از همین قبیل پاک سرشتان بارگاه کرم اوست.

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو
عالم پر است از تو و خالیست جای تو
هر غنچه را ز حمد تو جزوی ست در بغل
هر خار می‌کند به زبانی ثنای تو

خواجه عبدالله انصاری^۱

درباره اشخاص متدین و نجیب‌زادگانی صالح و مؤمن، امثال آقای علی اشرف مجتهد شبستری رساله، داستان و یا کتابی پرارزش تألیف نمودن بنده کاری است بسیار سهل و در عین حال نهایت مشکل؛ سهل به این خاطر که مدح و ستایش این قبیل نیک‌مردان را تنها به فرمان دل می‌توان گفته و هر چه با تحریک دل گفته یا

۱. این شعر از صائب تبریزی است. (رضا نقدی)

نگاشته شود، واقعاً سهل و صمیمی و زیبا و حتی ماندگار است، از سوی دیگر، باری سنگین چنین مسئولیت ما را وارد به اندیشه می‌سازد: آیا بی‌کم و کاست به رشته تحریر کشیدن سلسله بی‌انتهای نکویی و نجابت این شخصیت برجسته سیاسی و فرهنگی روزگار ما، به همین سادگی به ما میسر می‌گردد؟ به نظر انداختن به باطن نورانی او و پرداخت به بررسی عمل صالح که در تاجیکستان در یک شرایط بسیار طوفانی انجام داد، سخت است. سخت بدین جهت که دل می‌خواهد در چنین حین در قدوم مبارک دوست و برادری امثال استاد شبستری درخشان‌ترین دردانه معنی را نثار سازد، اما قلم در این عرصه عاجز است، از این رو بنده و با چند تنی دیگر از قلم‌کشان تاجیک قبل از آن‌که برگی از درخت آدمیت جناب سفیر را پیش چشم خود و بیگانه به جلوه در آوریم، دیده حیرت به روی همدیگر می‌دوختیم و گویا نگاه‌ها می‌گفت: آنچنان که آفریدگار بزرگ او را سرشته است و آن چنان که ما او را شناختیم و آن چنان است، در همین حدّ می‌توانیم ایشان را به خواننده صاحب ذوق ایرانی و تاجیکستانی معرفی نماییم؟ این بود که بنده نگارش این مطلب را تا دیر مدّت موقوف گذاشته‌ام و به یاد شاعری عارف و دوست‌نواز افتادم که در مسیر صدق از خود گذشتگی فوق‌العاده نشان داده است:

سر چه باشد که نثار قدم دوست کنم

این متاعی است که هر بی‌سر و پایی دارد

از زمان گشایش سفارت ایران در تاجیکستان، یعنی از بهار گلگون بار ۱۹۹۱ میلادی تا به امروز در شهرهای دوشنبه و تهران و مشهد ملاقات‌هایی با این برادر مهربان را داشتیم. همراه با تعداد زیادی از مهمانان تاجیک و میزبانان ایرانی در جشن خواجه بزرگ خجند شیخ کمال‌الدین مسعود در تبریز عزیز از فیض و صحبت‌های عرفانی ایشان بهره‌مند گشتیم و علاوه بر آن سفره یکدیگر و چند تن از دوستان تاجیک و ایرانی بارها نان و نمک خوردیم. این است سابقه آشنایی من با این مرد پارسا و نهایت نجیب و نکونام و این نکته را نیز می‌باید متذکر شد که در

حالت‌های یأس و بیماری یا مشکلاتی که احياناً در هجرت برابم پیش آمد بی‌استحاله به منزل آقای شبستری سیم زده چون با برادر هم‌خون او عرض دل کردم. استاد نیز تا هنوز گاه‌گاهی به منزل من در تهران زنگ می‌زند و پس از حال و احوال‌پرسی با لحن تاجیک می‌پرسد: از دوستان تاجیک یکان خبر نیست؟ اگر به تهران بیایند البته به من زنگ بزنید، بنده خیلی دلتنگ برادران شده‌ام.

در ایران و تاجیکستان کمتر کسی یافت می‌شود که چون شبستری توان صحت و سلامت نگاه داشتن جام بلورین دوستی را داشته باشد. او قادر است با هزارها تن انسان‌های خوب روابط حسنه برادری برقرار نماید و این پیوند را چون گوهری چشم حفظ کند که این هم گواه بر توانمندی اخلاقی اوست. تاجیکان او را برای آن بیشتر از جان دوست دارند که در مناسبت با کوچک و بزرگ یکسان است و ما سخنان یک رنگ امثال: دست شما درد نکند، قدمتان بالای چشم، شما بزرگواری فرمودید، ما کوچک شمایم و... را از زبان او هرگز نشنیدم. صحبت استاد شبستری مثل دمیدن چمن، خندیدن گل، طلوع خورشید و تلاوت آیات قدسی حالت طبیعی و می‌توان گفت عرفانی دارد. عجیب در سراچه دل‌ها بالانشین گردید. آفتاب مهر او بدون تردید در قله بلند آدمیت قرار داشتن استاد شبستری می‌باشد.

ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا

حلوا به کسی ده که محبت نچشیده

سپاس آفریدگار پاک را، که بنده از عمر سیاسی و هرج و مرج‌هایی که در تاجیکستان گذشت و می‌گذرد برکنار بوده‌ام و از این رو از فعالیت سیاسی و دیپلماتی آقای سفیر اطلاعاتی در دست ندارم و فکر می‌کنم این موضوع از سوی سیاست‌شناسان وارسته دو کشور بحث و بررسی ژرف را تقاضا دارد، زیرا به نقل از یک مقام عالی‌رتبه تاجیک، تجربه و دانش و استعداد شبستری در این زمینه باید درس عبرتی برای سفرا و دیپلمات‌های جهان گردد. دیگری از فرزندان آگاه و دانشمند وطن ما نیز بر این عقیده‌اند که در حساس‌ترین لحظات سرنوشت‌ساز و

درگیری‌های خونین جمهوری تاجیکستان به‌ویژه بحران شدید سیاسی که در سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۲ پیش آمد و به روابط دو کشور سایه غلیظ گسترده و قریب سفارت جمهوری اسلامی ایران را به تعطیل وادار کرد، جناب شبستری در این اثنا هوشمندی فوق‌العاده بی‌نظیر سیاسی از خود نشان داد، او به حکومت جدید تاجیک که با خشونت و خیلی تند روی کار آمد با چنگ و دندان (به قول تاجیکان جانانه کنده، جان کنده) نشان داد که ایران اسلامی در این فاجعه دخیل نیست و به جز سرفرازی تاجیکان و تاجیکستان از این ملت و از این سرزمین توقع دیگری ندارد و راهبران تاجیکستان نباید فریفته تبلیغات زهرآگین دشمنانی که در کاشتن بذر خصومت تجربه کافی دارند و حاضرند حتی به زور تانک و توپ و هواپیماهای مرگ‌زا، پیوندهای سه هزار ساله ما را دوباره پاره پاره سازند، غرور ملی و اصالت مذهبی و فرهنگی تاجیکان را که در حال احیا می‌باشد از بین ببرند. قومی که چنین مقدسات الهی را از دست بدهند، دیگر بازیچه و برده‌ای در دست اجنبی است...

سفیر کبیر این چند نکته را بدون کوچک‌ترین بیم، می‌توان گفت، قاطعانه و با جسارت و منطق به مقام‌های درجه اول تاجیک مطرح کرد و آن‌ها را وادار به اندیشه و تجدید نظر نمود.

فرزندان فرهیخته میهن ما همچنین مطالعاتی که سفیر ارجمند کشور ما به تدریج در دل سران گروه‌های متخاصم راه یافت و برای سر میز مذاکره دعوت نمودن آن‌ها، برای فرونشاندن زبانه‌های آتش جنگ برادرکشی، برای رهایی بخشیدن تاجیکان از پنجه دیو فقر و گرسنگی، برای نجات ملت از نابودی جان روی کف نهاده، به میدان دود و جنگ مناطقی چون کافر نهران، دربند، گرم، درواز، خاروغ و حتی داخل مرزهای افغانستان که جای بود و باش رزمندگان تاجیک محسوب می‌شد، پیاده و سواره سفر کرد، گردن شیطان جهل را شکست و کبوتر صلح را بر فراز وطن به پرواز درآورد:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

همچنین دانشمندان کشور ما بر این عقیده‌اند که فعالیت‌های فرهنگی سفیر گرامی قدر، گسترده‌تر از عمر سیاسی ایشان بوده است، زیرا نا وابسته به این‌که جنگ داخلی در تاجیکستان پنج سال ادامه پیدا کرد، باز هم در پایتخت جمهوری و شهر باستانی خجند، انجمن‌ها و کنفرانس‌های فرهنگی و ادبی در سطح جهانی دایر گردیدند که جناب آقای شبستری از سهم گزاران و بالانشینان چنین مراسم‌های پر افتخار فرهنگی بوده است. بنده قادر نیستم در این مقاله کوتاه تمام خصلت‌های حمیده سفیر کبیر را که مردم یک کشور را به حیرت آورده است یک‌یک به رشته تصویر بکشم. او با استفاده از امکاناتی که جمهوری اسلامی ایران در اختیار ایشان گذاشته بود، دست کم جانب صدها مصیبت‌زده و درماندگان دراز کرد و چیز دیگری که استاد شبستری در این امتحان خداوندی کامیاب نمود، نجابت، فروتنی بسیار به موقع و دریای عشق و اخلاص او به کشور عزیزش ایران و میهن فرهنگی او تاجیکستان بود و این عشق راستی و صداقت پاک و توکل به خدای لایزال فرستاده کشور دوست را چون خلیل‌الله از آتش جنگ فتنه‌انگیز و بسیار امتحان‌های دیگر سلامت بیرون آورد. با راستی و عدالت پیشگی سفیر و سیاستی که ایران در قبال تاجیکان پیشه کرده است، در دل‌ها تردید نماند. جانب‌های متخاصم درک نمودند که تمام تلاش و تپش‌های فرستاده خردمند ایرانی اسلامی به یک مقصد نگرانیده شده است. یعنی این مرز کوچک و زیر سم ستوران ترک و تازی بارها به خاکستر مبدل شده، تاجیک باید اکنون ایمن جنگ و خونریزی باشد. گر چندی این قوم تنها و بلاکش شهرهای عظیم ولایت نازنین و کانون‌های بزرگ فرهنگی خود را از دست داد، می‌باید اکنون جهل مرکب را کنار گذاشته، همین تاجیکستان عزیزش را چون مردم چشم حفظ کند و در میان همسایگان قرقیز و قزاق و ازبک سر فراز باشد، نه سر فکنده. تاجیکان از زمان سقوط دولت

پهناور و متمرکز سامانیان تا ابتدای قرن بیست، یعنی در امتداد بیش از هزار سال با دشمنان خونین خود و با غاصبان آب و خاکش در تنهایی سینه سپر کرده‌اند و اکنون تنها نیستند، برادران هم‌خون و هم‌کیش و هم‌زبانان با آن‌ها نیستند و از سوی دیگر، به قول خود تاجیکان، دنیا دیگر بی‌صاحب نیست، گذشت زمانی که چنگیزخان قدار و اقوام نیم وحشی مانند این خونخواران به شهر و قصبه‌های نورانی ما سرازیر می‌شدند.

استاد شبستری در راه به دست آوردن صلح و وحدت میان تاجیکان تلاش خستگی‌ناپذیر از خود نشان داد و به قول خواجه لسان‌الغیب شیراز، فیض روح‌القدس به سفیر خجسته پی مدد فرمود، تا دشمنان دیروز به دوستان واقعی بدل گشتند و جام زرفشان آشتی به سر کشیدند و در سیمای سفیر کبیر و کشور بزرگ او سرانجام دوست و برادر جانی را دریافتند. آفتاب صلح دوباره به در و بام ما لبخند زد:

«گر به هوا روی مگسی باشی، ور به دریا روی خسی باشی، دل به دست آر تا کسی باشی» (پیر بزرگوار هرات)

صاحب‌نظران دو کشور به‌ویژه آن‌هایی که با فضای سیاسی و فرهنگی تاجیکستان آشنایی کامل دارند، لبخند آفتاب صلح، احیا و تحکیم و گسترش روابط دو کشور را ثمره خدمات تاریخی نخست سفیر ایران استاد شبستری محسوب می‌کنند. او به تاجیکستان نه تنها چون دیپلمات ورزیده نهایت با هوش، بلکه همچون ادیب، تاریخ‌شناس، شاعر و مؤمن میهن‌پرست وارد شد. او حین سفر به دیار رودکی و بوعلی و ناصر خسرو... آفتاب مهر در بغل داشت، محبت به زبان ملکوتی فارسی و خاستگاه آن بخارا و عالی سامانی دودمان آن و حتی لهجه و گویش‌های تاجیکان ماوراءالنهر در دل ایشان موج می‌زند و خوشبختانه استاد شبستری نیز در آن است که محبت او یک جانبه نبود و تاجیکان و تاجیکستانیان و فارسی‌زبانان سمرقند و بخارا و ترمذ و افغانستان برادر به‌زودی طلوع این شمس

زاده تبریز را در مغز اندر مغز جانشان احساس کردند و همواره ذکر خیرشان را در لب داشتند و در روزهای تیره و ظلمانی جنگ برادرکشی سپاس آفریدگار به جا می‌آوردند و می‌گفتند: «خداوند گویا حضرت خضر را در این ظلمت سرا به امداد ما رسانده است». واقعاً اگر ما در نسبت به اشخاص نکوکار و نکونام بی تفاوت باشیم و قدرشان را ندانیم و خدمتشان را نادیده بگیریم، در آن صورت تیشه بر ریشه خود می‌زنیم و امکان می‌دهیم که عفریتان اهریمنی بر فرشتگان اهورایی پیروز بگردند و دنیای نور از عاطفه لبریز از عشق و احساس شرفیاب چون جهان غرب تهی از همه این مقدسات باشیم.

بنده وصف نکویی و نجابت و عالی خدمت و بشر دوستی حضرت شبستری را از قشرهای مختلف جامعه تاجیکستان همه روزه می‌شنیدم و در هر ملاقات با او که حبیب دل‌هایش می‌خوانند، این ابیات را از آدم الشعرا ابو عبدالله رودکی مرا بر سر زبان می‌آید:

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد
تن درست و نام نیک و خوی نیک و خرد
هر آن که ایزدش این چهار روزی کرد
سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

آزاده، احرار، خواجه، دهگان یا دهقان واژگان‌اند که نه تنها پدر شاعران جهان رودکی بلکه اکثر ایران‌شناسان و پژوهشگران این صفت‌ها را به تبار ایرانی، به‌ویژه به تاجیکان نسبت دادند و ما آنچه که رودکی فرموده است، یعنی نشانه‌های آزادگی را همواره از اندیشه و رفتار و گفتار جناب آقای شبستری خواندیم و چهره غرق در چشمه نور الهی‌اش را در آئینه مجلای شعر عالمگیر رودکی دیده، از شادی بالا دیدیم.

دلی را غنچه کن گر می‌توانی
پریشان کردن دل‌ها هنر نیست

ملاقات نخستین با انسان‌ها و حتی با شهرها و کشورها هر چند در بعضی اوقات نظر فریب است، اما در یادها بیش از هر لحظه رنگین‌تر باقی می‌ماند. نخستین دولت دیدار مرا با جناب آقای شبستری بهار سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۱ هجری خورشیدی) در سفارت ایران در شهر دوشنبه نصیب گردید. جوانمردی با قامت بلند و چون سرور و چهره لطیف تاجیکانه و تبسم زیبا ما چند تن از هم‌اندیشان را که در بغل سبدهای گل و در دل عشق ایران و در سر هوای زعمای ایران بزرگ را می‌پروراندیم استقبال نمود. او با ما صمیمانه و گرم حال و احوال‌پرسی می‌کرد. در گفتار ایشان نشانه‌ای از تعارف و بویی از دیپلماسی احساس نمی‌شد. به دنبال ما چند دانشجویان ایران‌شناس وارد اتاق سفیر گردیدند و بعداً اطلاع یافتیم که درهای سفارت کشور دوست به روی کارگر، کشاورز، باغبان و عموماً هر فردی که ایران را بر حیث کعبه فرهنگی خود می‌شناخت باز بود، زیرا این روی مراد، سرپرست شایسته و عالی نظری چون استاد شبستری داشت.

تاجیکان، صرف نظر از سلطه بیگانگان در آن مرز هزارها سال به اینجانب به بوی ایران زمین بودند. آن‌ها همه عمر از شربت کلام حکیم توانای طوس و سعدی جهانگرد و حکمت گوی و خیام شهره دهر و حافظ لسان‌الغیب شیراز کام دل شیرین کرده‌اند، اما جدایی سالیان زیاد بی‌نصیب نمود و آقای شبستری برای عده‌ای زیادی از آن‌ها نخستین ایرانی بود که در آغوشش می‌کشیدند و می‌بوسیدند و به شوق دیدارش اشک می‌ریختند و می‌گفتند: نه تنها ما بلکه پدر و پدربزرگان ما صد ساله‌ها به این طرف به یاد ایران و عشق ایران چون سمندر در آتش زیستند.

پس از چند روز این فکر مجدداً پای به آستانه سفارت گذاشت، مرا به مناسب سالگرد ارتحال امام خمینی (رحمة الله علیه) در شماره بیش از ۱۰۰ نفر مهمانان تاجیکستان برای یک هفته به کشور مادر دعوت کرده بودند. بنده خجالت‌آمیز از سفیر محترم به این مضمون خواهش کردم: آرزو دارم حداقل یک ماه پیاده و سواره در سرزمین افسانه‌ای نیاکان گردش کنم و آنجای خواهی را که از بچگی تا به امروز

بارها و بارها در خواب دیده بودم، در بیدار نیز بینم و لمس کنم و ببوسم... استاد شبستری با لبخند لطیف بدون هیچ پرسشی گذرنامه را از دستم گرفت و به یکی از کارمندان فرمود: مدت مسافرت آقای شکورزاده را یک ماه تمدید کنید. شادی و خرسندی مرا انتها نبود و من در تهران و طوس و اصفهان و تبریز و نیشابور و سبزوار و تربت جام و باخرز و... هر کجای خاک گرامی ایران را زیارت کرده و به مژگان کشیدم، دعای جان حضرت سفیر را در لب داشتم. چنین نکته به تدریج برایم روشن شد که نه فقط ما - ادیبان، بلکه هر شهروند تاجیکستان برای حل مشکلاتی یا آروزی جهانگردی و زیارت ایران به او مراجعت بکند، خواهشش بی چون و چرا برآورده می‌گردد. زیرا سفیر کبیر کشور دوستار خداوند بخشاینده و مهربان برای وصل کردن به دیار امام بخارای فرستاده بود.

هزاران جان فدای آشنایی که باشد در دلش بوی وفایی

(نظامی گنجوی)

سفیر کبیر و دیگر کارمندان سفارت ایران را تاجیکستان در ایامی چون فرزند دل‌بند در آغوش مهر کشید که به این دیار گل‌آباد هنوز بوی باروت و صدای منحوس تیر نرسیده بود. دوشنبه سبزپوش غرق در ناز و نعمت و سفره تاجیکان رنگین بود و کسی نقاب به سر کشیده، برای قتل و کشتار و غارت مال و منال وارد منزل هم‌وطنانش نمی‌شد تاجیکستان بعد از گذشت هزار سال اکنون لذت گوارای آزادی و استقلال می‌چشید و به نظر ما برای استاد شبستری آن ایام از گواراترین مرحله مأموریت او در این دیار در شمار می‌آمد و جمهوری جوان بخت تاجیک در اعماق جامعه و یا دولت حقوق بنیاد قبل از هر کشوری چشم امید به ایران دوخته بود. متأسفانه، آتش جنگ برادرکشی ناگهان تاجیکستان را به کام خود کشید و این آرزوهای نجیب را بر باد داد، جهل و نادانی دامن گسترد و تر و خشک را سوخت. چندی از سفارت‌ها از دوشنبه رخت سفر بربستند، به غیر از سفارت ایران با سرپرستی آقای شبستری و چنان که در آغاز این مطلب

ایشاره نمودیم، او از این امتحان خداوندی و دیگر سنجش‌های روزگار با سر بلندی گذشت.

من در اشاره این مطلب یا در زمینه فعالیت کاری و زندگی استاد شبستری هیچ گفت‌وگویی با ایشان انجام نداده‌ام، همین‌طور آن چه که خود شاهدش بودم از آن چه که راجع به این نجیب روزگار از دلم گذشت، بعضی از آن‌ها را در حد توانم روی کاغذ آوردم، اما موضوع و مسائلی که جرأت تحقیق آن را نداشته‌ام این مسئله جنگ داخلی تاجیکستان و نظر او نسبت به این فاجعه ننگین تاریخ است.

جناب سفیر در میهن گرامی‌اش ایران در دوران انقلاب اسلامی و ایام هشت سال جنگ با متجاوزان عراق شاهد بسیار لحظه‌های مصیبت بار زندگی بوده است. فاجعه تلخ جنگ شهروندان تاجیکستان به این جراحی ریشه‌های تازه افزود. اما فکر می‌کنم این مصیبت فاجعه‌تر از همه جبرهایی بود که تاریخ بر سر این ملت آورد، زیرا تاجیک با تاجیک با بدترین نحو دست و پنجه نرم کرد، خانه یکدیگر را آتش زدند، مال و منال به غارت بردند و شیشه ناموس و ننگ بر سنگ زدند. بیش از پنجاه نفر ادیب، هنرپیشه و دانشمند را کشتند، که در میان آن‌ها شخصیت‌هایی چون استاد عاصمی، اسحاقی و منهاج غلام‌اف بودند و هر کدام مقام و شهرت جهانی داشت، به قول شاعر میهن‌پرست بی‌همتا استاد لایق شیرعلی:

جبر مجروح یکان قوم ندیدست که ما
زهر مجروح نژادی نچشیدست که ما
هیچ قومی به چنین ناکسی و نا خلفی
خون هم خون خودش را نمکیدست که ما
هیچ کس زیر نقاب آمده بهر زر و سیم
جگر هم نسبش را نبریدست که ما
آخ و افسوس که در حاشیه مجروحیم
این همه فاجعه را دهر ندیدست که ما

آری من این الم را نخواستم در ذهن استاد شبستری تازه نمایم، پیداست که آتش این درد فجیع در دل او و بسیاری از فرزندان آگاه تاجیک خاموش نخواهد شد. باری در زمان ادامه درگیری‌ها در تاجیکستان خبرنگاری از او می‌پرسد: شما در وسط دو نیرو با هم ضد، یعنی دولت تاجیکستان و مخالفین آن، همچون در میان آب و آتش قرار دارد، اما می‌بینیم که هر دو جانب هم جناب‌عالی را از ته دل دوست دارند. لطفاً بگویید که در چنین شرایط به جای شما کس دیگری اگر این سمت را بر عهده داشت، آیا می‌توانست چنین بار سنگین را به منزل مقصود برساند؟

سفیر قاطعانه و فی الفور پاسخ داد: آری به جای بنده هر کس دیگر هم می‌توانست به چنین اعتماد و احترام مردم تاجیک سزاوار گردد، به آن شرط که این مردم و این دیار را از خود داند و عشق مادرزادی و مهر و اخلاص خدادادی به این سر زمین مقدس نیاکانشان داشته باشد و این شعر را به زبان آورد:

میان ماه من تا ماه گردون
تفاوت از زمین تا آسمان است

حضرت شبستری به چندین گوشه و کنار تاجیکستان سر زد که حتی سروران این کشور، بعضی از میهن پرستان دروغین آن جای‌ها را هم در خواب نمی‌دیدند. صرف نظر از نا امنی کشور و ادامه جنگ او به همه استان‌ها و شهرهای و حتی دوردست‌ترین منطقه‌هایی چون شوغنان و یغنا ب سفر کرد، با مردم ساده و صمیمی و بی‌آلایش کوهستان نان و نمک خورد و به گویش و زبان‌های باستان این توجه ظاهر کرد و بعداً در نشر فرهنگ بدخشانیان، یغنا بیان به محققان و زبان‌شناسان این دیار کمک‌های مالی کرد. سفیر گرامی به هر جایی که سفر می‌کرد، کمک‌های جمهوری اسلامی ایران به مردم آن محل تقدیم می‌شد و دانش آموزان مکتب‌ها صاحب کتاب و دفتر و قلم می‌گردیدند.

هم دیاران در مسجدها باری از ملاقات ناگهانی خود با جناب آقای شبستری لحظه‌ای را با شوق و هیجان خاص به آنان یادآور شدند و گفتند که جناب سفیر

پاییز سال ۱۹۹۰ در اثنای سفر به تاشکند که با ناحیه مسچاه هم مرز است خودرو را در کنار راه نگه داشتند و از آن پیاده شده، وارد زمین پونه گردید، کشاورزان را که مشغول به جمع آوری پونه بودند، «مانده نباشید» گفته با چندی از ریش سفیدان حال و احوال پرسید و در پایان این صحبت نهایت کوتاه گفت: «تشکر از شما که برای کشورتان تاجیکستان، که واقعاً امروزها محتاج به کمک‌های شماست، زحمت می‌کشید. اما من از این بچه‌های جوان التماس دارم: از درس‌ها عقب نمانید. تاجیکستان امروز، فردا و پس فردا و همه عمر نیاز به فرزندان با سواد و امید به پزشک و مهندس و اقتصاددان را دارد».

«کتاب آسمانی ایران قدیم، اوستا، کشوری را نشان می‌دهد که آب و هوای آن خلد زمین بود و اجداد ما نخست در آنجا پرورش یافتند و همین خطه دلکش — سواحل جیحون و سیحون است. تاریخ عقیده دارد که ما ایرانیان از آنجا آمده‌ایم و ایران امروز به منزله خانه دوم ماست». (سعید نفیسی)

تمام صاحب‌نظران و دانشمندان طراز اول بر این عقیده‌اند که خاستگاه ایرانیان و مهد زبان فارسی، به قول استاد سعید نفیسی «همین خطه دلکش — سواحل جیحون و سیحون»، یعنی آسیای میانه ماست. دانشمند تاجیک علی دیوانه‌قل در تحقیقات خود در برابر تأیید این عقیده با استفاده از سرچشمه‌های معتبر از جمله شاهنامه فردوسی واژه «تاجیک» را مهرپرور، مهربان، عاشق و عاشق‌پیشه معنی کرده است. اگر نگاه ژرف به خوی و خصلت تاجیکان و یا ایرانیان (این دو واژه هم معنی‌اند) اندازیم و مناسبت و برخورد آنان را به اقوام دیگر و حتی همسایگانمان قیاس کنیم، واقعاً حق به جانب استاد دیوانه‌قل است. مهربان‌ترین و دلجو تر و جذاب‌تر ملتی چون ایرانی هم است در عالم، به‌ویژه مردم خون‌گرم و مهمان‌نواز و دوست‌پرور آذربایجان در این مسیر مقدم‌تر از دیگران‌اند و ما افتخار از این داریم که استاد شبستری پرورده این مرز اهورایی و جان‌پیوند با تاجیکان‌اند. اما نه همه تاجیکان و ایرانیان مطلع‌اند که تا حمله مغول و تاتار به سرزمین آذربایجان در این

خطه تخم تاجیک بسیار گسترده بوده، ریشه در عمق جان گنجه و بادکوبه و شروان و شبستر و تبریز داشته است.

این نکته در — چندین منابع ذکر شده است و از جمله احمد کسروی تبریزی در کتاب معروف خود زبان فارسی در آذربایجان (تهران، ۱۳۶۸ هجری خورشیدی) در همین خصوص یک چند اشاره جالب دارد. از جمله، می نویسد: «در آن زمان در آذربایجان ترک و تاجیک با هم می بودند، ولی بیشتری در سوی تاجیکان می بود» (ص. ۳۹). طبق تحقیقات این دانشمند تبریز و دیگر صاحب نظران تا حمله مغول ساکنان بومی آذربایجان چون تمام خاک پهناور ایران و خراسان با نام «تاجیک» یاد می شدند. محقق و دانشمند احمد کسروی با الم می نویسد: «تاجیکان یا بومیان فارسی زبان از پانصد سال باز در نتیجه رواج صوفی گری یا باطنی گری خراباتیگری و سپس در کشتار مغولان و چیرگی دوست ساله آنان، اندیشه آزادی و گردن فزازی و جان بازی را فراموش کرده و به یک بار از شایستگی افتاده بودند و از ایشان جز کاری چامه سرایی و پندار بافی و ستایشگری و این گونه چیزها بر نیامدی و این پیروزی بختی خاندان صفوی بود که اینان را در کنار نهاده، ایل های بیابان نشین ترک را پیش کشیدند و دست به دوش آنان نهاده به پادشاهی برخاستند» (زبان فارسی در آذربایجان، ص. ۴۳). ما دیگر به شرح و بررسی این اشاره های جالب و پر حسرت روان شاد کسروی تبریزی نمی پردازیم و اما درباره آن رسالت تاریخی که سفیر کبیر در تاجیکستان انجام داد و همه را محو حیرت نمود، می توان چنین نتیجه گرفت: اگر فرزند صالح و سر فراز آذربایجان ایران، فرزند روزگار جناب شبستری در طول مأموریت پنج ساله خود خدمت شایسته تاریخی برای تاجیکان و ایران انجام داد و چنان که خود ایشان فرمود این اظهار محبت و نشان صداقت و اخلاص فرزند او به پاره ای از میهن تاریخ خود ایشان بوده است و این صداقت بزرگ شبستری می باشد که خداوند بزرگ او را برخوردار از چنین فضیلت های قدسی کرده است. ما تاجیکستانیان

بخش یکم: افزونگر آبروی ایران ۱۴۱

موظفیم این همه خدمات تاریخی سفیر کبیر را در لوح دل و جان با حرف‌های
زّین بنویسیم و اکنون که او تاجیکستان عزیز را بدرود کرده است. روی جانب
تهران بزرگ گردانیم و دست به سوی آفریدگار برآریم و از زبان خواجه شیراز نیایش
بکنیم و بگوییم:

آن سفر کرده که صد قافله دل هم‌ره اوست
هر کجا هست خدایا به سلامت دارش

آمین.

دوشنبه - تهران، ۱۹۹۹

شادی شریک و غم شریک ما

ابراهیم عثمان

هرگاه درخصوص نقش محترم علی اشرف مجتهد شبستری و استقرار صلح بین تاجیکان اندیشه می‌رانم، اعتقادم به آن حقیقت فزون‌تر می‌شود که در پر پیچ و تاب‌ترین مرحله‌های تاریخی طبیعتاً شخصیت‌هایی به میدان می‌آیند که گویی مادر گیتی ایشان را محض برای همین روزها زاده و پرورده است و با آن که ایشان رسالت تاریخی خویش را با صداقت به جا می‌آورند و تنها برای مردم خود و وطن خود، بلکه برای بنی بشر نیز خدمتی انجام داده‌اند. من این نکته را نه به مقصد زیاد نمایاندن سهم شبستری می‌خواهم بگویم: در اصل وی احتیاجی به این‌گونه توصیفات ندارند، بلکه معتقدم برخی از افرادی که در پنج سال سپری شده در روند صلح تاجیکستان سهم فعال و چشم‌رس گرفته‌اند، نام و شهرت جهانی یافتند، زیرا کشاکش داخلی مردم تاجیک از چهارچوب تاجیکستان و منطقه از محدوده کشورهای مشترک‌المنافع و حتی از قلمرو جهانی اسلام بیرون برآمد. درباره تاجیکستان از دوشنبه و تهران تا تاشکند و مسکو از مکه تا نیویورک سخن می‌گفتند و سازمان‌های بین‌المللی و حتی نهادهای به اصطلاح غیردولتی به روزگار ما توجه ظاهر می‌نمودند. در چنین وضع هر کسی را که با تمام جدّ و جهد سرگرم قضیه تاجیکستان بود، می‌شناختند و سفیر ایران در دوشنبه یک تن از مجاهدان این راه بسا دشوار، ولی پر شرف به شمار می‌آیند.

شبستری نماینده‌راستین ایران در تاجیکستان بود و پرچم میهنش را بالای سرش برافراشته داشت و او در همه جا به عنوان منادی جان برکف سیاست خارجی کشورش عرض هستی می‌نمود.

اما در صدها محفل مختلف خرد و بزرگ از جشن‌های عروسی تا مراسم‌های ملی سفیر کبیر به مانند پاره‌ای از جگر ملت تاجیک به چشم می‌رسید. از تمدن باستانی پر بار و گران‌سنگ ایران زمین سخن می‌پیراست گویی فرستاده فردوسی یا سعدی یا حافظ و یا کمال بود که با سفارش ایشان از حال پریشان خواهران و برادران دور افتاده‌اش خبر می‌گرفت و روشنفکران تاجیک را به دیدار آن بزرگواران تشویق می‌کرد و در این مسیر خیر ایشان را راه بلدی می‌نمود و این کار بزرگ نهایت بزرگی بود در سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۱. سفرهای ارباب فضل و ادب تاجیک به کشور آذری‌ها ایام جوانی و طواف روضه‌های مطهر و مرقد‌های منور و ملاقات و مباحثه‌های علمی و ادبی با هم مشرب‌های هم‌زبان دل‌ها را گرم و پر سخن می‌کردند و چشمه‌های مهر را به جوش می‌آوردند. بی‌سازماندهی این‌گونه رفت و آمدها حرف زدن راجع به توصیه و تعمیق روابط دشوار بود.

شبستری همیشه تکیه بالشتی برای کرسی نشست با خود می‌گرفت و این اشاره‌ای به آن بود که دردی در میان داشت. ولی صرف نظر از رنجوی شخصی و به رغم گاه‌تیره شدن روابط دو کشور این فرستاده اما طی مأموریت خویش با هوشیاری و درایت توطئه‌های دشمنان را خنثی کرده و باب درخشانی در اول کتاب دوستی و برادری ایرانیان و تاجیکان در دوران جدید وا نمود.

شبستری فزون و فضیلت بلند انسانی سفیر امکان داد که جمهوری اسلامی ایران در برقراری آشتی ملی بین تاجیکان نقش بارزی داشته باشد.

شاید این گفته بنده برای درک نقش عمیق ایران در روند صلح ما کافی نباشد، زیرا چون عده‌ای از راهبران اتحاد نیروهای اپوزیسیون تاجیکستان در این سرزمین پناهندگی سیاسی یافته بودند، پس ایران از ابتدا هوس‌مند سازماندهی مذاکرات بود و در این راستا واقعاً تلاش‌های صادقانه می‌کرد.

ماه آوریل سال ۱۹۹۴، هنگامی که دوره اول گفت و شنود میان تاجیکان به پایان می‌رسید، مسئله‌ای به میان آمد که دوره آینده در کجا برگزار شود. در ردیف کشورهایی که در این راه می‌خواستند همکاری کنند. ایران و پاکستان هم قرار داشتند. ما هنوز نمی‌دانستیم که گفت و شنود ما طولانی خواهد بود و سال‌ها ادامه خواهد یافت. راستی گمان نمی‌کنم که چنین کشالیابی را سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای دوست نیز امید کرده باشند. به هر طریق تصمیم گرفته شد که دور دوم مذاکرات ماه نوامبر در تهران برگزار شود.

من قبل از این گرچه بارها با سفیر در وقت‌های گوناگون ملاقات داشتم، اما او را به حقیقت برای خویش هنگام همان سفر تهران در هواپیما کشف کردم. هواپیمای ما مستقیماً از دوشنبه به تهران پرواز می‌کرد و به جز هیئت رسمی گفت و شنود از طرف حکومت و چند تن از برادران ایرانی در آن کسی حضور نداشت و من امکان یافتم همراه شبستری صحبت دلجویی داشته باشم.

محور گفت‌وگوی ما سیاست نبود و شاید بحث سیاسی برای ما نه همیشه مقبول می‌افتاد، زیرا مسائل سیاسی هستند که ما در مورد آن‌ها دیدگاه‌های همسان نداشتیم. ما در خصوص تاریخ مردم فارسی زبان، فرهنگ مشترک ایرانیان، افغانستانیان و ماوراءالنهریان (یا شاید بخاریان گفتمان جایز باشد، زیرا دولت آل سامان با همین نام در همین خطه اعلام هستی کرد) بحث می‌کردیم. این زبان اگرچه سه ماه فارسی، دری و تاجیکی دارد، اما کل فارسی‌زبانان جهت مکالمه و مصاحبه نیاز به ترجمان نداریم و مثلاً، پیرمرد مکتب‌نخوانده زادگاه من یعنی پانغاز واقع در مرز ازبکستان با مرد سالخورده تحصیل‌کرده افغان در سرحد پاکستان و یا با ریش‌سفید مکتب‌نخوانده ایرانی در مرز عراق به راحتی همدیگر را می‌فهمند. ما مثل آن‌هایی نیستیم به طوری که مولوی گفته است، همه یک جزء انگور را می‌خورند ولی در مسافرت به تفاهم نمی‌رسند و عذاب روحی می‌کشند. این ادبیات مشترک ماست که آن را رودکی و سیددا در بخارا، خیّام و سعدی در ایران،

سنایی و جامی در افغانستان، امیر خسرو و بیدل در هندوستان، مولوی در ترکیه، خاقانی و نظامی در آذربایجان پدید آوردند. این افتخار و بزرگواری ملت ماست که حافظ از شیراز بیرون نرفته ولی شعرش جهانگیر شده است و این خویشاوندی خونی ماست که زادگاه خجند کمال در تبریز و مهستی در گنجه و زاده همدانی، حضرت سید علی همدانی، در کولاب خاک شده‌اند.

ما در هواپیما با سفیر در همین خصوص صحبت می‌کردیم و به قدر حال ابیاتی از آن عزیزان به یاد می‌آوردیم. شبستری در فهم شعر ممتاز است وی مثل بعضی در کار و نادرکار شعر نمی‌گوید، لاف شعردانی و شعر فهمی نمی‌زند و مانند عده‌ای از ناخوانده ملاها به نگاشته دیگران با چشم کم نمی‌نگرد، اما به حدی شعردان است که او را با دل پر شاعر می‌توان گفت.

در تهران ما را در یکی از ویلاهای خوش ساخت سعدآباد جای دادند و آن پانزده روزی که ما در ایران گفت و شنود داشتیم و از راستی باید اقرار کنیم که کارمان چندان پیش نمی‌رفت، زیرا هنوز نا اعتمادی در نهاد طرف‌ها سخت احساس می‌شد و شبستری چون مرغ پا سوخته به نظر می‌رسید که گاهی نزد ما می‌آمد و گاهی نزد نمایندگان اپوزیسیون می‌رفت و کوشا بود، اقلاً ذره‌ای دیدگاه‌ها را به هم نزدیک سازد و قلب‌ها را حرارت بخشد. مصلحت می‌داد، در مشکلات به یاری می‌شتافت و تلاش می‌کرد، کمبودی نداشته باشیم و خود را در ایران غریب و بیگانه نیابیم. معتقدم که دل وی بیشتر از حاضران به ما می‌سوخت و کمتر از ما از آینده آشتی ملی تاجیکان نگران نبود، زیرا در تاجیکستان زیسته تاجیک شده بود: گویی در سیاست بی طرفی ظاهر می‌کرد اما در اصل از تاجیکستان حمایت می‌کرد. من نمی‌دانم شبستری قبل از فعالیتش به عنوان سفیر به دیار ما چه نظری درباره ما داشت. نیز من نمی‌دانم هنگام منصوب شدنش در این سمت اهداف و وظایفش را برای خویش چه گونه مشخص کرده بود. اما باور کامل دارم که پنج سال زندگی در تاجیکستان عزیز و آشنایی نزدیک با روزگار، سنن، آداب و رسوم

قوم تاجیک و ملاقات با روشنفکران در شناخت و تصمیم‌های قبلی او تغییرات عمیق وارد کرده بود. ما تصمیم گرفتیم که سند تهیه شده ولی به امضا نرسیده «سازش‌نامه درباره آتش بس موقتی و قطع دیگر عملیات دشمنانه در سرحد تاجیکستان و افغانستان و داخل کشور» را نه در دور سوم در اسلام‌آباد بلکه در یک ملاقات مشورتی، که باید در ایران دایر شود به امضا برسانیم. و ماه سپتامبر سال ۱۹۹۴ چنین مشاوره در تهران برپا و سند امضا شد. به شکرانه این آتش بس موقتی تاجیکان شعر دوست در پایه مجسمه فردوسی (تهران) و سر آرامگاه سعدی و حافظ (شیراز) از صلح و محبت، دوستی و وحدت شعر خوانی کردند.

سه‌م شبستری در یک اقدام عملی روند صلح می‌خواهم به‌خصوص تذکر بدهم. طبق پروتکلی که ماه اکتبر سال ۱۹۹۴ در اسلام‌آباد به امضا رسید. ۷ نوامبر سال ۱۹۹۴ در خاروغ اولین بار ۲۷ نفر محبوس با اسیران تعویض شدند. باید اقرار کرد که اکثر محبوسان افراد معروف طرف مخالف بودند. محبوسان را به خاروغ آوردند، اما از اسیران در وقت مقرر درکی نبود. خطری به میان می‌آمد که این اقدام بشردوستانه سیاسی و نخستین گام در مسیر سیاست آشتی ملی چرا نگردید. در این وضعیت شبستری توجهی به بیماری خود، سردی هوا و سنگینی راه کوهستانی نکرده، بارها به نزد افراد مسئول سر زد و به افغانستان رفته آمد، تا قضیه حل شود.

تلاش‌ها و دلگرمی‌های سفیر ارجمند را من بارها در عشق‌آباد و آلماتا، مسکو و دوشنبه دیدم و پی بردم که در براری کار مثل ما شادی می‌کند و در نابرابری‌ها همچون ما غم می‌خورد. مشاهده نمودم که بسا با حساسیت مبادرت می‌ورزد تا تارهای نازک مناسبات بین طرف‌های مذاکره کننده کنده نشود. بارها احساس نمودم که در تنگ‌ترین و سخت‌ترین لحظه‌ها با سران دولت تاجیکستان و نمایندگان سازمان ملل با اصرار ملاقات می‌کرد و ایشان را برای وا کردن گره کار متقاعد می‌ساخت. او در گفت و شنودها موضع و نفوذ بیشتر از نمایندگان کشور ناظر داشت. موقع و نفوذ غمخوارانه، برادرانه، دوستانه. و نه تنها چینی که سفیر بود. سال ۱۹۹۷ ما در ایران

چهار ملاقات گوناگون سخت حیطه‌های مذاکره را داشتیم. دشوارترین این مذاکرات دوری بود که ماه آوریل برگزار شد. کار هیچ پیش نمی‌رفت، حتی پس میز گفت و شنود هم می‌نشستیم. در این ایام شبستری پس از انجام وظیفه دیپلماتی خویش به وطن بازگشته و مسئولیت دیگر داشت. ولی همه روزه همراه ما بود و مانند ما از ناامیدی کار رنج می‌برد. روزی به من گفت: «کار من پیش نمی‌رود. شاید یکی دو روز به سفر شهرهای ایران برآید و قدم‌جای بزرگان را زیارت کنید. ایران موزه زنده است. سراسرش تاریخ و آثار تاریخی است».

من و همراهان اظهار آرزوی دیدن شهرهای کهن را کردیم. من می‌خواستم تبریز روم و به زیارت مزار شیخ کمال مشرف شوم. حتی با شوخی دردآلود گفتم: «در تخت جمشید بودم، از غار خواجوی کرمانی و آرامگاه‌های حافظ و سعدی، خیام و عطار و فردوسی دیدن کردم. اکنون می‌خواهم قدمگاه دو همشهری غریب افتاده‌ام بوسه‌زمن — کمال و سینا». اما مصلحت دیگر شد چون ضرورت انجام دادن مذاکرات پیش آمد و تنها یک روز وقت مانده بود، همراهانم با هدایت و دستگیری شبستری رهسپار اصفهان گشتند. ماه می ۱۹۹۷ ما در تهران پروتکل ضمانت دهندگان صلح تاجیکستان را امضا کردیم. در این نشست شبستری نیز حضور داشت و من در چشمان او درخش اشک شادی را احساس نمودم. زیرا از این پروتکل هویدا بود که جمهوری اسلامی ایران دستیابی به صلح تاجیکان چه نقش برازنده و سازنده‌ای دارد. این پروتکل نتیجه دیدارهای محترم جناب امام علی رحمان‌اف رئیس جمهوری تاجیکستان با سران دولت ایران و همچنین نتیجه استقبال گرم و مهمان‌نوازی عالی کشور هم‌زبان و هم‌فرهنگ از اشتراک داران مذاکره صلح و دلیل تلاش‌های پیگیرانه جناب علی‌اشرف مجتهد شبستری جهت تحکیم و تقویت پیوند برادرانه تاجیکش بود.

کان لطف و مرحمت

خدای نظر عصازاده

لطف و مرحمتی که از کیای شبستری دیده‌ام، هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد، بنده با ایشان فقط در بخشی از جلسه‌های فرهنگی که با ابتکار سفارت ایران و یا از سوی پژوهشگران پایتخت برگزار می‌گردید، و می‌خوردم سخنرانی‌های موصوف را می‌شنیدم و درمی‌یافتم که به حقیقت حرفه‌ خویش معرفی می‌کردم.

شبستری در طول اجرای وظیفه رسمی خویش تقریباً کلیه شخصیت‌های علمی و فرهنگی تاجیک را توانست بشناسد. در همان سال‌های فاجعه بار جمهوری، فرهنگیان ما را از یاد نبرد، بر عکس هر سر وقت آنان را با بهانه‌ای گرد آورد و صحبت‌ها آراست و به راز و نیازهای ایشان گوش فرانداخت. طبعاً هر پژوهشگر می‌خواست که نوشته‌اش را روی چاپ بگیرد. بنده نیز آرزو داشت کتابی را که در مورد ادبیات قرن بیستم ایران آماده ساخته بودم، به نشر رسانم. کیای شبستری از مطالب زود واقف شده به مسئول بخش فرهنگی سفارت امر نمود تا چاپ کتاب را از حساب ایران تأمین نماید.

روزی که شبستری به نسبت پایان یافتن مسئولیتش در طرب‌سرای تاجیکستان ضیافتی آراست به بنده گفت: «جناب عصازاده تشویق و ترغیب ادبیات ایران را فراموش نکنید».

با لطف و مرحمت آن حضرت در آغاز سال ۱۹۹۷ کتاب بنده با نام ادبیات

ایران در سده بیستم به طبع رسید و الان دانشجویان رشته ادبیات از آن بهره می‌برند.

شبستری فردی بسا معرفت‌مند و دلسوز بود. هر پیشنهادی که به خاطر رشد و تعالی فرهنگ ایرانی ارائه می‌گشت از جانب ایشان یادداشت می‌شد و تحقق می‌پذیرفت او به همه کانون‌های فرهنگی و اغلب چهره‌های فرهنگی در تماس دائم بود.

در آماده‌گپ باید گفت که شبستری درباره فقیر معلومات کافی داشته و می‌دانست که سرگرم تحقیق حوزه‌های ادب فارسی زبانان در سده بیستم می‌شویم. با وجود این از ایشان هیچ خواهش مسافرت به ایران را نکرده بودم: اما خود وی تابستان سال ۱۹۹۴ با مهیا شدن امکان چنین سفری به بخش مربوط سفارت سفارش داده است که فلان روز باید به ایران رخت سفر بندم. بار دوم هم که در ماه نوامبر سال ۱۹۹۶ در مجموعه بین‌المللی استادان زبان و ادبیات فارسی در تهران شرکت ورزیدم، از احسان و مرحمت او بودم.

جالب توجه است که شبستری افراد را در هر محفل با گرفتن اسمشان پیشواز می‌گرفت و با تعبیرهایی مانند: «آقای فلانی بفرمایید»، «خیلی ممنون»، «سپاسگزارم» پذیرایی می‌کرد. این لطف و مهربانی نه خاص هر صاحب مکان است.

سنگ بنای رابطه‌های فرهنگی دانشکده مردم‌شناسی دانشگاه ملی ما در سفارت ایران را نیز شبستری گذاشت. ۱۵ اکتبر ۱۹۹۷ در تالار دانشکده مذکور نمایشگاه «کتاب ایران» برگزار شد که بیش از هزار جلد را در بر داشت. جای خشنودی است که این اقدام فرهنگی را دکتر کمال خرازی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران و آقای موسوی سفیر کنونی ایران در تاجیکستان افتتاح بخشیدند. همچنین ایشان «اتاق ایران» را رسماً باز کردند و آن همه کتاب را پس از پایان یافتن نمایشگاه که یک هفته ادامه داشت به «اتاق ایران» رایگان ارمغان کردند. کیای وزیر و مهمانان دیگر ایرانی از دانشکده نیز بازدید به عمل آوردند و

گمان می‌کنم پی بردند که این بخش فرهنگی سفارت کارهای سودمندی را جهت پیوستن ریشه‌های گسسته جهان ایرانی انجام داد و انجام خواهد داد. آقای علی‌اشرف شبستری از اهل دانش و فرهنگ بود و به اهل دانش و فرهنگ احترام می‌گذاشت و از دانش و فرهنگ دفاع می‌کرد و گفتارش توأم باصفا، راستی، مهربانی و صمیمیت بود. هر کجا کسی باری با وی مصاحب شده باشد تأثیرات نیک حاصل می‌کند و آگاهی و دانشش افزوده می‌شود:

چه خوش می‌گفت مرد دانش‌اندوز
 حدیثی در صفا چون آب حیوان
 که منشین لحظه‌ای جز با خردمند
 که شخص بی‌خرد جسمی است بی‌جان

دوست جانی

میرزا ملا احمد

شروع هر کار مشکل است، به خصوص اگر شرایط مساعدی فراهم نباشد. برای اولین بار تأسیس و سازماندهی سفارتخانه در محیط ناآرام و پر آشوب به غایت دشوار بود. ولی کیای شبستری با خردورزی و کاردانی و متانت و بردباری رفع این همه مشکلات نمود. نخستین تارهای مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران و تاجیکستان را پیوست و مرحله تازه‌ای در روابط فرهنگی این دو کشور که تاریخ چند هزار ساله دارد، باز نمود.

در این راستا به او محبت و دلبستگی به مردم تاجیک الهام و متانت می‌بخشید. از این رو در دوره فتنه و آشوب، این شخص دوشنبه را نه تنها قریب همه خارجیان بلکه شماری از تاجیکان نیز ترک کردند، شبستری و همکارانش به جایی نرفتند و حتی به نیازمندان و بیچارگان زیاد حتی الامکان یاری می‌رساندند.

به‌ویژه برخورد و علاقه سفیر با اهل عمل و ادب خیلی تأثیرگذار بود. وی نیکو می‌دانست که همیشه در دوره‌های بحرانی بیش از همه اهل فرهنگ رنج و عذاب می‌کشند. از اینجاست که بهتر و بیشتر از بسیاری از دست اندرکاران امور سیاسی و فرهنگی تاجیکستان و دانشمندان و فرهنگیان را می‌شناخت به خدمت ایشان ارج می‌نهاد، غم و ارهاندن فرهنگ و معارف تاجیک را از تنگناها می‌خورد. حالا به مورد است به چندی از خدمت این مرد شریف اشاره نمایم.

محض به ابتکار شبستری جشنواره ایرانی، نمایشگاه‌های نگارخانه نقاشان ایران، کتاب‌های فارسی در دوشنبه و شهرهای دیگر تاجیکستان برگزار گردیدند. کتابخانه رودکی که با کوشش او در دوشنبه شهر تأسیس یافت، پدیده مهم فرهنگی محسوب می‌شود. کتابخانه یادشده دارای بیش از ۱۲ هزار نسخه کتاب نادر علمی، منابع تاریخی، دیوان و مجموعه‌های شاعران، آثار ادیبان معاصر ایران و جهان بود. نیازهای مبرم دانشمندان تاجیک مشتاقان و علاقه‌مندان ادبیات فارسی را برآورده می‌کرد. چنین کتابخانه‌ها در شهرهای خجند، کولاب، پنجیکت، کان بادام و امثال آن‌ها نیز ایجاد شدند. خدمت کیای شبستری در تأسیس چاپخانه «پیوند» کتابفروشی‌های «الهدی»، و «سروش» کار بزرگ است.

شناسایی اینجانب با شبستری نیز با ارتباط کتاب صورت گرفته بود، هنگامی که بار نخست سفیر کبیر به پیش پژوهشگاه خاورشناسی که بنده معاونت علمی پژوهشگاه و سرپرست بخش ایران‌شناسی و هندشناسی آن را بر عهده داشتم، تشریف فرمود، با خود چند کتاب نفیس را آورد و صحبت ما نیز غالباً پیرامون کتاب صورت گرفت. پژوهشگاه ما به کتاب‌های چاپ ایران احتیاج فزون داشت و هر سال مجبور بودند که چند نفر را به شهرهای مسکو و لنینگراد بیش از همه برای مطالعه کتاب‌های چاپ ایران روانه کنیم. سفیر محترم عنوان کتاب‌های مورد نیاز ما را یادداشت نموده، وعده داد که پژوهشگاه را به کتاب‌های ضروری تأمین خواهد نمود و این وعده ایشان در اسرع وقت جامه عمل پوشید.

مسئله دیگر که در آن ملاقات مطرح شد، شرکت گسترده کارمندان علمی پژوهشگاه در کنفرانس سمپوزیوم علمی در ایران بود. در واقع پس از آن هرگاه که در این کشور همایش علمی برگزار می‌شد، سفیر زود پژوهشگاه را خبر داده، سفر دانشمندان ما را در آن فراهم می‌ساخت. قابل تذکر است که در اکثر کنفرانس‌های علمی بین‌المللی مراتب به زبان و ادبیات فارسی که در شهرهای گوناگون ایران برپا می‌شوند، هیئت علمی تاجیکستان از همه پرنفوذتر بود. شبستری نه تنها برای

فرستادن دانشمندان به ایران هر جانب مساعدت می‌کرد، بلکه خود به فرودگاه می‌آمد یا حتی همراه به تهران رفته، راهنمایی می‌نمود و هنگام بازگشت هر کسی را به منزلش می‌رساند. زیرا این مسافرت‌ها در شرایطی صورت می‌گرفتند که وضع دوشنبه ناآرام بود و وسایل حمل و نقل درست کار نمی‌کرد.

ماهی نبود که سفیر از تهران یا سایر شهرهای ایران فرهیختگان را دعوت نکند و ملاقات آنان را با دانشمندان تاجیک تشکیل ندهد. اکثراً با همین بهانه آن روزها اهل علم و ادب به دیدار همدیگر رسیده به فرهنگ که بی‌قدر و بی‌ارزش می‌شد دلگرم پیدا می‌کردند.

محض به شرافت کیای شبستری که اهل علم و ادب تاجیک با اندیشمندان و فرهیختگان معروف عطاءالله مهاجرانی، غلامعلی حداد عادل، عباس ملکی، علی اصغر شعردوست، مهدی محقق، محمدجواد کمالیان، محسن باقرزاده، محمدجعفر یاحقی، مهرباب اکبریان، علی کافی، محمد دزفولی، و امثال آن‌ها نه تنها آشنا گشتند، بلکه پیمان همکاری و همیاری نیز بستند. شبستری چون باغبان گلدست نهال دوستی و همبستگی ادیبان و دانشمندان تاجیک و ایرانی را پیوند نمود. که در یک مدت کوتاه میوه‌های شیرین و خوشگوار داد. چاپ چندین مجله و آثار ادیبان تاجیک که با اهتمام دوستی بزرگ ما دکتر علی اصغر شعردوست صورت گرفته است، از زمره آن میوه‌هاست.

به همگان آشکار است که در کنفرانس‌های علمی، جشن‌های یادبود و محفل‌های ادبی که چند سال آخر در تاجیکستان به وقوع پیوستند، سفیر کبیر بیشتر از دست اندر کاران ما رنج و زحمت می‌کشید. به‌خصوص در برگزاری هزاره‌شاهنامه حکیم فردوسی که اینجانب چون دبیر آن شاهد بود، خدمت شبستری بسا بزرگ است. با سعی و کوشش او چندین کتاب و لوحه و مواد دیگر جشنی در تهران آورد و چاپ کرد به دوشنبه آورده شدند. هیئت بزرگ علمی و هنری ایران با سرور دکتر عطاءالله مهاجرانی به جشن شاهنامه بی‌زوال در تاجیکستان شکوه و شهادت تازه‌ای بخشید.

سفیر ارجمند در همه جشن و مراسم‌های علمی و فرهنگی ما نه چون مهمان بلکه به صفت میزبان شرکت می‌نماید. او برای پیشرفت معارف فرهنگی تاجیک هر کاری که از دستش می‌آمد، انجام می‌داد، از وقت و نیرویش دریغ نمی‌کرد. باری من به ایشان گفتم که در دانشکده بازآموزی کارمندان طب محفل آموزش الفبای نیاکان تشکیل شده، گروه اول دوره آموزش را به پای رسانده است. او وقت جلسه اختتامیه را پرسید. من فکر کردم که شاید یکی از کارمندان سفارت را می‌فرستد. ولی روز دیگر بر خلاف چشمداشت در ساعت مقرر خود سفیر با یک دسته کتاب حاضر شده، بیش از یک ساعت با پزشکان گفت‌وگو کرد و به ایشان کتاب و نوار سرودهای ایرانی را ارمغان نمود.

شبستری به‌ویژه در نسبت به تحصیل جوانان تاجیک در ایران غم‌خواری فراوان می‌نمود. سال ۱۹۹۵ من از ریاست دانشگاه اصفهان نامه‌ای گرفتم، که برای دوره تحقیق دعوت کرده بودند. نامه را به سفیر نشان دادم. مدتی نگذشته از سفارتخانه اطلاع دادند که می‌توانم با هواپیمایی که یاری بشردوستانه آورده بود به تهران پرواز نمایم. چون به فرودگاه رسیدم، آنجا بیش از چند نفر جوان گرد آمده بودند که برای تحصیل به ایران می‌رفتند. سفیر محترم تا نزدیک هواپیما همراه ما رفته، پیش از پرواز به جوانان با یک دلسوزی پدرانه نصیحت نمود. او از جمله اظهار داشت که هزار سال مقدم جوانان تاجیک ابن سینا از بخارا به ایران رفته، تحصیل و تدریس و کار کرده است. شما هم وارثان آن مرد بزرگ امروز برای تحصیل به ایران می‌روید. باور دارم که وقت خود را صرف آموزش علم و دانش می‌کنید و برای پیشرفت کشور در آینده خدمت می‌نمایید. سخنان پر حکمت سفیر به جوانان روح تازه بخشید و توشه سفر آنان گردید.

شبستری نه تنها در تشکیل کنفرانس‌های علمی و ادبی شرکت می‌نمود بلکه در آن‌ها سخنرانی‌های علمی هم می‌کرد. از جمله سخنرانی‌های علمی که در سمپوزیوم بین‌المللی هزاره شاهنامه فردوسی، بزرگداشت سیدعلی همدانی،

کمال خجندی، فریدالدین عطار و امثال آن‌ها ارائه نمود، خیلی پر محتوا و جالب بودند.

سفیر کبیر هر کاری را که آغاز می‌نمود به انجام می‌رساند. از جمله پس از کنفرانس بزرگداشت کمال خجندی بهترین سخنرانی‌ها را به صورت مجموعه آماده نمودیم، ولی کسی به نشر آن مساعدت نمی‌کرد. شبستری مژده رساند که پس از یک ماه در تهران و تبریز هم جشن بزرگداشت کمال خجندی برگزار می‌شود و جناب شعر دوست خواهش کرده است که مجموعه مقالاتی برای چاپ بفرستیم. از بس که می‌دانستم شعر دوست هر چه گفت، حتماً اجرا می‌گردد، همراه دارا نجات که بیش از چهل مقاله اندیشمندان تاجیک و ایرانی را در بر می‌گرفت با حروف فارسی آماده نموده، به سفیر سپردیم. پس از بیست روز حینی که به تهران رفتیم، جلد اول مجموعه مقالات چاپ شده بود که مایه فرح و خشنودی ما گردید. چنین مثال‌های را فزون می‌توان آورد...

بارها شبستری گفته است که تاجیکستان را چون وطن اصلی خود دوست می‌دارد و هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند. مردم تاجیک نیز او را هیچ از یاد نمی‌برند و همیشه به نیکی یاد می‌کنند. زیرا او مانند ایرانیانی چون لاهوتی و دیلمی، علی‌زاده و حسن‌لی برای مردم تاجیک نیکی‌های فراوان کرده است، در لحظه‌های دشوار دست مدد دراز نموده، نیرو و سلامت خود را دریغ نداشته است.

پیر و جوان تاجیک از او سپاسگزارند و شبستری را فرزند و برادر خود می‌خوانند. نام این مرد نیکوسرشت و نیکوکار در نخست صفحه تاریخ روابط دوستی و همکاری مردمان ایران و تاجیکستان ابداً ثبت خواهد شد. او نه تنها سفیر کبیر دولت خارجی در تاجیکستان بود، بلکه دوست و برادر جانی مردم تاجیک نیز می‌باشد.

همه جای ایران سرای من است

گل افروز نوروز

اینجانب توسط کیای طوسی که سرپرست دفتر صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در دوشنبه را بر عهده داشت، با سفیر کشور دوست آشنایی پیدا کردم. واقعه این گونه صورت پذیرفته بود.

پسر بزرگ بنده — محمدجان آن سالها در اداره ثبت نام و خروج شهروندان به حیث معاون کار می کرد که رفت و آمد شهروندان به ممالک خارجی از طریق این نهاد دولتی سامان می پذیرفت. روزی برای دیدنش رفتم و در صحن اداره مرا به سه برادر ایرانی معرفی کرد و گفت: «ایشان پدر من است». یک تن از آنها که مرد خوش چهره ای بود از این شناسایی اظهار خرسندی کرد و گفت: «آفرین، آفرین، بسیار فرزند نغز دارید». من گفتم: که پسر تربیت ایران را گرفته است. سالهای هفتاد و هشتاد به عنوان ترجمان در ایران کار می کرد.

سپس آن فرد که خود را طوسی معرفی کرده بود از من پرسید: «شما درباره ایران چه اندیشه دارید؟». من در زمان ابیات حکیم نظامی گنجوی را به یاد آوردم:

همه عالم تن است و ایران دل
نیست گوینده زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد
دل به از تن بود، یقین باشد

و بیت مشهور حکیم بزرگوار طوس را خواندم:

همه جای ایران سرای من است

چو نیک و بدش از برای من است

و افزودم: «من بدون آثار بی‌گزند و بی‌زوال فردوسی، نظامی، خیام، سعدی، حافظ، عطار، ابن‌یمین و صدها دیگر زندگی ندارم و این ارجمندان در روزگار روزمره‌ام حضور محسوس یافتند و به بسیار سؤال‌های خویش از آن‌ها جواب‌های صحیح می‌گیرم».

این پاسخ مرا کیای طوسی استقبال کرد و هر هفته برای دیدنم به کارگاهم تشریف می‌آورد و من هم از حال او خبر می‌گرفتم. روزی طوسی مرا با خود به سفارت برد و با کیای شبستری شناساند. میان من و سفیر یک صحبت خیلی صمیمی و پر دامنه صورت گرفت که به دوستی بی‌خلل ما آغاز نهاد.

دیده در آبی، به دیده جایی

یوسف اکبرزاده

این فقیر با استاد شبستری شناسایی مستقیم نداشتم. اقلاباً باری هم با او ملاقات نکرده و سر مسئله‌ای صحبتی نه آرسنه‌ام و طبیعی است که مرا نمی‌شناخت و از این رو، در نشست‌هایی که سفارت برای دوستان تاجیک سازمان می‌داد، دعوت نمی‌شدم.

تنها یک بار سال ۱۹۹۳ از نام او دعوت‌نامه‌ای به اینجانب رسید که در آن آمده بود «از جناب عالی دعوت می‌گردد که به منظور شرکت در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی^(ره) به جمهوری اسلامی ایران عزیمت نمایید». ولی حکومت تاجیکستان آن سال به من اجازت نداد که در سراپای عمر خویش یک بار به ایران به آن قبله امید سفر کنم و خاک بزرگان عجم را توتیای چشم نمایم.

باید یادآور شوم که ما یک گروه جوانان چون خویشان را شناختیم و از تاریخ افتخار آفرین و نیاکان سرفراز خود آگاهی پیدا کردیم و در اول سال‌های شصتم پا به میدان علم و ادب گذاشتیم چشم و دلمان پیوسته به سوی ایران بود، زیرا در آنجا فرهنگ عجم و با شکوه آریایی‌ها چون کوه در برابر امواج اقیانوس پرتلاطم زمان‌ها پا برجا و تزلزل‌ناپذیر باقی مانده بود.

ما واله و تشنه ادبیات معاصر ایران بودیم و خود را با صد در می‌زدیم تا نمونه‌ایی از آن را به دست آوریم و سیراب شویم. این بنده به آثار شعرا و علمای

معاصر مانند ملک الشعرای بهار، نیما یوشیج، سعید نفیسی، پرویز ناتل خانلری، سیمین بهبهانی، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث در مسکو (سال ۱۹۶۷-۱۹۶۸) در کتابخانه دولتی به نام لنین آشنا گشتم. پس از مطالعه و آموزش سال ۱۹۷۱ در مجله صدای شرق (شماره ۱۲) یک مقاله با نام «سازهای هم‌نوا» به طبع رسید که در آن سخن راجع به الهام‌گیری و بهره‌برداری شاعران جوان تاجیک از آثار سخنوران ایرانی می‌رفت.

پس از انتشار این مطالب گروهی باران خشم و انزجار خویش را به سر این بی‌نوا ریختند. در محفل‌های علمی و ادبی در صحبت‌های خاصه، در کوچه و بازار مرا سخت مزه‌ت و نکوهش کردند و مدتی بود که من یک فرد ایران‌پرست هستم، در حالی که به شعر امروز تاجیک نه شاعران فارسی بلکه شاعران روس اثر گذاشته‌اند، سردفتر شعر نوین تاجیک نه کدام یک ایرانی بلکه میکاوسکی است، نه ما از ایرانیان، بلکه ایرانیان بایستی از ما بیاموزند. زیرا ادبیات ما ادبیات رئالیسم سوسیالیستی است یا پیشروترین ادبیات دنیاست و اگر ما را آموختن واجب آید، از ادبیات روس و اروپا می‌آموزیم نه از ادبیات ایرانی ارتجاعی.

عجایب را ببینید، بلکه به استقلال رسیدن تاجیکستان و گسترش یافتن روابط فرهنگی دو کشور برادر آن مدعیان روس‌پرست و غرب‌زده با روادید سفارت در عزیزمت به ایران پیشگام گشتند و در طول این سال‌ها چندین بار از عقیده خود برگشتند؟

تذکر می‌دهم که طی بیست سال مطلب نامبرده در مجموعه مقالات بنده و در مجموعه دست‌جمعی دیگر به نشر نرسید. فقط سال ۱۹۹۰ به کتاب اینجانب تحت عنوان جست‌وجوی ایجابی و اخلاقی شامل گردید. در کتاب دیگرم قسمت انسان و قسمت شعر (۱۹۸۰) فصلی موسوم به «شعر نو» وجود دارد که در آن نقش نیما یوشیج و سایر سخن‌سرایان ایرانی در پیدایش و گسترش شعر آزاد در تاجیک زمین مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

نه تنها کیای شبستری بلکه دیگر کارمندان سفارت ایران (به جز کیا سالاروند) مرا نمی‌شناختند و اینجانب هم جهت شناساندن خود به ایشان کوششی نکردم. با وجود این گاهی که از بنده خواسته شد که نظر خود را در مورد شخصیت و خدمات نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان بیان دارم، به اضطراب و هیجان آمدم و این سطرهای پراکنده بی‌اختیار به روی کاغذ فروریخت.

من به این پندارم، خداوند بزرگ در ابتدای به استقلال رسیدن تاجیکستان بنده پاک نهاد و نیکوسرشت خود علی‌اشرف شبستری را مأمور کرد که رشته‌های گسسته دوستی و اتحاد ایرانیان و تاجیکان این دو ملت هم‌خون و هم‌زبان، هم‌دین و هم‌فرهنگ را از نو ببیوندد و بایستی معترف شد که سفیر کبیر این مأموریت را به وجه احسن انجام داد. در ظرف پنج سال او کارهای بی‌نظیری را در تاریخ روابط دو کشور هم داستان به صورت رساند.

آن آبرو، منزلت و محبوبیت که شبستری در میان مردم ما عموماً و در میان روشنفکران خصوصاً دارد، به کمتر از میان تاجیکان معاصر نصیب افتاده است. وی با سخن‌های نرم و دلنواز، با مهرورزی جوانمردی با یاری‌های بی‌دریغ در دل و دیده همگان جا شده است.

در اغلب نشست‌های علمی و ادبی در بسیار مراسمات سور و سوک که در دوشنبه برپا می‌شد، شرکت فعال داشت و بسیار هنگام سخن می‌کرد و سخنانش چون از قلب زلال بی‌غبار بیرون می‌آمد به محفل‌ها به سینه‌ها نرمی و گرمی ارمغان می‌آورد. از زبانش حرف شیرین حق و عدل، حرف جان‌نواز صلح و وحدت می‌چکید. به عقیده فقیر، شبستری بیشتر از خود ما — تاجیکان غم‌ما را می‌خورد و فزون‌تر از همه ما در پی ایجاد همبستگی و همدلی ما بود.

کوشش و تلاشی که سفیر مکرم به عنوان نماینده جمهوری اسلامی ایران در بازگشت صلح و ثبوت به تاجیکستان به خرج داد، هیچ‌گاه از لوح و خاطره‌ها

سترده نمی‌شود و سزاوار است که اینجا دو سه سخن دربارهٔ نقش بسا سازنده سرزمین فردوسی و حافظ در این زمانه به عرض رسانم. ایران آزاد و سرفراز ما را در وضع پریشان حالی و درماندگی در وضعی که آینده تاجیکستان سر مو قرار داشت، دست گرفت و این حمایت و پشتیبانی فراموش ناشدنی است.

ما با چشم سر دیدیم که ایران از نخستین کشورهای بود که استقلال جمهوری تاجیکستان را به رسمیت شناخت و سفارت خویش را با سروری شخصیت برومند علمی و فرهنگی و سیاسی کیای شبستری افتتاح نمود. و تلاش و مبارزه پیگیرانه سران ارجمند ایران برادر در راه آشتی و وحدت تاجیکان، تلاش و مبارزه در راه یکپارچگی و وحدت تمام فارسی‌گویان جهان، جهد و جدل در راه بقا و پایداری ایران بزرگ بود.

حالا که ما در سرگه استقلالیت ملی خویش قرار داریم و قاعدتاً فردی نو سفر نیاز به راه بلد دارد، رسالت تاریخی ایران این است که در این امر خیر و شریف و راه بلد و رهنمای ما باشد و نگذارد. که دشمنان ما را به راه‌های نابودی و هلاکت بکشند. مسئولیت برادری چنین عملکرد را تقاضا می‌کند. و گرنه مرگ یک تاجیک و شکست سیاسی و معنوی تاجیکستان سرانجام مرگ هر ایرانی، هر فرد فارسی‌گوی و شکست ایران نیز هست. امروز ما باید بیشتر از هر وقت به هم یاری بکنیم و از همدیگر پشتیبانی نماییم. چنانچه حکیم طوس فرموده:

چو هم‌پشت باشیم و هم یک‌زبان

یکی کوه‌کندن ز بن می‌توان

دلانزد کسی بنشین

محرم فیض بدخشی

بنده کیای شبستری را بار نخست پاییز سال ۱۹۹۳ دیده بودم. آن سال‌ها صدارت علمی معارف و خودمختار بدخشان را بر عهده داشتم و جهت شرکت در جلسه وزارت معارف به دوشنبه آمده بودم.

بانو بازگل دادخدای اوا وزیر آن زمان معارف تاجیکستان مرا پذیرفت و تأکید کرد که برای صحبت با سفیر کبیر آمادگی کامل بینیم.

راستی آن شب مرا قریب خواب نبرد. در اندیشه بودم که صحبت‌مان از چه شروع می‌شود و با چی خاتمه می‌یاد. در مسئله زبان بی‌پروا بودم، چون خبر یافته‌ام که سفیر ارجمند با گفتار دری تاجیکی خوب آشنایی دارد، نیز می‌دانستم که تاریخ و فلسفه و ادبیات نقل‌گفت‌وگویی ما نخواهد بود. با وجود این، یک اضطراب نهانی دلم را می‌تپاند. زیرا نخستین بار می‌بایست در ملاقات مقام بلند پایه خارجی حضور می‌یافتم.

روز دیگر چون در اتاق کار سفیر را باز کردم، جوانمردی بالابلند نورانی به پیشوازم از جای برخاسته و به من با تبسم شیرین و ملیحی آمده و مثل برادری که چندین سال از برادر دیگر خود جدا افتاده را اکنون به دیدار او رسیده است، مرا به آغوش گرفت. هر دو سر میز پستکی که پر از میوه‌ها و قند و قندآلات بود، نشستیم. سفیر به من پیاله چایی دراز کرد و سؤال نمود: «از بدخشان کی آمدید؟».

و با این پرسش گفت و گذار ما در مورد احوال مردم پامیر و وضع آموزش و پرورش در این منطقه آغاز گردید.

بنده در ضمن از نارسایی نوشت افزار و سر و لباس مکتبیان سخن به میان آوردم. شبستری که مردی رموز فهم است با فراست دریافت و سرمحاسبات سفارت را دعوت کرد و امر نمود که فردا به جناب فیض اف پول و ماشین می دهی تا ایشان برای اطفال مکتب‌های بدخشان دفتر، قلم، پوشاک و مواد غذایی بخرد. بدین سؤال فردای آن روز سرمحاسب، سفارش سفیر را صادقانه به جا آورد و اینجانب هدیه‌های گرانبهای برادران ایرانی را به یک جهان افتخار و سربلندی به کودکان دانش طلب پامیر رساندم.

صحبت دوم بنده با شبستری در یک روز پاییز سال ۱۹۹۴ در خاروغ — مرکز بدخشان اتفاق افتاد. تلفن به من خبر رسید که سفیر الان در مهمانخانه تشریف دارد و اینجانب با شتاب خود را آنجا رساندم. چو به اتاقی که برای سفیر آماده ساخته بودند، درآمدم، دیدم که ایشان چنان که شایسته مردان بزرگ است در میان انجمن نشسته، صحبت گرم و جوشانی دارد. شبستری مرا دیده با تبسم بسیار دلنواز از جای بلند شده، به سویم قدم گذاشت و آغوش گشوده، حالپرسی کرد. لیکن پرس و پاس را به درواز نبردیم که گرمی صحبت نگاهد. آرامش بلافاصله حکمران شد و سفیر به سخن ادامه بخشید: «بخت و سعادت را به رنج و زحمت نمی‌شود به دست آورد. در روی میز کارم، گفت او، ساعتی می‌ایستد که با «تیک، تیک» اش به من خبر از گذشت وقت می‌دهد. ما به این صدا چنان عادت کرده‌ایم که اهمیت کافی نمی‌دهیم. ولی به نظر من چنین می‌نماید که صدای ساعت به ما می‌گوید: «مگر نمی‌شنوی شرفه گام‌های مرا؟ ببین، من می‌روم و کلید بخت تو در دست من است».

شبستری در ادامه گفتار خویش افزود: «ما هم در مکان و هم در زمان بود باش داریم، اما هم مکان و هم زمان ما بسا محدود است. لذا معنی و ماهیت حیات هر

کدام ما مربوط آن است که تا چه حد از وقت بهره می‌برداریم و به جامع، به مردم عیدی می‌رسانیم».

آن شام یک صحبت فراموش نشدنی راجع به غنیمت شمردن وقت، حکمت روزگار، ضرورت آموختن میراث نیاکان و مسائل دیگر صورت گرفت که بنده از آن بهره فراوان حاصل کردم.

و صورت عموم هر صحبتی که بعد از آن با ایشان داشتم، آموزند بود و دل‌ها را پیوند می‌داد و شرار امید به فردای روشن را در سینه‌ها زنده می‌داشت.

خدایپرستی، مردم‌دوستی و آرمان‌گرایی این سه مشخصه بارز تفسیر حیات شبستری است و او از چهره‌های درخشان عالم سیاست ایران زمین کنونی می‌باشد. مردی خوش‌گفتار، پاک‌وجدان، خاکسار، دلکش و دلجوی است و از صحبت‌های او دل هیچ سیر نمی‌شود:

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد

به زیر آن درختی رو که آن گل‌های تر دارد

در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران

به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد

زمان مأموریت شبستری به یک مرحله بسا خاص و بحرانی تاجیکستان راست آمد. زمین و زمان پر تلاطم و مشوش بود، علم و فرهنگ در کنار ماند، سوزندگی جای سازندگی را بگرفت.

در همین گونه اوضاع نابسامان داخلی سفیر محترم می‌کوشد میان گروه‌های دیگر صلح و آشتی را برقرار سازد و چراغ علم و معرفت را فروزان دارد. به خانه‌های فرزند گم‌کردگان می‌رفت، صبر جمیل می‌طلبید و یاری مادی می‌رساند.

در این مختصر از تلاش‌های فراوان شبستری در مسیر استقرار آرامش در تاجیکستان فقط واقعه‌ای را تذکر می‌دهم که بازگویی علاقه و صحبت فزون او به مردم این مرز و بوم است.

او برای نخستین بار تعویض و آزادی اسیران گروه‌های متخاصم را به ذمه گرفت، شهر خاروغ را به عنوان میعادگاه قرار داد، هوا بسا سرد بود و یخبندان بود، اما امید به آینده دل‌های خاروگیان را سرشار از گرمی می‌کرد و این حرارت سفیر را به این کار خیر بیشتر رهنمون می‌ساخت. اما در کار مبادل اسیران در خاروغ مسائلی پیش آمد که سفیر مجبور گشت که چند روز را در آنجا سپری کند، او این روزهای انتظار را غنیمت شمرده، به مردم شهر و نواحی اطراف آن و دانشجویان دانشگاه خاروغ ملاقات نمود و قضیه تأسیس مرکز فرهنگی و دکان کتاب‌فروشی ایران را در بدخشان و تحصیل طالب علمان پامیر را در مدرسه‌ها و دانشگاه‌های ایران مطرح کرد. مسئولان و مردم بدخشان این ابتکارات را با کمال خشنودی و ممنونیت پذیرفتند. ولی مأسفانه به علت نا مساعد زمان این نقشه‌های نجیب جامه عمل نپوشید. با وجود این شبستری با تلاش و زحمت زیاد طی یک هفته کار مبادله اسیران را پایان بخشید و همراه اسیران دولتی که از افغانستان برگردانده شده بودند، به دوشنبه پرواز نمود.

علی‌اشرف شبستری در طول ایفای وظیفه دولتی خویش جغرافیای وطن ما و تاریخ، گفتار و رفتار ملت ما را به درجه اعلا آموخت و تاجیکستان و تاجیکان را صمیمانه دوست داشت، آن چنانکه تاجیکستان و تاجیکان او را صمیمانه دوست می‌دارند.

راقم این سطور از شناسایی ام با این نجیب مرد به غایت شادمان و هوس دیدن او را دائماً در دل می‌پروارم:

باز آمدن ز رفتن خورشید دور نیست؟

گر زندگی ست دیده به دیدار می‌رسد

از سروده‌های زردشت تا سروده‌های امروز

عسکرعلی رجب‌زاده

افتتاح سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان بعد از فروپاشی اتحاد شوروی یک پدیده بزرگ تاریخی بود که اهل علم و ادب تاجیک سالیان آرزو می‌کردند. این سفارت از خود نخستین روز تأسیس در منزل فرهیختگان به عنوان وصلگری روابط فرهنگی و تحقق بخشی از آرمان‌های تاریخی و ملی تاجیکان و ایرانیان نفوذ و اعتبار داشت. در راستای تحقق این آرزوها و آرمان‌ها منطق فردی می‌بایست در سر دستگاه دیپلماسی قرار گیرد که خود دلداده و دلباخته تاریخ و فرهنگ کل ایران زمین باشد. خوشبختانه در گزینش اولین سفیر کشور دوست سهو و اشتباهی به نزد کیای علی اشرف مجتهد شبستری جوانمرد دیده‌ور و سرشار از نیکوترین خصلت‌های انسانی در این وظیفه بسا مسئول و سنگین آغاز به کار کرد. این مرد خردپیشه از نخستین روزهای فعالیتش شناخت علمی و فرهنگی، با اتحادیه‌های ادبی و هنری، کانون‌ها و بنیادهای پژوهشی، گروه‌ها و دسته‌های هنری ارتباط تنگاتنگ برقرار کرد.

دامه عملکرد علمی و فرهنگی سفارت طی این سال‌ها خیلی گسترده بود و توسط بخش فرهنگی سفارت با همکاری کانون‌ها و بنیادهای پژوهشی و هنری ایران برنامه‌های نهایت جالب علمی، ادبی و هنری تهیه و پیاده شدند. از جمله کارمندان سرشناس سفارت تحت راهبری کیای شبستری همراه با

ریاست بنیاد بین‌المللی باربد برنامه دلپذیر راجع به مسائل عمده تاریخی و تمدنی مردمان ایرانی تبار و آسیای مرکزی آماده نموده و کارهای شایسته‌ای در برگزاری جشن‌های یادبود شخصیت‌های برجسته ادب و فرهنگ انجام داد. ریاست بنیاد نامبرده در شخص سفیر محترم چهره واقعی شیفته و سرسپرده تاریخ و فرهنگ ملی را کشف نمود.

به‌ویژه سهم سفارت ایران در برگزاری سمپوزیوم در سهم مردمان ایرانی در رشد تمدن بشری (دوشنبه، ۲۲-۱۸ سپتامبر سال ۱۹۹۳) فزون بود و محض توسط کوشش‌های بلاواسطه شبستری گروه کاری و پژوهش بنیاد بین‌المللی باربد برنامه علمی و خلاصه مقالات اشتراک‌داری این نشست‌های بین‌المللی را تهیه و تدوین نموده که این همه به زبان‌ها فارسی، روسی و انگلیسی به نشر رسید.

برگزاری جشن یادبود هزار سال سرایش شاهنامه حکیم فردوسی و مراسم سالگرد زادروز شیخ کمال خجندی و در ارتباط به این صحنه‌های مهم تاریخی برپایی سمپوزیوم بین‌المللی تهیه برنامه‌های علمی، فشرده مقالات کنگره‌ها و کتاب‌های تحقیقی ارزشمند شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی (دوشنبه، تهران، ۱۹۹۴ به زبان فارسی، روسی و انگلیسی) و کمال خجندی: زمان او و نقش تاریخی آن در تمدن مردمان آسیای مرکزی (دوشنبه، ۱۹۹۶) محض به اهتمام سفارت ایران و سفیر کبیر آن با کیفیت عالی انتشار یافته، این کتاب‌ها به عمده‌ترین کانون‌های تحقیق جهانی فرستاده شد و پژوهشگران نامور خارجی راجع به این آثار مطالب جالب توجه در صفحات نشریه‌های خاورشناسان اروپا و آسیا منتشر ساختند.

خدمت شبستری در بنیاد گروه‌های موسیقی سنتی و معرفی آن‌ها نیز شایسته تذکر است. محض با یاری و دستگیری این عاشق و مشتاق هنری اصیل مردمان ایرانی گروه موسیقی باربد در نزد کانون بین‌المللی تحقیق موسیقی مردمان خاور تأسیس یافت و این گروه بار نخست پس از هزار و چهارصد سال «خسروانی» شاه

اثر مجموعه موسیقی باربد اساس و مبنای موسیقی به اصطلاح کلاسیک ایرانی را روی صحنه آورد. به افتخار نخستین اجرای این مجموعه موسیقی سفارت ایران و ریاست بنیاد مذکور جلسه‌ای باشکوه علمی و هنری سازمان دادند که این نشست هنری در تاریخ هنری خنیاگری ایرانی پدیده‌ای یادمان بود.

با پشتیبانی شبستری گروه خنیاگری باربد چند برنامه دلنشین و روح‌نواز را فراهم ساخته، در شب‌نشینی‌ها، جشنواره‌ها و یادواره‌ها منظور دل‌سپردگان صورت و نواهای باستانی نمود و در این نشست‌ها این مرد هنرشناس و هنرپرور با سخنرانی‌های پر محتوایش حضاران را مسخر می‌ساخت.

با پیشنهاد سفیر، ریاست بنیاد بین‌المللی باربد یک برنامه بین‌المللی موسیقی تحقیقی را به افتخار باربد مروزی — این آهنگساز و خنیاگر مروزی ایران زمین تهیه و تدوین نمود. بایستی این جشنواره و سمپوزیوم جهانی موسیقی که مسائل مبرم تاریخ و نظریه‌های موسیقی ممالک آسیای مرکزی را در مرحله کنونی مورد بحث و بررسی قرار می‌داد، در دوشنبه شهر برگزار می‌شود. ولی با پایان یافتن مأموریت سفیر گرامی قدر این جشنواره دایر نشد. در ارتباط با این جشنواره جهانی موسیقی دو رساله علمی «از سروده‌های زردشت تا نغمه‌های باربد» و «سنت‌های تاریخ موسیقی مردمان ایرانی: دیروز و امروز» و کتاب فشرده مقالات شرکت‌کنندگان این کنگره بین‌المللی فراهم گشته و آماده چاپ‌اند.

کیای شبستری با این‌گونه کارهای شایان و مقبول خود تاریخ موسیقی و هنری ایران‌شهر را از سروده‌های جاویدان زردشت تا به امروز فرامی‌گرفت و این همه را یک جریان منطقی متصل و پیاپی هستی و حیات یک فرهنگ ملی برمی‌شمرد و دل‌ها و آرمان‌های دو ملت برادر را وصل می‌کرد و برای ترویج و شکوفش علم، هنر و موسیقی در پاره‌ای از خراسان بزرگ از خود ایثار و فداکاری نشان می‌داد.

گیلانیان برخاسته از گیلانیان

روزی احمد

ما روشنفکران تاجیک از خدمات سازنده و ارزنده، که کیای شبستری در مدت مسئولیت کوتاه خویش (هرچند مدت مسئولیت ایشان پنج سال بود ولی ما این مدت را بسا کوتاه می‌شماریم) در امر ظهور و تقویت روابط دو ملت برادر انجام داد، فراموش نخواهیم کرد. ایران بزرگ را در ایام مأموریت ایشان دریافتیم و اشتیاق و علاقه‌مان به آن افزون گشت و توانستیم با یاری و غمخواری بی‌واسطه ایشان به آن کشور رؤیایها و آرمان‌های شیرین خویش سفر کنیم و از نزدیک با روزگار و آثار برادران هم‌فرهنگ و هم‌کیش خود آشنا شویم و تربت پاک بزرگان را زیارت نماییم. شبستری دارای حافظه قوی است، در ملاقات نام و نسب و کسب و کار ما را نیکو در یاد می‌داشت و هر دفعه که با ما می‌خورد، چون با یک برادر قرین و دوست دیر آشنا با مهر به گفت‌وگو می‌پرداخت. ما او را در جلسه‌های دولتی، کنگره‌های علمی، جشن‌های یادبود دچار می‌آمدیم.

در آن ایامی که برخی کشورهای به اصطلاح دوست آتش جنگ برادرکشی را میان ما برافروختند، که هم خشک و هم تر یکسره می‌سوخت، فقط جمهوری اسلامی ایران بود که رحم و شفقت انسانی و اسلامی ظاهر نموده، به ما دست امداد دراز کرد و جانب‌های متخاصم را به گفت‌وگوی سر میز، به گذشت و انعطاف‌پذیری به آشتی ملی و وحدت مردمی دعوت کرد و در این مسیر قدسی

کارسازهای و چاره‌جویی‌ها کرد. نقش بارز میانجیگری جمهوری اسلامی ایران در بازگردان صلح به کشور ما از یاد هیچ تاجیکی میهن‌دوست و ملت‌پرور زدوده نخواهد شد. و در آن زمان بی‌زنهار و خون‌ریز در رأس دستگاه دیپلماتیک کشور دوست کیای شبستری قرار داشت و ما شاهدان زنده‌ایم که او بیشتر از ما در غم ما می‌سوخت و افزون‌تر از ما آینده روشن کشور ما را می‌دید و برای تحکیم دوستی میان دو پاره ایران زمین جان‌سپاری‌ها می‌کرد.

باری به حضور سفیر گرامی شرفیاب گردیدم. گفت‌وگوداری ما دست کم یک ساعت به درازا کشید و چنان صمیمی بود که گذشت وقت را احساس نکردم. شبستری به وضع فرهنگی تاجیکان ازبکستان رغبت ظاهر نمود. بنده به تازگی از سفر شهرستان‌های بایسون و شهر سبز ازبکستان برگشته بودم، از بی‌حقوقی سیاسی و فرهنگی تاجیکان جمهوری قاصه نمودم. من جمله نقل نمودم که بنده همراه با پروفسور شریف‌جان طغای‌نظر، نایب رئیس دانشگاه ملی تاجیکستان، یک تن از حقوق‌شناسان ورزیده مهمان مردم ده دور افتاده کورقانجی شهرستان بایسون گردیدم. مردم کورقانجی روستاهای پیرامون آن صد در صد تاجیک‌اند و به رغم سیاست پان‌ترکیسم ازبکستان، تاجیکان ازبکستان هویت ملی خود را حفظ کرده‌اند و با ازبک‌ها نیامیخته‌اند. مدرسه‌شان تاجیکی است و از شنوندگان دائمی رادیو دوشنبه [تاجیکی] صدای خراسان مشهود می‌باشند.

علت بقا و حفظ اصالت تاجیکان کورقانچه و ده‌های شه‌توت، آب باریک، چاچ و خوانچیزه از یک سو دوری این روستاها از مناطق ازبکستان و تحصیل فرزندان این مردم به زبان مادریشان در مدارس است، از دیگر سو فعال بودن مسجد خیلی مؤثر است. در مسجد کورقانچه که خود مردم به طور دسته جمعی عمارت کرده‌اند و از نگاه معماری و نقش و نگار نظیر ندارد با سروری ملا خالدار فرزندان اهل روستا برخی از علوم دینی را از خود می‌کنند و در انصاف، بیچاره‌نوازی و غریب‌نوازی زبانزد خاص و عام گشته‌اند.

شبهستری به حکایت اینجانب راجع به تاجیکان ده غیلان شهرستان شهر سبز که در بلندی سه هزار متری چون نگینی در انگشتی سبز کوهها واقع است، توجه زیادی ظاهر نمود. غیلانیان گویشی مثل مردم ایران دارند و تفاوت آنها در روزگارداری و آیینهای ازدواج و ماتم از تاجیکان دیگر منطقهها زیاد است. غیلانیان سنتهای ویژه ازدواج را دارند. اگر جوان و دختری به هم نامزد شوند حق دازند تا جشن عروسی به منزل یکدیگر آزادانه رفت و آمد کنند و والدان مانع این رفت و آمد نمی‌شوند. در این جا رسم مهریه (کابین) رواج ندارد. مردم هنرمند و هنرپرور هستند و پیشه‌های آهنگری، زرگری، زین‌گری، حکاکی، تنبوسازی، اوستایی و گلدوزی میان ایشان از مقام خاص برخوردارند. خصوصاً کاردهای ساخت استاد‌های گلدست غیلانی در آسیای میانه بی‌مانند و زیباتر از کاردهای راجع در جوست، اورگوت و استروشن می‌باشد. غیلانی صرف نظر از تزیینات و شکنجه‌های سلطه شوروی مهر و شوقش را به حقایق و معارف اسلامی نکاستند و قریب همه خیلی با سواد بوده، نزد ملای ده و والدیان خویش درس می‌خواندند در اکثر خانواده قرآن کریم، مثنوی معنوی، شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ و سعدی، جامی و بیدل، آثار دانش و عینی و ادیبان معاصر تاجیک و ابزارهای موسیقی چون دف، تنبور، تار، دوتار و نای‌های صدف‌کاری و خاتم‌بندی شده را می‌شود پیدا کرد. خانه‌ها همه سنجکاری، بالاردار و وسه کاریند و در و پنجره‌های کنده‌کاری شده‌اند. دیوارهای محوطه‌ها را با سنگ چنان برداشته‌اند که تماشایش به بنده حلاوت می‌بخشد. کوچه‌های ده سنگ‌فرش و از جویبارها آب زلال نقره فام جاری‌ست.

طوری که فقط اشاره رفت، غیلانیان حروف آوایی (آوازه‌های صداناک) را مثل مردم ایران کشش می‌دهند. هنگامی که دو بانوی غیلانی با هم صحبت می‌کنند. گمان می‌کنیم که اینان هم اکنون از گیلان آمده باشند. گوش باشندگان ده‌های اسپه دختر، شوگی، کول، قبضه‌خانه، جوز و ده نو شهرستان‌های شهر سبز و کتاب هم مانند غیلانی‌هاست. بین مردم روایت رایج است که گویا در فصل بهار در ماه

فروردین گروهی از پریان از کوه قاف به رنگ کبوتر جهت سیاحت و زیارت رهسپار سمرقند می‌شوند. اما به منزل مرداد نمی‌رسیده، خسته و لکات می‌گردند و نشیمن‌گاه می‌جویند. از سما می‌بینند که کوهساری سبز و خرم، پر گل و گیاه و آبشار است و آنجا فرود آمده، تفریح می‌نمایند. چون می‌خواهند از نو پرواز بکنند، یکی از پریان به سوی پایان غیلان می‌شود و پر کشیده نمی‌تواند. سایر پری‌ها این پری بیچاره و مضطر را به حال خود گذاشته، راه به سر منزل مقصود می‌گیرند. از قضا جوانی که گرم شکار آهوان بوده است این پری نازنین را دیده، از دل و جان عاشق می‌شود و با وی ازدواج می‌کند. از آنان نسل زیادی پا به هستی می‌نهند و با مرور زمان فرزندان‌شان با مردم دیگر عروسی اختیار کرده، شمار ساکنان این ده می‌افزاید و جوانان زادگاهشان را به پاس خاطر مادر بزرگشان فلان می‌نامند. مردم شهر سبز معتقدند که علت قشنگی و دلبری غیلانیان از نژاد پریان بودن مادر بزرگ آنان است.

سفیر ارجمند با هوس و اشتیاق که روایت را شنید و تسریع کرد که سرگذشت غیلانیان از وحدت و یگانگی مردمان ایرانی حکایت می‌کند و شاید زمانی چند خانوار از اهل غیلان ایران به وجهی که ما نمی‌دانیم گوش به نداری تقدیر داده، عازم مضافات نسف شده و این نقطه‌ای از کوهستان تاجیک نشان را به حیث وطن دوم خویش برگزیده باشند.

شبستری علاقه وافر به فرهنگ مردمی داشت و فرهنگ‌شناسان را ارج می‌نهاد. دکتر بهرام شیرمحمدی دوست روان شاد من، فرهنگ‌شناس شناخته نیز با شبستری دوستی داشت و از این پیوند اظهار خشنودی و سرفرازی می‌کرد و بر این خیال بود که خاطرات خود را از همکاری‌هایش با سفیر کبیر به قلم تحریر بکشد، ولی دریغا، که عمر وفا نکرد، یادش به خیر دو اثر شیرمحمدی در انتشارات «پیوند» سفارت جمهوری اسلامی ایران به طبع رسید.

با حکایت دیگر این مختصر خود را درباره شبستری به پایان می‌رسانیم. باری

در خانه ادبیات به نام میرزا تورسانزاده که کنفرانس اقبال‌شناسی برگزار شد که آن را سفارت جمهوری اسلامی پاکستان سازمان داد. در این محفل شعر و شاعری نمایندگان کثیری از سفارتخانه‌های مقیم دوشنبه حضور داشتند. دیپلماتی از سفارت ایالات متحده آمریکا بحثی راجع به نقش اقبال در ادبیات فارسی زبانان قرن بیستم آغاز نمود و گفته‌های او را بانو فرنگیس هادی‌زاده ترجمه می‌کرد. شبستری در رده اول می‌نشست و به سخنان این هم‌پیشه خود با دقت گوش می‌داد. نماینده آمریکا در پایان ناگهان چون تراش فروافتاده از بام، الفاظ مغرضانه‌ای در مورد جمهوری اسلامی ایران به زبان آورد. بسیاری‌ها منتظر بودند که چه واکنشی از سوی سفیر ایران صورت می‌گیرد. کیای شبستری اجازه سخن گرفته به منبر برآمد و چون یک محقق باریک بین راجع به شعر علامه لاهوری سخن کرد و اظهار عقیده نمود که هیچ شعرپردازی در سده بیستم به پیمان اقبال مسئله مقام و منزلت والای انسان در نظام آفرینش و ارتباط ناگسستی فردی و جامعه را مورد بحث قرار نداده و اندیشه‌های بکر بیان نکرده است. او در فروآورد سخنانش به دعوای غرضناک و بی‌پایه سیاستمدار آمریکا جواب دندان‌شکن داد و اهل تالار را به حیرت گذاشت. آنچه وی ارائه نمود مشخص در یادم نیست، اما با منطق قوی و ردناپذیر چنان پاسخی گفته بود، حاضران انگشت تعجب گزیدند. به ایشان احسنت خواندند. مرا نیز هیجان عجیب فراگرفت. کشوری که سیاستمداری چون شبستری دارد، هرگز در نزد دشمنان خارجی سر خم و ملازم نخواهد شد و همیشه فاتح است. و به حقایق سخنان نغز و پر مغز حکیم طوس مبنی بر مشخصات فرستاده کشور اطمینان کامل حاصل کردم.

بلی کیای شبستری فرستاده‌ای دانا، دلیر و توانا بود که هم ایران — میهن گرامی و مقدسش را سر بلندی و افتخارمندی می‌بخشد و هم از کارهای شایان او سر ما دوستان تاجیک به آسمان می‌رود.

شمع بزم افروز

پروانه جمشید

کیای شبستری به کار بسا سنگین و پر مسئولیت دیپلماتیک زمانی به کار شروع کرد که میهن زجر و تب دیده و بلا کشیده ما — تاجیکستان بر اثر مناقشه و درگیری خونی گرفتار بحران سیاسی و اقتصادی بود. ولی استاد فرزانه رودکی فرموده است:

اندر بلای سخت پدید آید

فضل و بزرگ مردی و سالاری

این مرد صاحب‌دل و صاحب‌نظر در مدت کوتاه با فضل و معرفت، شکسته نفس و مردم‌نواز، علم‌پسند و فرهنگ‌پرور توانست در دلی و دیده هزارها هم وطن ما راه یابد و محبوب و مقبول گردد. او به کلیه نمایندگان اقشار جامعه با نظر لطف و محبت برخورد می‌کرد و با غم مردم غمگین می‌شد و با شادی مردم شادمان. او در همه جلسه‌ها و همایش‌ها، کنگره‌ها و جشنواره‌های علمی و فرهنگی شرکت می‌جست و با سخنان جذاب و پر محتوایش چهل چراغ فروزان مجلس و محافل بود. محض با ابتکار شبستری تصمیم سالی دو بار گرد هم آوردن دانش‌پژوهان و فرهنگ سالاران تاجیک در دوشنبه شهر و برگزاری دیدارها و مکالمه‌های علمی و ادبی جامه عمل می‌پوشید.

ضمن ملاقات‌ها و سخنرانی‌ها هویدا می‌شد که او به زبان فصیح و لطیف فارسی بسیار شیرین حرف می‌زند، از تاریخ، ادبیات، فرهنگ، سیاست و اقتصاد

اطلاع کافی دارد. علاوه بر این، بنده دریافتم که به زبان انگلیسی خوب بلد است. و در مدت کار در جمهوری ما بر اثر تماس‌های متداوم و گسترده با مردم و مسافرت‌ها به نقاط مختلف تاجیکستان و فراگرفتن تاریخ و فرهنگ ایرانی تباران آسیای میانه از خود استعداد سره گپ زدن به گویش شیرین تاجیکی را نیز نشان داد.

استاد شبستری از اهل احسان و فتوت بود و با جوانمردی قلب‌ها را تسخیر می‌کرد. صدها کار افتاده در مانده و مستمند به او روی نیاز می‌آوردند و او حاجات ایشان را بر آورده می‌ساخت. به کار افتادگان کارآموز بود و به دلسوختگان دلسوز.

اما مهم‌ترین خدمت سفیر کبیر این بود که بعد از پنج صد سال جدایی و فراق ایران را به تاجیکان و تاجیکستان را به ایرانیان از نزدیک شناساند. «آشنا داند صدای آشنا»، — گفتند در عرفیت. مبالغه نمی‌کرد، اگر بگویم، او پل ارتباطی فرهنگی بود میان ایران و تاجیکستان. به شرافت زحمت پیاپی او دو برادر قرن‌ها از هم جدا گشته و دور افتاده پیرامون یک دستوره‌ای به هم آمده، آشنا به اسرار و رمز نهان و ضمیر یکدیگر گردیدند و تا اندازه‌ای تشنگی دیدار شکستند.

با پافشاری‌های و جان فشانی‌ها شبستری ده‌ها هزار نسخه دردانه‌ها شاهوار از تهرانی و اصفهان، مشهد و شیراز و تبریز و نیشابور و دوشنبه و خجند، کولاب کورقان‌پیه انتقال گردیدند، که در بازگشت تاجیکان به هویت دینی، تاریخی و فرهنگی شان و پیشرفت و توانمندی معنوی ایشان نقش عظیم و مؤثر خواهند گذاشت.

هرگز از خاطر من آن روزهای فرّخ و سعادت بخش تجلیل سال‌روز شیخ کمال خجندی در خاک شاعرخیز تبریز (۱۹۹۶) سترده نمی‌شود که شبستری — این رادمرد پاک مظهر و پاک نظر و پاک روش، اگرچه دیگر سمت سفیر را بر عهده نداشت، در آن ایام لحظه‌ای از ما دوری اختیار نکرده، هم‌نفس و هم‌آوای ما بود و خود افروزی‌ها می‌کرد:

همه غم‌های جهان هیچ اثر نکند

به من از بس که به دیدار عزیزم شادم

نخستین سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان شعله هستی را از دیگران به عاریت نگرفته بود، بلکه این شعله در درون معبد رخس فروزانی داشت، خودگر و خودساز، ولی خودشکن بود، به عبارت مولانا عبدالرحمان جامی گویم، «شمعی بود که خود را می سوخت و هم بزم کسان می افروخت».

شبستری با دلجویی و دلنوازی‌ها با فرهنگ پاسداری‌ها و علم دوستی‌هایش در سینه‌ها مهرپروری تاجیکان و در تاریخ تاجیکستان مهرآشیان یاد نیکو و شیرینی از خویشتن گذاشت. ما به شبستری، به این فرزند دل‌بند تاجیکان و دوستدار این خطه دل‌نشین و خلدبرین در عوض این تلاش‌ورزی‌ها و جان‌نثاری‌ها فراموش نشونده دسته‌گلی خوش‌عبیر و عطربیز از گلستان همیشه بهار شیخ سعدی تقدیم می‌داریم:

یارب کمال آفرینشت بر دوام باد

اقبال و دولت و شرف مستدام باد

سال و مهت مبارک و روز و شبت به خیر

بخت بلند و گردش گیتی به کام باد

پاس آشنایی‌ها

حمزه کمال

بهار سال ۱۹۹۲ اوضاع سیاسی میهن گرامی ما رو به وخامت گذاشت و بهار آزادی و استقلال را پاییز جنگ هم‌وطنی در مخاطره قرار داد. با شتاب سفارتخانه‌های دولت‌های خارجی از دوشنبه کوچ بستند و تابستان سال ۱۹۹۲ کار اغلب سفارتخانه‌ها تعطیل شد. در چنین ایام سرنوشت‌ساز برای ملت تاجیک سفارت ایران بیش از پیش فعالیت میان دو کشور برادر نقش بازی انجام داد.

صدای جنگ هم‌وطنی، تاجیکستان را به گرداب مرگ‌افزای و ظلمت‌خیز خود فروکشید و در چنین زمان فوق‌العاده حساس برای حل و فصل مشکلات جامعه تاجیکستان را در ردیف دولت‌های خیرخواه ایران نیز وارد صحنه مذاکرات صلح تاجیکستان گردید و سفیر محترم جناب علی‌اشرف شبستری در تمام دوره‌های مذاکرات حکومت تاجیکستان با سابق مخالفینش در شهرهای مسکو، تهران، اسلامبول، آلماتا و عشق‌آباد فعالانه شرکت ورزیده، برای رفع اختلافات میان آن‌ها کوشش‌های مؤثری به خرج داد که جانب‌ها پس از بحث‌های فراوان قرارداد آتش بس را به امضا رسانیدند. به منظور یاری تعمق بیشتر صلح در تاجیکستان سفیر کبیر با قبول خطرات جانی در امر مبادله اسیران، که حکومت تاجیکستان و مخالفان آن حین مذاکره به موافقه رسیده بودند. در نوامبر سال ۱۹۹۴ راه شهرک بخارکی افغانستان گردیدند که خوشبختانه این مبادله تحقق پیدا کرد.

زمانی که سپری گردید، نهایت بغرنج بود یا به تعبیر دیگر، سؤال بودن و یا نبودن ملت ما را مطرح ساخت. این بار نیز از روحیه ملی مرگ ناپذیری و فنا ناشدنی که یکی از نیرومندترین عوامل موجودیت مردم ایران نژاد است و چون نیروی مقاومتی در طول تاریخ هم نفس این مردم بوده است، نیز در تجمع تاجیکان به کمک دوستانی چون جناب شبستری مبادرت ورزید و به جست‌وجوی ما آمد و ما تاجیکان را از ورطه ناهفمی و ستیزه‌جویی که خاص فرهنگ ملی ما نیست، رهانید، مشعل صلح که در آن صبح تاریخ به مدد کلیه دول خیرخواه تاجیکستان تازه استقلال، خاصه ایران و سفیر پیشین آن جناب شبستری در فلات تاجیکستان بلاکشیده و اذیت دیده فروزان گردید، یکایک همه دست بلند کرده‌اند که دیگر هرگز خاموش نگردید و از نوگانی آن درخت آشتی تاجیکستان کام شیرین کردند.

سفارت ایران از نخست روزهای فعالیت خویش اتکای بیشتر به رسالت فرهنگی کرده، با تمام اقشار روشنفکران تاجیکستان در مناسبت‌های حسنه قرار گرفت و این امر مسلم است که فرهنگ اصیل در هیچ دوره و زمان مرزها کاذب سیاسی را نپذیرفته، در تأمین فضای همه فهمی مردمانی که در دولت‌های دارای نظامی‌ها مختلف زندگی می‌کند، نقش عمده‌ای ایفا کرده است. به اندیشه اینجانب سیاست‌های دایم کامیاب نبودند که در امر نزدیک شوی ملت‌ها، به‌خصوص مردمان هم‌زبان و هم‌فرهنگ و هم‌کیش کاری بکنند، زیرا سیاست‌ها اغلب بیانگر است که از این قلمرو محدود فراتر گام می‌نهند و شبستری خیلی خوب می‌دانست که سیاست‌ها و نظام‌ها مهمان تاریخ‌اند و فرهنگ مهمان‌داری آن. از این رو ترغیب علم و فرهنگ و دسترسی خواننده تاجیک قرار دادن کتاب‌های منتشره در ایران در تمام رشته‌های علمی دانش یکی از مهم‌ترین و شایسته‌ترین کارهایی است که سفارت ایران در آن زمان در تاجیکستان شروع کرد. بیشتر کتاب‌هایی که در فروشگاه «الهدی» به معرض فروش گذاشته شده بود، از جانب

سفارت خریداری و رایگان در اختیار استادان و علاقه‌مندان قرار گرفت. ضمناً بیش از ۵۰ هزار کتاب توسط سفارت در اختیار دانشگاه‌های مختلف تاجیکستان و متخصصان و استادان واگذاری و علاوه بر این ۴۵۰ هزار جلد کتاب الفبا با خط نیاکان که به وسیله دکتر محمدالله لطف‌الله تألیف شده بود، همراه ۸۰ هزار جلد کتاب داستان‌های کودکان توسط سفارت و از طریق وزارت معارف تاجیکستان در بین مکاتیب استان‌ها توزیع گردید.

قابل ذکر است که محض به ابتکار شبستری خطاط ماهر زبانی عبدالکریم مرحمتی به دوشنبه دعوت شد، که او به شاگردان تاجیکش خوشنویسی را تعلیم داد، همه لوحه و پیش‌نوشته‌های چایخانه و قهوه‌خانه‌ها و دکان و فروشگاه‌ها را خوشنویسی نموده، به حسن کوچه و خیابان‌ها شهر دوشنبه لطافت و طراوت تازه‌ای اهدا نمود.

جای مسرت است که برای بازسازی مقابر سید علی همدانی در شهر کولاب به افتخار جشن ۶۸۰ سالگی به امداد سفارت استاهای ایرانی در امر تعمیر و کاشی کاری روی آرامگاه شرکت جستند و این جا به زیباترین و دیدنی‌ترین زیارت‌جا تبدیل یافت. اینچنین در جشن‌های ۱۴۰۰ سالگی باربد مروزی، هزاره شاهنامه، ۶۸۰ سالگی سید علی همدانی، جشن کمال خجندی و دیگر جلسه و همایش‌های علمی و فرهنگی که در دوشنبه برگزار می‌گردیدند، پر نفوذترین هیئت، ایرانی‌ها بودند که با مساعدت جناب شبستری در این همایش‌ها شرکت ورزیده، سخنرانی‌های پر محتوایی را می‌داشتند.

بنیاد فرهنگی تاجیکستان افتخار آن را داشته است که همکاری‌های زیادی در زمان سفارت جناب شبستری در تاجیکستان داشته و همیشه کوشیده است که از طریق سفارت در روابط تنگاتنگ حسنه فرهنگی با سایر کانون‌های فرهنگی ایران قرار بگیرد.

بنیاد فرهنگی و سفارت ایران مجله مشترکی با نام ارمغان تأسیس دادند. ارمغان

که از اسمش پیداست در برگیری مقالات، حکایت و اشعار عالمان و شاعران و نویسندگان چیره‌دست ایرانی است که از نشریه‌های مختلف ایران به خط سیریلیک برگردان شده است. هدف از تأسیس همچنین مجله آن بوده است که با تهیه و نشر مطالب جالب از نشریه‌های مختلف ایرانی خواننده تاجیک را در جریان وضع دیروز و امروز فرهنگی ایران گزارد و و با این توانسته باشد در کار تماس مستقل فرهنگی بیشتر سهیم گردد. کیای شبستری با محبت و علاقه‌مندی خاصی که به فرهنگ ایرانی و اسلامی داشت، با تقبیل هزینه‌ها از جانب سفارت در امر به چاپ رساندن چند شماره از ارمغان که واقعاً هم با مطالب خواندنی‌اش میان روشنفکران تاجیکستان پذیرفته شد، نقش محوری را ایفا نمود.

بنیاد فرهنگی تاجیکستان و انتشارات «سروش» صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران قراردادی به امضا رسانید که طبق آن سال ۱۹۹۴ کتابفروشی انتشارات سروش باید در دوشنبه افتتاح می‌گردید. متأسفانه در اثر رویدادهای معلوم تاجیکستان هیئت انتشارات سروش نتوانست در مراسم گشایش این کتابفروشی شرکت نماید. ولی سفیر فرهنگیان تاجیکستان را از این تحفه نوروزی بی‌نصیب نمانده، محفل افتتاح کتابفروشی را یکجا با بنیاد فرهنگی تاجیکستان با مشارکت سرشناس‌ترین فرهنگیان ما برگزار نمود که نبودن هیئت انتشاراتی سروش احسان نگردید.

در چوکات بنیاد فرهنگی کتابخانه فارسی فعالیت می‌کند که در کار دسترسی مواد علمی به جوان عالمان تاجیک بذل یاری کرده است و این کتابخانه هر دایم از کتاب‌های نو که سفارت ایران رایگان در اختیارش می‌گزارد، غنا و دارایی می‌افزاید. بنیاد فرهنگی هر سال در عرفه جشن نوروز و مهرگان دو آزمونی را با نام‌های «اثر سال» و «احیا» نتیجه‌گیری می‌کند و سفیر محترم ایران جناب شبستری در این محفل‌ها همیشه شرکت جسته، به برندگان جایزه‌ها بنیاد فرهنگی هدایای ویژه‌ای می‌داد.

در تدوین تدابیر بنیاد فرهنگی و سایر سازمان‌های فرهنگی میهن ما سفیر گرامی قدر مساعدت کرده، با امر رفع خلأ فرهنگی میان فرهنگیان تاجیکستان و ایران فرهنگیان این دو کشور انصافاً باید مدیون فرهنگیان خستگی‌ناپذیر کیای شبستری باشند و به یاری خداوند تاجیکستان امروز جایگاه ویژه‌ای برای ایرانیان داشته و ایرانیان به شرافت شخص شبستری و دوست، برادری و همه فهمی این دولت‌ها را گذاشته‌اند و مسئولان امروز سفارت ایران در دوشنبه در گسترش آن تلاش‌ها به خرج می‌دهند، از عشق و محبت سرشار مردم تاجیک برخوردارند. این بود نظر اجمالی از فعالیت‌های گسترده یک سیاستمدار، یک فرهنگی و یک دوست بزرگ مردم تاجیک، که به پاس آشنایی‌ها روی این صفحه ریختند و از میرزا بیدل برای حسن اختتام سخن امداد می‌طلبم:

به دل گفتم کدامین شیوه دشوار است در عالم
نفس در خون شنید و گفت: پاس آشنایی‌ها

سفیر دل‌ها

عثمان نذیر آتشی

بزرگان فرموده‌اند که «دل را به دل راهی ست در این گنبد سپهر». اما زیر این گنبد سپهر شخصی را پیدا بکنی که به دلش راه یابی یا به دلت راه یابد و دلت آب خورد با او، کاری آسان نیست. چون که دل گذرگاه حق است و باید در این گذرگاه افرادی راه ببیمایند که نجیب و نجیب زاده باشند و با پندار و رفتار نیک، هستی خویش را برای وصلگری دل‌های ابنای بشر نثار کرده و نثار می‌کنند.

یکی از نجیب مردانی که به بخت ما در کار پیوند نمودن، گسترش دادن و پر زور گرداندن دوستی و برادری مردمان ایران و تاجیک سهمی ناستردنی گذاشت، دوشست گران‌قدر و والامقام ملت ما و کشور ما استاد علی اشرف مجتهد شبستری، پیشین سفیر ایران در تاجیکستان بود. دربارهٔ این مرد عالی‌تبار می‌توان خیلی طولانی سخن گفت. ولی اندیشیدم که بیشتر دانستن و کمتر گفتن بهتر است. زیرا نسبت به درختان بارور سیاست کوتاه باید سخن گفت. ناصر خسرو قبادیانی فرموده: «شرف دارد درخت از میوه‌داری». دوست ما شبستری درخت میوه‌دار بود و هست.

نخستین دولتی که آزادی و استقلال تاجیکستان را اعتراف کرد، جمهوری اسلامی ایران بود. این به پندار ما معنای آن را داشت که «آب اگر صد پاره گردد باز با هم آشناست». یعنی تاجیکستان در سیمای ایران دستگیر، پشتیبان و تکیه‌گاه دارد. در سرزمین کهن تاجیکان، در دل پایتخت آن دوشنبه برای سفارتخانه ایران

خاکی آماده گشت که می‌توان آن را کاشانه دوستی و مهر، پیوندگاه دولت‌ها و ملت‌ها نامید.

نخستین سفیر ایران بزرگ در تاجیکستان کیای شبستری — مدیر بالابلند، چون کوه با تمکین و مغز پر جواهر، دانا، دوربین و سنجیده گوی بود، مرد خدایی، که گویا وجودش آهنربا داشت. زود در بین خاص و عام، به‌ویژه اهل ادب و علم نام بر آورد و عزیز همه اطراف و اکناف وطن ما گشت.

چند نکته را دربارهٔ بعضی از خدمات‌های و شخصیت ناتکرار ایشان متذکر می‌شوم:

۱. با کوشش او پایه‌های مستحکم مناسبات دیپلماتی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی میان دو کشور استوار گشت.

۲. هیچ چاره‌بینی فرهنگی نبود که شبستری در آن شرکت نورزیده باشد. در اکثر تدابیر سیاسی، جشن‌های دولتی، کنفرانس و همایش‌های علمی و فرهنگی سخنرانی می‌کرد.

۳. با تلاش این مرد خردپیشه و فرهنگ پرور در داخل کتابخانه ملی تاجیکستان کتابخانه رودکی باز شد که در برگیرنده حتی هزار جلد کتاب بسا پرازش برای تاجیکان است که از سوی دولت ایران ارمغان شده است. این کتابخانه را می‌توان چراغستان معرفت و محبت در دل تاجیکان بر شمرد. چنین کتابخانه‌های دوستی در چند شهر دیگر هم افتتاح گشت.

۴. در یادواره کمال در تبریز شاهد سخنرانی‌های جالب برادران شبستری شدم. خصوصاً برادر بزرگ، که روی معمای بازتاب آیات قرآنی در غزلیات کمال، بحث جذابی آراست. حالا هم آواز دل‌افروز و جان‌نواز این دو مرد خردمند در گوشم طنین می‌اندازد. سفر بازگشت از شیراز به دوشنبه با هواپیما درآمده با همه وداع پر محبت کرد و گفت: «من با شما — با تاجیکستانم». این عالی‌ترین نشانه و رمز مهربانی و صداقت این مرد جهان سیاست بود».

۵. اگر گویم که جناب سفیر صرف تاجیک گشته بود، شاید خطا نباشد. با لحن تاجیک، با گویش تاجیکی و با رفتار تاجیکی به مردم تاجیکستان برخورد می‌کرد که خیلی دلکش و گوارا بود.

۶. سیاستمداری موردشناس و باریک‌بین بود. سخن را بی‌جا به کار نمی‌برد. به فرهنگیان و دانشمندان خاصاً ارج می‌گذاشت. اهل علم و ادب به نیکی یادش می‌کنند. در صحبت‌ها نیز یادش می‌کنیم و می‌گوییم، شبستری سفیر دل‌ها بود و سفیر دل‌ها خواهد ماند.

برای شبستری پیوندگر دل‌ها و دیده‌ها و ملت‌ها و دولت‌ها آنچه تاجیکان هنگام برداشتن دست به دعا و نیایش برای عزیز جان خویش می‌خواهند، تن صحت، خاطر جمع و دل بی‌غم تمنا می‌کنم و می‌افزایم:

همچون چراغی مهر عجب شعله افکنی
 از رفتگان به خیر تو را یاد می‌کنم
 فرتوت گشته است زمان و زمین ما
 دستم به زیر، که این کهنه رباط آباد می‌کنم
 از صحبت عجیب مگوی حیات بی‌زوال
 هر گه دل هم زین خوب من شاد می‌کنم
 گه مژده‌ها بدهی ز ایران به ملک من
 گه کاخ‌های سوخته دل باد می‌کنم
 ای باغبان سیاست، تو زنده باد
 من کشور وفایی را بنیاد می‌کنم

فرهنگ پرور

روشن رحمانی

بنده به علی اشرف مجتهد شبستری برای آن مهر بستم که او از صمیم قلب به مردم تاجیک دل بسته بود. میان ایرانی و تاجیک تفاوتی نمی گذاشت. هم فرهنگ چند هزار ساله نیاکان و هم فرهنگ معاصر مردمان ایرانی تبار را برای کلیه هم‌زبانانی که در سراسر جهان بسر می‌برند، یگانه و واحد می‌حسابد. اقتدار و نیرومندی دولت را در انسجام و یک پارچه‌گی هم‌زبانان و هم‌فرهنگان می‌دید. از واژه‌های ناب گویش به قول وی «شیرین تاجیکی» که در آثار رودکی، فردوسی، مولوی و صدها دیگر خواننده و در گفت‌وگوی تاجیکان می‌شنید، به وجد می‌آمد. با اشخاص گوناگون حرفه و اخورده، حرف خویشاوندی آنان را با مردم ایران از زبانشان شنیده، شاد می‌گشت. برای دیدار فرهنگیان کهنسال و رنجور به خانه‌ها و بیمارستان‌ها می‌رفت و ایشان را چون برادر و بستگان خود می‌دانست. شبستری خود را تاجیک و تاجیکان را ایرانی می‌شمرد و فرصت می‌یافت که با همه هم‌صحبت شود. به زمین دل هم‌نشینان تخم محبت می‌کاشت تا روزی به‌صورت نهال اندر آید و در باغ فرهنگی ایران زمین میوه‌ها تازه‌ای به بار آورد.

اگرچه مردی سیاستمدار بود، اما اغلب وقت خویش را صرف کارهای فرهنگی می‌کرد. نه تنها در اکثر محفل‌های فرهنگی شرکت می‌کرد، بلکه گاه‌گاهی اهل سخن را دعوت نموده، محفل ادبی می‌آراست.

به حقیقت زندگی ما با دیده دقت می‌نگریست و بعضاً در مواردی آن اظهار نظر می‌کرد و می‌گفت: «در سال اولی که بنده در شهر زیبای دوشنبه بودم، هیچ گدا را ندیدم. باری از کنار باغ مرکزی می‌گذشتم، پیر زنی دیدم که چیزهای خرد و ریزه می‌فروخت. برای بچه‌ام چیزی خریدم و باقی پول را نگرفتم که برایش مدد شود. این پیر زن از دنبالم چندین قدم آمد و پول را برایم برگرداند و گفت این من گدا نیستم. من هر چند اظهار کردم که می‌دانم که پول ناچیزی است، هدیه‌ای به شماست؛ او برایم گفت که من به شما چیزی فروختم برای این در پیش خدا در آن دنیا جواب می‌گویم. همین پولی که به عوض مال من دادید، بس است.»

شبستری این نکته را با محبت به یاد آورد، نگرانش را از گرفتاری تاجیکستان به بحران شدید اقتصادی پس از جنگ داخلی ابراز داشته، ضمناً تأکید نمود: «جنگ بی معنی، اگرچه تاجیکان سربلند و هنردوست را دل‌شکسته ساخت، ولی خوشبختانه در دل اغلب مردم شعله فرهنگ پسندی خاموش نگردیده است. از خدا امید دارم که زودتر بحران اقتصادی بر طرف شود و مردم عزیز تاجیکستان به روزگار آسودگی و خرمی برسند.»

او همچون هر کتاب یا معلومات تازه‌ای که از فرهنگ هم‌زبانان افغانستانش پیدا می‌کرد در دسترس روشنفکران ما قرار می‌داد.

تا استقلال جمهوری تاجیکستان یگان مردم‌شناسی ایرانی وارد دیار ما نشده، سنت‌ها و فرهنگ مردم ما را مورد تحقیق قرار نداده است. یا بر عکس هیچ محقق تاجیک به ایران سفر نکرده، فولکلور و رسم و آیین‌های هم‌نژادان خویش را نیاموخته است.

بنده باری این نکته را به شبستری یادآوری نکرد. از جمله گفتم که ما در طول چند هزار سال تاریخ، زبان، ادبیات و فرهنگ مشترک داریم. پژوهشگران داخلی و خارجی تا حدی اشتراکات بسیار مسائل تاریخی و فرهنگی را بررسی کرده‌اند، ولی چرا ما تا امروز فرهنگ فارسی‌زبانان را مشترکاً نمی‌آموزیم؟ در ایران از

فولکلور تاجیکان در دهه‌های قبل هیچ مجموعه به دست چاپ نرسیده است. در تاجیکستان از فولکلور ایرانیان فقط مجموعه نمونه‌های فولکلور ایران (۱۹۶۳) و کتاب کوچک افسانه‌ها با نام گل خندان (۱۹۶۹) منتشر شده است و بس. صدها اثر شفاهی را که ورد زبان مردم است و خطر نابودی تهدیدشان می‌کند هر چه زودتر در نوارها ضبط کنیم و از مرگ نجات بدهیم. زیرا هم‌زمان با فوت هر داننده سنت‌های مردمی چندین آثار ارزشمند به خاک می‌رود. از این جهت به منظور برقراری رابطه فولکلورشناسان هر دو کشور تهیه برنامه‌های مشترک گسترده و انجام اقدامات عملی در این جاده ضروری است.

بنده با بهانه کنفرانس‌ها به ایران سفر می‌کردم و از جناب سفیر خواهش می‌نمودم که ویزای مرا بیشتر بدهند تا از کتابخانه‌ها استفاده برم، با اهل پژوهش ملاقات کنم و به روستاها میان مردم رفته آثار شفاهی را گرد آورم.

در نتیجه این مسافرت‌ها با مردم‌شناسان و فولکلورشناسان معروف انجوی شیرازی، صادق همایونی، علی بلوکباشی، پناهی سمنانی، میرشکوهی، محسن میهن‌دوست، جمشید صداقت‌کیش، و فاضلان و فرهنگ‌دوستانی چون علی‌اصغر شعردوست، عباس خاقانی، بهمن حمیدی، فریدون جنیدی، سیروس خسروی، مهرباب اکبریان، رضا مرادی، محمد باری و بیژن اصلانی آشنا شدم و همکاری‌ها کردم.

یک لحظه مؤثر از پیش نظرم دور نمی‌گردد. اینجانب مشغول پژوهش افسانه‌های مردم پارسی‌گوی هستم. ولی آنچه طی چند سفر گردآوری و مطالعه کردم برای ابراز اندیشه جدی علمی بسنده نبود. بارها نزد شبستری رفتم و از ریاست دانشگاه ملی تاجیکستان نامه آوردم که مرا جهت تحقیق عمیق‌تر موضوع رساله علمی‌ام برای دو سه ماه به ایران بفرستند. به نام بنده از جانب مؤسسه‌های علمی ایران (از جمله دانشگاه تهران) پاسخی نمی‌رسید. سفیر محترم نیز می‌گفت همین که فرصت مناسب پیدا شد من برایت ویزای بیشتر می‌دهم. بالاخره ماه

فوریه سال ۱۹۵۵ در یک گروه دانشجویی تاجیک ما چند تن از محققان را هم با یک هواپیمایی که به دوشنبه یاری بشردوستانه آورده بود به تهران گسیل کردند. قبل از سوار شدن به هواپیما شبستری به دانشجویان راه سفید آرزو نموده، چنین عرض مطلب کرد: «حدوداً هزار سال پیش ابوعلی سینای جوان از بخارای شریف به ایران رفت و سراپا عمرش را وقف ترویج علم و معرفت به نفع بنی بشر کرد. از شما بوعلی‌های آینده امیدوارم که در این راه به پدر بزرگ خود تقلید کنید و هر لحظه را غنیمت شمرده، وقتتان را بیهوده مگذرانید، فقط دانش آموزید».

از این سخنان لبریز از محبت و نصیحت سفیر ارجمند خوشم آمد. واقعاً وی مرا نیز برای فراگرفتن و آموختن فرهنگ هم‌زبانان می‌گسیلاند.

این‌که همین دستگیری معنوی شبستری موجب گشت که بنده پس از کنفرانس‌ها به منازل دوستان فرهنگ پرورم رفته و با رهنمایی ایشان رهسپار کرج، اراک، خمین، شیراز، کرمان، یزد، نیشابور و روستاهای بسیاری گشتم.

نتیجه همین تلاش بود که «از نوک خمیر و فطیر گویان» مجموعه شوقیات (افسانه) را با روش علمی، با گفتار عامیانه فارسی حاضر به چاپ کردم. گاهی تلفظ برخی از واژگان عامیانه را نمی‌فهمیدم. شبستری فرصت پیدا می‌کرد و گوش به نوار می‌داد و تلفظ درست آن واژه‌ها را می‌گفت. این مجموعه پس از بازگشت ایشان به تهران تحت عنوان شوقیات (افسانه‌های فارسی و مهارت یک افسانه‌پرداز ایرانی) در دوشنبه زیر نظر مجتهد شبستری و رجب امان‌اف انتشار یافت.

اخیراً با اهتمام کیای جعفری — رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان در ۲۸-۲۷ اکتبر ۱۹۹۸ در دوشنبه سمینار بین‌المللی «وضع کنونی فولکلور کشورهای فارسی‌زبان» دایر گردید، که ادامه کوشش‌ها و تلاش‌های کیای شبستری در این جاده خیر است.

نخستین سفیر

اصغر جان فدا

جمهوری تاجیکستان در شرایط سخت بحرانی اقتصادی و جنگ داخلی صاحب استقلال گردید. هر روز اخبار وحشت‌انگیز جنگ و مسرت‌آمیزی نیز در بین روشنفکران و مردم ساده پخش می‌گردید. مسرت‌آمیز آن بود که پس از پاشیده شدن نظام شوروی طلسم ۷۰ ساله شکسته و پرده آهنین در سرحدات تاجیکستان دریده شد. زبان و کلام تدریجاً آزاد گردید و رو به بهبودی نهاد.

دانشمندان و نویسندگان و اندیشمندان فرهنگستان علوم جمهوری به عرصه جدید ایران‌شناسی گام نهادند. رفت و آمد و بازدیدها متقابل دانشمندان از ایران و تاجیکستان رو به توسعه نهاد. دیری نگذشت فهمیدیم که جمهوری اسلامی ایران نخستین سفیر خود را با سرپرستی جناب علی‌اشرف مجتهد شبستری به تاجیکستان اعزام داشته است.

انستیتوی شرق‌شناسی که فعلاً به عنوان انستیتوی میراث خطی آکادمی علوم جمهوری می‌باشد، این امر خیر را چون یک واقعه تاریخی استقبال نمود. هر چند روابط فرهنگی ایران و تاجیکستان در گذشته به کلی گسسته نشده بود، ولی این کجا و آن کجا.

روزی آقای جوهره‌بیک نذری، رئیس انستیتوی مذکور، اطلاع داد که فردا سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران استاد شبستری به انستیتوی ما تشریف خواهند آورد.

فردا همه کارمندان با شوق وافر منتظر این بازدید بودیم. ساعت ده صبح شبستری با سه نفر همکاران تشریف فرما شده و با ما شناسایی به عمل آورده، سپس از ذخیره دست نویس ها دیدار کرد. وی زمان سخنرانی کوتاهش فرمود: جمهوری اسلامی ایران حاضر است در زمینه فرهنگی و علمی با شما همکاری نموده و هر گونه مشکلات و کمبودهای موجود را به قدر امکان بر طرف نماید و همکاری های فرهنگی را هر چه بیشتر توسعه بخشیم.

من در شخصیت این آدم نجیب و شریف متحیرم و در واقع تعجب وار است که در مدت کوتاه با چه وسیله توانست در دل هر یک فرد تاجیک، عالم و عامی، پیر و جوان تخم مهر و محبت بکارد. در هر گردهمایی ها چون صحبت از کشور ایران برود، حتماً از شبستری سخن در میان است. همه با یک حسیات عمیق از نیکوی های او سخن به میان می آورند: همه شبستری نمی شوند، او مرد یگانه بود، ایشان اصلاً تاجیک بود و هكذا.

آری، همگان مطلع اند که شبستری در حق مردم تاجیک چه قدر نیکی هایی انجام داد. در آن روزها شرایط تاجیکستان خیلی آشفته بود و بعضی از سفارتخانه ها چون امریکا از تاجیکستان بیرون رفتند. اغراق نیست که اگر بگوییم که شبستری نه این که از جا نجنبید بلکه به قله های آسمان خراش پامیر سفر کرده، بین گروه های متخاصم تبلیغات صلح و آشتی می برد. این شخص بدون خوف و ترس که مردم خون همدیگر را می ریختند، آن ها را به صلح و آشتی دعوت می نمود.

من از جانب آقای شبستری خاطره های بی اندازه فراموش ناشدنی دارم که هیچ وقت زده نمی شوند. به ابتکار او سال ۱۹۹۴ در تهران کنفرانس استادان ایران شناسی و زبان و ادبیات کشورهای مشترک المنافع و قفقاز برگزار گردیده بود و بنده با سایر دانشمندان تاجیک در این انجمن شرکت کردم. زیارت ایران که آرزوی

دیدن من بود، جامهٔ عمل پوشید. ناگفته نماند که آرزوی دیدن تبریز داشتم، متأسفانه عملی نشد، اما «تاریشه در آب است، امید ثمر هست».

از خداوند متعال استدعا دارم این شخص باذکات و انسان دوست را در پناه خود حفظ نماید. شبستری در هر کجاست و هر مکانی که داشته باشد، به تندرستی و موفقیت تام کارهای خود را انجام دهد. این است آرزوی حقیقی من.

سفر به یغنا ب درّه

سیف الدین میرزا زاده

مرا اتفاق افتاده است که با کیای شبستری بارها ملاقات کنم و هم سفر باشم که همه دلپسند و خاطر نشین بودند.

باری استاد فرمود: «می خواهم با چشم خود منظره های دلفریب و افسانوی یغنا ب را ببینم، با مردم این سرزمین تاریخی از نزدیک شناس شوم. ایشان به زبان یغنا بی — سغدی گفت و گو کند و من گوش فرادهم».

تا قدم رنجه نمودن سفیر خرد و بزرگ در مسجد گرد آمده بودند. حتی از دیگر ده ها نیز مردم زیادی حضور داشتند. همین که خود رو ما به دوآبه رسید، همه به پیشواز برآمدند. شبستری با همه پرس و پاس می کرد. مردم باور نداشتند که سفیر کبیر یک دولت بزرگ به روستای دور افتاده نظر ناگیر و راه های پر جنگ و خاک تشریف می آورد. ضمن صحبت شبستری چنین اندیشه ها را به زبان آورد: «من امروز از دیدار شما — اولاد نیاکانمان — سغدیان که تا حال زبان بابایی را حفظ کرده اید، بسا شادم من هم یغنا بی ام ولی زبان یغنا بی را نمی دانم. محض شما و دیار دست نارس شما بود که زبان یغنا بی — سغدی، رسم و آیین ها عرف و عادت نیاکان خوش نام و سربلند خویش را از همه بلاها و آفت ها نگاه داشته و درست تصمیم گرفتید که همیشه نگاهداری خواهید کرد. اگر شمار شما — یغنا بیان امروز اندک است، اما قوم بزرگ تاریخی به شمار می رود».

یکشنبه، ۲۶ سپتامبر سال ۱۹۹۵. ما با سروری کیای شبستری رهسپار سرزمین خوش باد و هوای یغنا ب شدیدیم. پس از چاشت به ده انزاب رسیدیم. ما را رئیس یغنا ب درّه خواجه محمدرحیم اصیل الدین استقبال کرد و در خانه خویش پذیرایی نمود. از روی عادت من مهمان‌ها را یک یک معرفی کردم. خواجه محمدرحیم از قدم رنجه فرمودن سفیر کبیر شاد و فرهمند شده، از جا برخاسته نزد شبستری رفت و او را به آغوش گرفته، خیر مقدم گفت. سفیر نخست از روزگار و معیشت مردم پرس و جو کرد. بعداً از رئیس سؤال نمود که واژه «انزاب» را توضیح بدهند. رئیس گفت: «انزاب» اصلاً «انزاو» است که از دو واژه «ان» و «زاب» ترکیب یافته است. معنی «ان» هزار و معنی «زاب» درّه است. یعنی هزار درّه.

چون هر دقیقه غنیمت و مقصد ما دیدن برخی از دهات یغنا ب بود، از رئیس خواهش کردیم، ما را راهنمایی کند. تا جایی که راه ماشین گرد است. همراه رویم. رئیس رضایت داد. خودرو قدقدی یغنا ب رود با راه‌های مارپیچ آهسته آهسته حرکت می‌کرد. بالاخره از دور نخستین روستای یغنا ب نمودار گردید. ده مرغیب. مرد و زن سرگرم کار. مردها با برزگاوها خرمن می‌کوفتند و زن‌ها برای زمستان سوزش واری ذخیره می‌کردند.

استاد شبستری با مردم در سر کارشان گرم و جوشان صحبت می‌کرد، سپس به خانه‌های سنگین درآمد و ساختمان آن‌ها را با دقت از نظر گذراند. چون ما باید به دوشنبه بر می‌گشتیم، دیگر نمی‌توانستیم، از دیگر ده‌ها یغنا ب دیدن به عمل آوریم. از این رو پس گشتیم. به انزاب آمدیم. رئیس از مهمانان خواهش کرد که یک پیاله‌گی چای بنوشند، سپس اجازه سفر را می‌دهد. دیگر علاج نداشتیم. پس از خوراک پیشین و نوشیدن چای به حولی برآمدیم. پس به شبستری گفت: «شما که به سرزمین نیاکان خود سغدیان تشریف فرمودید، باید از روی عرف و عادت ایشان نیز آگاه شوید و آن همه را به جا آورید».

شبستری در جواب گفت: «به فکر همه‌اش را نباشد هم، بیشتر گفته‌های شما را به جا آوردیم».

رئیس به خنده فرمود: «شما — کو به جا آوردید، ما به جا نیاوردیم. یک آیین سغدیان را به جا می‌آوریم و پس به شما اجازه سفر می‌دهیم». در همین دم همسر رئیس بقچه در دست از خانه بیرون آمده، نزد مهمانان در پهلوی رئیس ایستاد و به او اشاره کرد، که بقچه را باز کند. رئیس بقچه را باز نمود. در آن جامه، طاقی و میان‌بند بود. رئیس جامه و طاقه را به سفیر پوشانده، میانش را با رومال بست و گفت: «این است رسم نیاکان ما و شما — سغدیان».

سفیر خندید و گفت: «هیچ عادت سغدیان از یاد ما نرفته است». شبستری هم با حاجی محمدرحیم یک قرآن مجید ارمغان کرد.

اینچنین سفیر به رسم هدیه برای کودکان روستا پوشاک آورده بود، که به ایشان یک یک اهدا می‌کرد و می‌گفت: «نصیب کند، پوشید، روزهای نیک بینید».

پس به مردم ده و خانواده رئیس خداحافظی کرده، روانه پایتخت شدیم. از ملاقات‌ها و سفرهایی که با شبستری داشتم، دریافتم که مردی است فاضل، هنرپیشه، عالی‌خدمت، فروتن، خوش‌گفتار و نیکوکار.

هنگامی که چهرهٔ پر نور شبستری پیش نگاه می‌آید، این بیت ناخودآگاه به یاد می‌رسد:

رو نیکی کن که دهر نیکی داند
 او نیکی را از نیکوان نستاند
 مال از همه ماند، از تو هم خواهد ماند
 آن به که به جای مال نیکی ماند

آری، شبستری فردی بسا نکوکار بود و هست. از این لحاظ نام او را بیشتر مردم تاجیکستان می‌دانند و به خیر یادش می‌کنند. حتی بعضی‌ها به احترام پاک‌سرشتی و نیکوکاری سفیر کبیر فرزندان خویش را «شبستری» نام گذاشته‌اند. این شهادتی گویا بر آن است که شبستری شخصیت تاریخی و فراموش‌نشدنی است.

دها و دهش دارد و مردمی...

یزدان فررجبی

در باره خدمت شایسته تاریخی و شخصیت استاد علی اشرف مجتهد شبستری، نخست سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، چیزی نوشتن و در خور ستایش با کلام سنگین و صفحه رنگین کاری است مشکل. خود شکوه و عظمت باز شدن در نمایندگی سیاسی ایران در پاره دور افتاده ایران شهر و آن هم پس از پنج صد سال جدایی و فراق، موضوعی است شایان سگالش و تأمل تا جایی که می توان تصوّر کرد، تحقق این آرزو شیرین و «دست سوز» تاریخی را صدها نسل ایرانیان شرقی چشم به انتظار بودند. اما جبر تاریخی و قهر اغیار امکانیت نمی داد، همچنین آرزو برآورده شود. سرانجام عنایت و لطف خداوندی بر ما این لحظه سرنوشت ساز تاریخی را فراهم آورد. و چه خوش روزی و فرح بخش ایامی که نخست سفیر با دانش و بینش تابناک، با نکومحاسن فردی و شخصیتی نجیب، بیشتر از آن چه از یک نماینده سیاسی خارجی انتظارش می رفت، قلب های مردم تاجیکستان و عاشقان و شیفتگان پهنه ایران بزرگ را تأثیر نمود. به نظر اینجانب آغاز کار سفارت ایران با سروری کیای شبستری و برخورد ایشان با مردم تاجیک را به صحنه دیدار گمشدگان عزیز می توان تشبیه داد که پس از جدایی و فراق طولانی دو خلق از هم گسسته زنجیر تاریخی ایران ذکر کرد. فکر می کنیم، چنین احساس والا و نجیب نیز در وجود سفیر کبیر و یکایک کارمندان سفارت در آن روزها طغیان کرده باشد.

من با کشورهای پایین فرهنگیان، با آنانی که در آتش جدایی‌های ایران بزرگ با فرهنگ‌داری ارزش جهانی بریان و نالان بودند و از ناخودآگاهی‌های برخی از «متکبران علم و فرهنگ» سیلی‌های فراوان نیز خوردند، از نزدیک آشنا هستم و در مابین همین «تعصب قهر فردی» بر کارها و عملکردهای سفارت ایران هم می‌گرفتم. اما کیای سفیر کبیر با شیوه‌ای جلوه احساسات ما را با دعوت به عقل و تأمل می‌گرفت و همیشه از گفته‌ام پشیمان می‌شوم. و از این جا بود که به گران‌سنگ و بردباری سفیر اطمینان حاصل نمودم و به صداقتش در برابر مردم تاجیک باور پیدا کردم و به عزم راسخش شیفته و واله گردیدم.

طبیعی است که در ایام حکومت شوروی شعار «تاریخ و تمدن ایران بدون ایران و ایرانی» بر قلمرو و علم و فرهنگ ما حاکم بود. فرهنگ واقعی و یگان ایرانی مطابق به مرزبندی‌های «دیروزی» ناپدار سیاسی سده اخیر به فرهنگ آذربایجانی، قزاقی، ازبکی و ترکمن و افغانی و تاجیک قسمت گردیده، بزرگ‌ترین علم و ادب فارس به خودی و بیگانه تبدیل شده بودند و عامه‌های مسلح با جهان‌بینی‌ها سرخ و سفید بسان جوجه‌های تازه از تخم بیرون آمده، هر چیز و همه چیز را از خود و تنها از خویشان می‌شمردند و به جان فرهنگ و تمدن ایرانی در افتاده بودند. فرهنگ ایران به فرهنگ و تاریخ «زحمتکشان سوسیالیستی» و به فرهنگ و تاریخ «کاپیتالیستی» جدا شده بود.

هدف از این رجوع تاریخی آن است که تاجیکان شوروی سابق تنها قومی بودند که هم‌زمان با قرار گرفتن در برابر آماج تهاجم فرهنگی کمونیستی بیگانه به تاخت و تاز و غارتگری پان‌ترکیسم بر میراث پر بار تاریخشان نیز دچار گردیدند. یعنی تاجیکان آسیای میانه، یا مرکزی، آخرین گردان محافظ فرهنگی ایران در این خطه از دست رفته و فراموش شده، بودند که در محاصره یغماگران میراث مشترک می‌جنگیدند و از خود و از گذشته خویش دلیرانه حمایت می‌نمودند.

و کیای شبستری را به سرلشکر گردانی شبیه می‌توان کرد که در لحظه نوین

سرنوشت‌ساز، زمانی که لشکر تاجیک در مقابل ترکت‌نژادی جدید ایام عاجز و ناتوان مانده بود به یاری رسید و ما برای چنین یاری و نعمت از پروردگار مَنان سپاسگزاریم و خدمت این افسر عرصه سیاست و فرهنگ را ارج خواهیم گذاشت. ما تو را با نورخورشید و باران رحمت حق تشبیه نکرده‌ایم اما چه بسا حقیقتی است که در این روزگاران، وقتی که شوره بر ریشه نخل کهنسال فرهنگی ایران در این منطقه هجوم آورد و تگرگ برگ‌های سبز شاخصارانش را می‌زند. او را پیام آور نور و باران سرسبز دیگر باره فرهنگمان نخوانیم.

کیای شبستری را ما سفیر فرهنگی خویش خواهیم خواند و در تصوّر ما چون یک چهره فرهنگی خواهد ماند.

دلآوری فردی و شهامت شخصی شبستری و کارمندان سفارت ایران را باید ستود. فعالیت‌های ایشان را در فاصله سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۱ می‌توان از کارنامه‌های برجسته دیپلماتی ایرانی در کشوری جنگ‌زده و عاری از هر گونه امنیّت فردی و مصونیت دیپلماتیک دانست. زمانی که اکثریّت کل دیپلمات‌های خارجی مقیم دوشنبه با عجله سفارتخانه‌ها را تعطیل نمودند و به پایتخت‌های کشورهای همسایه فرار می‌کردند، سفیر کبیر مأموریت همه روزه خویش را با متانت و بردباری انجام می‌داد و در سفارتخانه ایران بر روی مردم باز بود. دشمنان توطئه چینی می‌کردند و در انتظار بسته شدن در سفارت ایران نشسته بودند. در مورد سفارت ایران در آن ایام، صدقاً همین را می‌توان گفت که به آن اقشار مختلف جامعه تاجیکستان و به خصوص اهل فرهنگ نیاز مبرم داشتند. بدین دلیل هم، اگر گوئیم که سفارتخانه به یک فرهنگستان سترگ، مرکز پوشش و جوشش مداوم فرهنگی تبدیل یافته بود، اشتباه نخواهد شد. و این حقیقت برای کسانی که حتی یکی مرتبه به سفارت مراجعت نموده‌اند، ثابت گردیده است. و شاید هم از برکات رهبری خردمندانه شبستری بود که سفارتخانه ایران در دوشنبه، تنها نمایندگی سیاسی کشور خارجی بود که بیش از اداره امور سیاسی - دیپلماتی، به کانون جوشان و خروشان فرهنگی شباهت داشت.

یقین دارم، اگرچه به بر شمردن صفات و خدمات کیای شبستری بنشینیم، یکی از صد آن‌ها را ذکر و توصیف نمی‌توانیم کرد. حالا هم که به پایان یافتن مأموریت ایشان در تاجیکستان چند سال می‌گذرد و فشار اقتصادی پیکره فرهنگ را در این سرزمین دارد هم می‌سوزاند. تاجیکستان و تاجیکستانیان، خاصه قشر فرهنگی به اینچنین رادمردی که در راه بست و توسعه فرهنگ ایرانی اسلامی دل به کار داشت، بیش از هر وقت دیگر نیازمند شدید احساس می‌کند. امروز اکثر فرهیختگان تاجیک بر این عقیده‌اند که جای نخست سفیر در تاجیکستان خالی است.

در درازای شانزده سال کار در بخش نشر ادبیات صادرات انتشارات آوازه‌دار «عرفان» نخستین روزی بود که مهمانی داشتیم، از ایران. در زمان پرستوریکای کارباجویی جمهوری اسلامی ایران در پایان نمایشگاه بین‌المللی کتاب مسکو، نخست نمایشگاه کتاب چاپی خویش را در باکو، هنگام بازگشت، سرراهی برگزار می‌سازد، اما آن‌گاه تصمیم گرفته می‌شود که هم‌زمان، برای آموختن سطح توجه و علاقه و مطالبات تاجیکان نسبت به کتاب‌های چاپی ایران نیز نمایش آزمایشی در دوشنبه دایر گردد. و کیای زکریا طرزمی به صفت نماینده ایران برای مذاکره با مقامات تاجیک به تاجیکستان می‌آید. رؤسای آن زمان کمیته نشر و طبع هم، به خاطر آن که نشان دهد که از نشر کتاب به الفبای فارسی ایشان بی‌بهره نیستند و در این رشته نه کمتر از ایرانیان می‌باشند، مهمانان را به کیلومتری نهم خیابان صدرالدین عینی، ۲۲۶ می‌فرستند. مهمان ما اظهار داشت که فردا به باکو برگشتنی است و در مدت اقامتش در دوشنبه، امکان تماشای شهر را نیافته است. و چه نیکو خواهد بود اگر ایشان را راه بلد باشیم. آن روز مهمان با شتاب تمام از موزه تاریخی و کشورشناسی، موزه اتنوگرافی و فروشگاه مرکز و بازار برکت دیدن کرد و خسته و بی‌حال به مهمانسرای «تاجیکستان» برگشت. با این امید که خدا خواسته باشد در نوروز سال ۱۹۹۰ به دیدار هم خواهیم رسید، مهمان را در کنار در مهمان‌سرا وداع کردم. اما به بخت بد ما تاجیکان، آن بهمن ماه خونین رؤیای مرا هم در جمع

آرزوهای دیگران سیلاب‌سان با خود برد و نوروز در آن سال چندین سال دیگر بر روال خویش نیامد و از کنار خانه تاجیک رد شده و رفت...

بالاخره، نمایش نامبرده کتاب‌ها در تالار کاخ بنیاد فرهنگی تاجیکستان صورت گرفت و تاجیکان «کتاب‌تشنه» به آن هجوم آورده، اما سیراب نشدند. چرا که وضع مالی ایشان دیگر نه آن بود که قبل از فروپاشی شوروی داشتند و زمان هم نه آن بود که مردم به فکر کتاب باشند. اما هر چه بود یا نبود، ایرانیان برای نخست علاقه و توجه تاجیکان را پس کردند و ارزش کتاب را در این خطه دریافتند.

هر آنچه را که در بدل دو ساعت در این نمایشگاه برایم گذشت و مشاهده کرده بودم به آقای طرزمی نوشتم و این مکتوب به اضافه توصیه‌های ایشان به عنوان سفارت ایران در دوشنبه، در یکی از شماره‌های هفته نامه کیهان هوایی چاپ شد. نوامبر سال ۱۹۹۲ سفارتخانه جمهوری اسلامی ایران به طور رسمی در نبش کوچه تهران و بخارا افتتاح شد. اما ایام دیگر به کام ما نبود که جایی در چنین محفل‌ها داشته باشیم. اوضاع سیاسی هم یک فاجعه وحشتناک را پیش‌گویی می‌کرد و این فاجعه ملی در وهله او سر سبز فرهنگیان را لمس کرد.

بهمن ماه سال ۱۹۹۲، با وجود تیرگی اوضاع سیاسی کشور، سخن از برگزاری جشن بزرگ نوروز به ابتکار شادروان مقصود اکرام — شهردار پراوازه دوشنبه و مشارکت یک هیئت سیرشمار مهمانان بلندپایه ایرانی در آن بر سر زبان‌ها افتاد. این نوید فرح‌زا، باشندگان پایتخت و شهروندان تاجیکستان را به هیجان آورده بود و از برگزاری جشن پرشکوه مزدگانی می‌داد، که تاجیکان نظیرش را ندیده بودند. نزدیکی‌های ظهر بود. روان‌شاد اسماعیل همراه بخارایی، مدیر بخش نمونه‌خوانی، به نزد تلفن دعوت‌م کرد. پشت خط شخصی بدون آن که خود را معرفی کند، به لهجه فارسی اطلاع داد که جزو مهمانان نوروزی کیای طرزمی هم هست و ایشان سال پیش، به هنگام گشودن سفارتخانه شرکت ورزیده و پس از آن که پیدایتان

نکرده، پیغامی برای شما گذاشته بود. حال که ایشان به دوشنبه نرسیده، می‌خواهم پیغام را برایتان... اما الاً بالله از این بابت به نامبرده چیزی مگوئید. نهایت مکتوب رسید، ولی به دیدار دوست مشرف نشدم. دو روز قبل از برپایی نوروز رسانه‌ها اطلاع دادند که به سبب آن‌که هیئت ایرانی به هماهنگی قبلی با مسئولان تاجیکستان به کشور آمده‌اند، با امر رئیس پارلمانتیک وقت اجازه فرود به هواپیمای ایران در فرودگاه دوشنبه داده نشد و مهمانان پس از چند چرخش بر فضای سبز شهر، مجدداً به ایران بازگشته‌اند. با امر یک نابخرد جشن به حزن و اندوه مبدل شد. با وجود این‌که در مکتوب «زود رسیده» به من توصیه شده بود که سریعاً به حضور کیای شبستری رسیده و حتی دوست زکریای طرزمی بودنم را هم، بی‌دغدغه خاطر به ایشان اشاره کنم، دلیلی برای این کار نیافتم و همین‌طور سفیر را از نزدیک نمی‌شناختم.

ماه سپتامبر سال ۱۹۹۴، هم‌زمان با سومین سال استقلال تاجیکستان هزارمین سال سرایش شاهنامه همایش گسترده علمی دانشمندان ایران، هند و تاجیکستان برگزار شد و اینجانب با عده‌ای از مهمانان آشنا هم‌گشتم. جلسه پایان جشن باشکوه شاهنامه در تالار تئاتر عینی برپا شد و در پایان آن اعلان نمودند که سفارت ایران برای مهمانان داخلی و خارجی ضیافت شام می‌دهد. با این وعده، که شب ما را نیز در مهمانسرا نگاه خواهند داشت (در پایتخت شبگردی بود) به ضیافت شام رفتیم. همان جا کنار در تالار مهمانان را برای نخستین بار با سفیر کبیر ملاقات کردیم. ایشان متوجه تکلم من شد و گفتند: «در دوشنبه خوش می‌گذرد؟»، دکتر کیای رحمانی به یاری رسید و ضرورتی به شرح و بیان نمایند. شبستری به گوشه‌ای از تالار اشاره کرد و بدان با سفیر کبیر مشرف شدیم.

چند روز بعد از گسیل مهمانان جشن، یکی از دوستان به من اطلاع داد که سفیر ساعت چهار بعد از ظهر روز فلان تو را خواسته. در ساعت مقرر کیای شبستری اینجانب را پذیرفته، در باب همکاری من بعد فرهنگی صحبت آراست و

ضمناً اشاره نمود: «ما از اداره و مؤسسه‌های مختلف نامه‌ای به خط فارسی دریافت نموده‌ایم که به دست یکی نوشته شده‌اند. تعجب نمودیم که در تاجیکستان مگر افرادی یک دست در خط فارسی وجود دارند؟ حالا معلوم شد که منشی این مکتوب‌ها، رساله، کتاب شما بودید... حتی به کمیته امداد خمینی^(ه) هم، چند عرضی به خط شما وارد شده است».

خلاصه از من خواسته شد که در هفته چهار روز بعد از ظهر آمده با یک تن از کارمندان سفارت در مقابله کردن متون تحریر شده بر هر دو الفبا، طی یک ساعت همکاری کنم. بعضی روزها این کارمند به هنگام نمونه و مقابله خوانی چرت می‌زد و من نا علاج بودم با همان صدای یکنواخت خود هر دو متن را مقابله نمایم. روزی مطلب را به عرض ایشان رساندم و خواهش کردم که کار را در خانه انجام دهم، بهتر خواهد بود، زیرا اداره‌های مربوطه از «آستانه سفارت را آخورچه کردند» به شبهه خواهند افتاد و حتی نه تنها ناراحتی، بلکه می‌تواند مصیبتی برایم ایجا نماید. این پیشنهاد به مرد هوشمند و زکی جا افتاد...

متوجه شدم که فرهنگ زیادی در تکاپوی به فارسی تهیه کردن نوشته‌هایشان افتاده و رو به من می‌آورند و سیل پیشنهاد کنندگان «مطلب به فارسی» در افزایش است. قبل از سفر کیای ولایتی وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران به تاجیکستان، سفیر از من خواهش نمود که دوست با اعتمادی پیدا کرده، فیش و فهرست کتابخانه رودکی وابسته به سفارت جمهوری اسلامی ایران را آماده سازم. همراه روان‌شاد سبزعلی مراد در طی سه ماه سرد سال ۱۹۵۵ در اندرون بنای یخزده کاخ وحدت بیش از هفت و نیم هزار جلد از مجموعه ده هزار جلد کتاب را به دو الفبا تهیه ساخته و آن‌ها را به یکی از تالارهای کتابخانه ملی فردوسی انتقال دادیم. در تالار قفل نداشت. حال را به طور فوری به اطلاع سفیر رساندیم. کیای شبستری چهره گرمی داشت، در بیننده این تصوّر را همیشه زنده می‌ساخت که گویی زمان همیشه این چنین است نقاب جدیت به رخ کشیده نمی‌تواند. یک دوره

دیدم که ابروی آن سفیر کبیر غیر انتظار گره به هم بست، اما همانا با تبسم گفت: «هیچ کسی نشده». گفتم: «چطور هیچ کسی نشده که از میان آن همه کتاب یکی بهتر از دیگری، ما یکی را بر نداشته‌ایم و دیگران مفت سیصد کتاب را برده باشند؟ شما که از زبان من تعبیر «مغولی کردید» یعنی به زور و بی‌شرمانه چیزی را تصاحب شدن را شنیده‌ای و بنده هم، از سفارت تنها چیزی که «مغولی» می‌کردم کتاب بود...» گفت: «نه مگر کسی به شما منع کرده بود؟ امکانتی را فراهم آورده بودم؟ رو در واسی بگویند که چه کتابی را برده‌اید؟ گفتم: «سازمان یونسکو سال ۲۰۰۶ تصمیم گرفته است جشن ولادت حکیم نصیرالدین طوسی را برگزار نماید. من هم به خاطر تهیه متن کتاب تنسوق‌نامه ایلخانی او با الفبای سیریلیک با درخواست موسی دینار شایف - رئیس پژوهشگاه فلسفه و حقوق فرهنگستان بدون اجازه برداشتم و پس از انجام کار، آن را به کتابخانه رودکی بازپس خواهم داد». گفت: «شانس خوب را از دست دادید، ولی از این که یک بخش کتاب‌ها را برده‌اند، ناراحت نباشید، بگذار، حتی پانصد اندیشه را هم برده باشند». آشکار بود که هدف سفیر انس دادن مردم تاجیک به کتاب فارسی است.

تقریباً نیم سال در ایران اقامت کردم و خاطره‌های فراموش ناشدنی هم داریم و از یادم نمی‌رود آن شامی که از هواپیما مشهد - دوشنبه در فرودگاه بارانی دوشنبه پایین آمدم. باران سیل آسا می‌بارید و غبار غم و افسردگی چهره شهر عزیز را گرفته بود. از سالن انتظار بیرون آمدم، مأمور مرزبانی روسیه در برابرمان قد علم کرد، کوجه‌ها خلوت و تاریک، گویا در دشتی فرود آمدم: خنک، خالی، بی‌نور... ماشین کرایه به‌ندرت پیدا می‌شود، قیمت آسمان کف می‌خواهد. نگران می‌شوم. چه باید کرد؟ به ناگاه ماشین خدمت سفیر در رو به رویم توقف می‌کند و شریف‌جان شوخی «کته زن» به قول خودش از داخل ماشین جانب‌مان دست می‌فشانند. چهار نفر «اعیان» سوی ماشین می‌شتابند. یک نفر دیگر هم به زور میانمان جای می‌گیرد. راننده جانب‌مان شانه می‌تکاند. از جا کنده می‌شوم:

شریف‌جان اگر جای خالی در باردان داری، همین طوری کتاب‌ها را با مگنیتافان بگیری. در زیر بار تر می‌شود... شریف‌جان سست از پشته فرمان می‌جهد و کیسه کتاب و مگنیتافان را بر می‌دارد و می‌گوید: «اگر آن عالم پر رویی نمی‌نشست، شما را به منزل می‌رساندم... چرا این قدر کتاب را برداشته‌اید؟ خدا را شکر، که شیر بچه‌ها در این شام در این دور و بر به نظر نمی‌رسند، و گرنه، شاید به توبره شما با چشم دیگری نگاه می‌کردند... تبسم ملیحی در لبانش گل می‌کرد.

صبح به منظور آوردن کتاب‌ها به سفارت رفتیم. مجبور بودم قصه شام را برای چند مأمور و کارمند تعریف کنم. بالاخره یکی باور کرد و من خود را به نزد انباردار رساندم. انباردار متوجه شد که من می‌خواهم کتاب‌ها را قسم قسم ببرم، راضی نشد. گفت: «نه، بابا. این جور نمی‌شود مگر از سفیر ماشین بخواهیم». هنگامی که ما مشغول رد و بدل مطالب بودیم، کیای شبستری هم به صحن حولی سفارت آمده و نزد ما رسیده است. قامت بلند موزون و یک کمی خمیده سالار، از عقب صدای سفیر بلند می‌شود که به لهجه به قول خودش تاجیکی: «سفر به خیر. می‌گویند رجبی از ایران کتاب زیادی "مغولی" کرده است». شریف‌جان و انباردار می‌خندند. سفیر اضافه می‌کند: «شریف‌جان شام دیروز تعریف می‌کرد که دیشب، دیدگان در فرودگاه کوله‌بار و کارتن و قوطی‌ها را زیادی داشتند و ترس از شیر بچه‌ها دوشنبه به دل راه نمی‌داده، اما آقای رجبی که جز توبره کتاب، باری نداشته است، نگران بود». انباردار به میان درآمده و سفیر با آرزوی دیدار قریب الوقوع، شریف‌جان را به خدمت من گمارد. چنین برخورد سفیر کبیر یک کشوری خارجی با یک نفر شهروند کشور دیگر در کدام گوشه دنیا دیده شده است؟ آن را تنها میان افراد یک کشور آن هم بر طبق روابط دوستی و روال آشنایی و الفت می‌توان انتظار داشت.

در روز تعیین شده به حضور ایشان رسیدیم. پس از سلام و احوالپرسی پاسی منتظر ماندیم که البته سفیر سؤال می‌کند. چه سؤالی و من چه جوابی باید دهم؟. اما غیر چشم‌داشتم آن مرد گران‌مایه مقدمه‌ای راجع به آثار ناگوار پس از انقلاب،

دسیسه‌های خارجیان در دشت ترکمن و بلوچستان و کردستان و خوزستان، هشت سال جنگ تحمیلی و غیره، شاید بدین منظور که من از دیده‌هایم در ایران برداشتی من آری ارائه نموده و خاطرات نیک نداشته باشم، داشت. سؤال اول: «ایران را چه گونه یافتید؟ — بود. در سفر طولانی خود بیش از آنچه برای یک خارجی امکان داشت، استفاده نمودم. همان‌گونه که در خیابان مادری تهران قدم زدم، در تنگ کوچه‌ها و پشت دروازه و زلفین زنجیرهای یزد داغ و تفسان آشنا، نشان پای خویش را گذاشتم. در مسیر راه‌های لطف‌آباد به مشهد، تهران به کرج و شهریار، تهران به آمل به بابل و بابلسر. تهران، قم به کاشان و باغ فین و تپه سیل، به دغدغه خاطرات و توکل به پروردگار و عنایت‌های رضا مرادی غیاث‌آبادی فرهنگی که با هیچ توصیف نیک و نیکویش را نمی‌توانم ستود، میان مردم بودم و دوستان فراوانی را ملاقات کردم. مهمان یک خانواده شریف ایل چهارلنگ بختیاری که از بهبهان دوردست به تهران آمده بودند، شدم. آنچه جای شگفت بود، این بود که ایرانیان نیز نه کمتر از ما، گذشته را فراموش کرده‌اند و در کوچه‌های تاریخی خود ره گم می‌زنند. اما، با همه نقص و کمال، ایران باز هم بزرگ و نمونه است برای آسیای میانه. و بزرگ فردوسی بی‌خود نغمه شده است که:

همه جای ایران سرای من است

چو نیک و بدش از برای من است

و ما در هر کجا، که باشیم آن نیک و بدش را به مژگان دیده و نقد جان پذیراییم. ایران نه تنها رمز حیثیت یا موجودیت ماست، بلکه اصل موجودیت ماست. ایران شناسنامه ماست در این دنیای بیکران.

خلاصه، من هر چه گفتم، باز هم باور دارم که زبان بیان بزرگی و معظم‌های ایران و سپاسم را به شخص کیای شبستری نداشتم و ندارم. سفیر کبیر از کار گران‌سنگم در گاهنامه مردم گیاه به حیث دبیر مسئول نیز اطلاع داشت و کمکی هم به گاهنامه می‌کرد که جای سپاس و تذکر است. و در رابطه به گاهنامه، مسئله

حساس جمع‌آوری آثار ادبیات شفاهی نیز مورد توجه آسیای مرکزی در مدد نظیر ایشان قرار گرفت. شاید آقای شبستری می‌خواست میزان آسیب دیدن عقیده‌ها و باورهای مسلمانان را که طی هفتاد سال تحت ضربات همه روزه ایدئولوژی کمونیستی قرار داشت، مشخص نماید. ما هم در نوبت خود دائماً از علاقه و محبت مردم تاجیک به بزرگان دین، به خصوص حضرت علی^(ع)، بی‌بی فاطمه زهرا، امام حسن و دیگران قصّه می‌کردیم. خصوصاً دکتر روشن رحمانی طرح‌هایی جهت گردآوری، تدوین، آموزش و چاپ مجموعه‌هایی از ادبیات شفاهی تاجیکان، خاصه نقاط آسیب پذیرترین مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان پیشنهاد می‌کرد. بالاخره، سفیر کبیر برای آغاز کار به ما دعای راه داد.

ما هم دست به کار شدیم و یکی به جانب کوه بلند و دیگری به سوی شهر عظیم روان گردیدیم. من دو سفر به گوشه‌ای از کوهسار گمنام تاجیک در ازبکستان انجام دادم. چقدر مشکل است گره‌های از هم پاره شده.. وضع اجتماعی و حوصله روحیه مردم نه به گونه دوره شوروی. اما با وجود دشواری‌های فراوان این دو سفر میدانی ثمره‌ای هم به بار آوردند و بیش از بیست نوار با مواد مختلف اصل از نمونه‌های ادبیات شفاهی، نیایش‌ها مردمی، نام‌های جغرافیایی بزرگ و کوچک به دست آمد. بی‌گمان، دامنه طرح ما خیلی فراخ بود و در وهله نخست مسئله گردآوری مواد مهم‌تر از بقیه امور بود. اما تداوم این کار مبالغ فراوان و دست برداشتن از دیگر کارها رسمی و غیر رسمی را تقاضا می‌کرد. کیای شبستری هم با درک وضع ما را وادار به شتاب نمی‌کرد. و هر دفعه و همیشه، حتی به هنگام ملاقات تصادفی در خیابان‌های شهر ماشین را توقف داده، از جریان کار بازنویسی یا عمر دیگری سؤال می‌کرد. تلاش‌های ما به ثمر نرسیده و سفیر تاجیکستان ترک کرد. در مجلس ضیافت یا شام گسیل سفیر با وجود داشتن دعوت‌نامه رسمی قصداً شرکت نکردم و با کیای شبستری وداع نمودم. اما احساس کردم و مطمئن هم شدم که در سفارت به روی ما تا زمان مأموریت سفیر کبیر باز

نخواهد شد و همین‌طور واقع هم گردید. از همین لحاظ خدمات این مرد خردپیشه و عالی‌قدر را در برگزاری محافل علمی و فرهنگی و سخنرانی‌هایش را در چنین تدابیر باید ستود. شرکت او در مجامع عملی، جشن‌ها و همایش‌ها شکوه تازه‌ای به آن‌ها می‌بخشید. سفارت ایران را در یک سخن نمی‌توان فقط نمایندگان سیاسی کشور خارجی در تاجیکستان دانست، بلکه چنان‌که در بالا اشاره شد، کاخ فرهنگی ایران و حتی خانه امید روشنفکران تاجیک می‌توان عنوان کرد.

چون مردم فراوانی به سفارت مراجعت می‌کردند و سفیر کبیر هر یک را با نظر خاصی و با مهربانی استقبال می‌نمود، ما بعضاً با شوخی سفارتخانه ایران را شهرداری دوم دوشنبه می‌نامیدیم و کیای شبستری را شهردار. واقعاً هم برخی از مردم در ازای مراجعه به اداره‌های مربوط شهرداری یا کشوری درخواست و نامه‌هایشان را به عنوان سفارت ایران پیشنهاد می‌کردند و شاید همین امر سبب شد، که در پایان ماه‌ها مأموریت شبستری نظام دیگر پذیرایی از مراجعین وضع گشت و آن تا اندازه‌ای اهل فرهنگ را که بسان خانه خویش به سفارت «درآ و برا» می‌کرد، شگفت‌زده ساخت. ما متوجه شده بودیم که در مورد محبت و دلبستگی مردم به شخص شبستری و پیرامون فعالیت سفارت ایران آوازه‌های مغرضانه هم می‌پراکند.

یکی از نیکوترین خصلتی که شاید ارثی خاندان دارای سابقه ادبی عرفان پروری شبستری‌ها بوده باشد که در وجود این آزادمرد تجلی می‌نمود، ارزش گذاشتن به کتاب است. او همه‌گونه کتابی را حتی کتابخانه مغرضانه مؤلفان شوروی و خارجی را هم قدر می‌نهاد و تعصب به اندیشه و افکار مؤلف و دیگران نمی‌ورزید.

به رغم محدودیت رفت و آمد که مقام‌های ازبک در مرزها از استعمار تحویل گرفتن خویش بر علیه شهروندان تاجیکستان، به‌خصوص تاجیکان زاده در ازبکستان وضع کرده بودند، ما با هر طریق خود را برای رسیدن به پدر و مادر خویش و بستگان با تحمل هزاران تحقیر و اهانت مسافرت می‌نمودیم. دو سفر

میدانی هم، گویا به طور غیر قانونی صورت گرفته بود. مأمورین گمرک جمهوری همسایه هر برگ کاغذ مسافران را از زیر ذره‌بین می‌گذرانند و هر نواری را ضبط می‌کردند. هر مسافری که قصد پیاده شدن در ایستگاه‌های داخلی خاک ازبکستان داشت، باید برای گول زدن مأمورین این ایستگاه‌های استان سغد در شمال تاجیکستان بلیط می‌خرید. سفرهای میدانی، مردم محصور در میان کوه‌ها سر به فلک و دور افتاده از شهر دوشنبه و سفارت ایران راجع به شخصیت سفیر کبیر صحبت کرده و از من درخواست می‌نمودند که برای به دست آوردن کتابی از آثار گرانبهای بزرگانی چون امام غزالی، عین‌القضات همدانی، هادی سبزواری، نصیرالدین طوسی، علامه اقبال لاهوری و سایر ارباب علم عجم میانجیگری کنم. کیای شبستری با نظر داشت مناسبات بی‌رویه مأموران ازبک، این خواهش عده‌ای از باشندگان شهر سبز را به آینده نامعلوم عقب می‌نهد، ولی این امید که روزی این همه مناسبات خشونت‌آمیز میان شهروندان کشورهای منطقه و مأموران حکومت‌های تازه استقلال یافته سرانجام به پایان می‌رسد و ما به کارهای آدمی و معمولی خود رسیدگی می‌توانیم کرد و نیت‌های نیک خویش را برآورده خواهیم ساخت، در قلبمان همیشه روشن است. یاد گرامی سفیر کبیر همیشه در خاطره‌ها باقی خواهد بود و همان گونه که در بالا اشاره شد به عنوان سروش فرهنگ راجع به او می‌توان گفت:

دها و دهش دارد و مردمی

سروشی است در صورت آدمی

چون عیار رنگ زر

تورد علی بای بابا

تاجیکستان صاحب استقلال گردید و در دوشنبه شهر، جمهوری اسلامی ایران سفارت خویش را افتتاح نمود و کیای شبستری به حیث سفیر به کار پرداخت. از نخستین روزها به اقشار مختلف مردم ارتباط برقرار نموده و او را در غم و شادی مردم شریک دیدیم. یک مثال می‌آورم. روزنامه‌نگار و عکاس ورزیده محی‌الدین عالم‌پور را سیحہ کاران به قتل رسانیدند، شبستری در تشیع جنازه او شرکت داشت. این‌گونه اقامت نجیب سفیر مهر و محبت مردم را نسبت به وی افزون می‌کرد.

با مدد سفیر کتاب‌های جدید به طبع رسید، روزنامه و مجله‌های از نشر مانده دوباره احیا می‌گردیدند.

در این ایام وضع چاپ مجله علم و حیات به تدریج ناگوار گشت. این حالت کارمندان نشریه را ناراحت می‌نمود و نهایت ما تصمیم گرفتیم که مجله را تا فراهم گشتن شرایط مساعد ببندیم.

این دم اندیشه‌ای به سر آمد. به کیای شبستری با نامه مراجعت نمودیم و همین‌طور هم کردیم. اینک متن آن نامه: «به جناب علی‌اشرف شبستری سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران. ما در سیمای شما و جمله کارمندان سفارت جمهوری اسلامی ایران برادران هم‌زبان، هم‌خون و هم‌دین را می‌بینیم و از سرنوشت مشترک

خویش افتخار داریم. خدمات شما را در راه گسترش روابط اقتصادی و فرهنگی و پیوستن رشته‌های گسسته تمدن نیاکان، نادیده گرفتن گناهی است عظیم.

از این رو ما کارمندان مجله علم و حیات اهل سفارت و در شخص شما اتمام مردم شریف سرزمین برادر را به شرف فرارسی عید سعید قربان و ایام مبارک حج اکبر شادباش گفته، برایتان از درگاه پروردگار آسایش دنیا و آخرت را تمنا داریم. در عین حال عرض می‌داریم که مجله علم و حیات بعد از هفتاد سال دور ماندن دین اسلام از نظرها، نخستین بار ترجمه و تفسیر قرآن مجید را به صورت اندرون مجله منتظم به چاپ می‌رساند. ولی وضع نابسامان اقتصادی، بالا رفتن قیمت‌ها و تهیه شدن هزینه ما را وادار نموده که از پنج چهار حصه ارزش هر نسخه مجله را از حساب اداره بپردازیم، تا هواداران و شیفتگان کلام ربانی از نشر قرآن بی نصیب نمانند. بنابراین به شما روی نیاز آورده، خواهش داریم که در این کار خیر از مجله پشتیبانی کنید و ان شاء الله ما نیز از جانب خویش در ترغیب و تشویق اقدامات سفارت در امر توصیه و تحکیم روابط فرهنگی، اقتصادی و تجارت دو کشور برادر کوشش زیاد به خرج خواهیم داد:

همت بلند دار که نزد خدا و خلق

باشد به قدر همت تو اعتبار تو

با کمال احترام و عرض سپاس توردی علی بای بابا — سردبیر مجله علم و حیات، ۲۹ می سال ۱۹۹۳».

بنده را سفیر به حضور پذیرفت و نامه را با دقت مطالعه نمود و سر برداشته با لطف دلنواز به من رو آورده، گفت: «هیچ گپ نی، جناب بای بابا، مدد می‌کنیم، امروز تاجیکستان در حالت نا مناسب قرار دارد. ان شاء الله در آینده این کشور سر سبز قامت راست می‌کند و سر سبزتر می‌گردد».

صحبت ما قریب نیم ساعت طول کشید، بنده بار نخست با چنین دیپلماتی دانا و دوراندیش همدمی داشتم. او کیای سالاروند — مسئول فرهنگی سفارت را فرمود

که کار ما را شتاب بخشد و همین‌طور هم شد. سه شماره مجله با یارمندی سفارت منتشر گشت. ما هم علاقه‌مندان مجله را این‌گونه آگاه نمودیم. «این شماره به مدد سفارت جمهوری اسلامی ایران به طبع رسید». از این مرآت دوستان خوانندگان مجله اظهار ممنونیت کردند.

همین طریق رابطه مجله با سفارت ناگسستی گشت. نشریه در نوبت خود بسیار مقاله‌ها راجع به علم و فرهنگ ایران معاصر به چاپ رسانید.

نهایت محبت خدمت سفیر کبیر پایان نپذیرفت. حین گسیل وی بنده گفتم:
 «از رفتن شما هم خرسند و هم غمگینم، به میهن و نزد اهل بیت می‌روید، خوب است ولی بعد از رفتن شما حال مجله علم و حیات چه می‌شده باشد؟»
 او با تبسم اظهار کرد: «تشکر، ما پشتیبان یکدیگریم. ان‌شاءالله علم و حیات بر حیات خواهد ماند».

علی‌اشرف شبستری دل بزرگ دارد. بنیان سخنان پر گهرش و فعالیت پر ثمرش ورد زبان مردم کشور ماست. کاش دیگران هم چنین دل بزرگ داشتند. عبدالقادر بیدل می‌فرماید:

کاملان در خاکساری قدر پیدا می‌کنند
 چون عیار رنگ زر، کز خاک می‌گردد فزون

تاجیک و ایرانی و افغان چرا؟

افضل شاه شادی

خوشبختی مردمان فارسی زبان در آن است که برادران پریشان گشته در پایان قرن بیستم به دیدار همدیگر از سده‌ها جدایی و تفرقه رسیدند. ایرانیان به زیارت مزار آدم‌الشعرا ابو عبدالله رودکی آمدند و تاجیکان به دیدن آرامگاه حکیم طوس ابوالقاسم فردوسی رفتند. و برای این‌گونه آدم شده‌ها را سازمان دادن آدمی باید، فضل و خدمتی باید، عقل و درایتی باید.

به بخت تاجیکان و تاجیکستان کسی آمد که از روزهای نخست او را همه چون تاجیک پذیرفتند. پندار، گفتارش و رفتارش تاجیکی بود و اگر تاجیکستانی گپی، سخنی، گفتنی داشتند، بی‌پروا گفتند. او همه را خوش پذیرایی کرد و خوش پاسخ داد. از اولین روزهای تشریف فرمودنش به دوشنبه مهمان هر خاندانی شد که خواندش به مهمانی، ولی در جایی مهمانش نگفتند بلکه چون برادری جانی و صاحب‌خانه داشتند. این فرد همه مونس و عزیز سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان جناب علی‌اشرف مجتهد شبستری بود. سفارتخانه موقتی کوچک بنا دارای حیاط نه چندان بزرگ و نه چندان آبادی بود. اندر خیابان رودکی. اما سفیر محترم با بزرگی خاک‌سارانه، با خصلت‌های حمیده با آداب و فراست پسندیده چون خضر فرخ‌پی این مکان را شکوه و حشمت بی‌نظیر بخشید، چون وارد آن سفارتخانه رفته و آب زده و آزاد می‌شدید، می‌پنداشتی ایران آنجاست.

و اگر گزارم به خیابان رودکی بود، حتماً خودرو را روبه‌روی سفارتخانه می‌داشتم و به آنجا سر می‌زدم تا پیام و درود گویم به آن مرد شریف. از آن کس به من چیزی لازم نبود. می‌خواستم بینمش تا تمام روز به شرافت دیوار نکویش شادان گردم. چنین یک فروغی داشت چهره ایشان. استاد شبستری ندیده و یا به زیارتش نرسیده گذشته رفتن ناخوب بود. زیرا او از کسانی است که در روز خوش و ناخوشی تان همراه شما هستند.

پسر بزرگم شادان نابهنگام از عالم گذشت. استاد شبستری نه چون سفیر کبیر، بلکه چون برادر پهلوی من قرار داشت. کیای کیانوش و دوستم شهاب‌الدین فرخ‌یار را نیز همراه آورده بود. پس چه گونه کسی اینچنین انسان را خبر نگیرد؟ چون به خدمت او نرسید؟ با همدیگر در تماس بودیم و هر معرکه‌ای که داشتم به شبستری نمی‌گذشت و هر نشستی که در سفارتخانه دایر می‌شد مرا در ردیف دیگر هنرمندان و فرهنگیان پیغام می‌کرد و به مهمانی که از ایران به دوشنبه قدم رنجه می‌کردند، مرا به عنوان «آوازهای سنت» می‌شناسند و ما با هر ایرانی تازه آمده آشنا و نزدیک می‌گشتیم. خدا کند که هر تاجیک هر افغان هر ایرانی مانند شبستری باشد. همه مونس و شرافت این رادمرد به آرزوی دیرینه‌ام رسیدم. آرمانم این بود که ایران را بخدمت، به زیارت مزارهای بزرگ روم و به میوه ساده‌زیستی امام خمینی^(ره) چشم تعمق دوزم و آرامگاه او را بوسه زنم. به مرادم رسیدم و در سر مزار و دخمه بزرگان عجم چون فردوسی، عطار، خیام، سعدی، حافظ، کمال و شهریار از سروده‌هایشان زمزمه کردم. آرزو شکن شدم و برای این از سفیر محترم سپاس گزارم.

آرزوی دیگر من این است که میان ایران، افغانستان و تاجیکستان مویی تفرقه و جدایی نباشد، چون برادران جانی بی‌میانجی، بی‌ترجمان معامله و گفت‌وگو می‌کنیم. پس نبایستی از هم دور و جدا باشیم. بلکه تاجیک و ایرانی و افغانی

بخش یکم: افزونگر آبروی ایران ۲۱۳

بایستی مانند انگشتان یک دست به رنگ یک مشت شویم و آن‌گاه از هیچ دشمنی
نمی‌هراسیم و شکست نمی‌خوریم و مثل کوه خارا در برابر طوفان‌ها و جریان‌های
زمان و زمین پابرجا و مقاوم می‌ایستیم:

تاجیک و ایرانی و افغان چرا
ما درین دنیا، که از یک گوهریم

بخش دوم

درد بیداری

رباعیات

تقدیم به آقای علی اشرف مجتهد شبستری

عسکر حکیم

خوشحال دلی که سوی دل در سفر است
دلی جستی و در ملک خدا در به در است
دیوار زدن میان دل‌ها چه هنر
دیوار شکسته در گشادن هنر است

آنی، که به سختی آید آسان نرود
امکان رود از دست که ایمان نرود
عشقی که به دهر زنده جانم دارد
به شیر نیامدست و با جان نرود

سر چشمه کجایی و تو کجا می‌جویی
نه اصل صدا، عکس صدا می‌جویی
گر نقص و کمال سال از خورشید است
پس نقص و کمال ما چرا می‌جویی؟

سرمایه عمرم دل آگاه من است
آگاه دلیم جلال و هم جاه من است
دنبال روی راه من آسان نیست
راهی که برد به آسمان راه من است

دعای روشنایی

رحمت نذری

جوانمردی که در بنیاد پاک خویش
جوانمردی پری پارسا را داشت
به ختلان از پی میر کبیر آمد
به گور او نماز مردمی بگذاشت
به سوی یاد جاویدان به زانوزد
جبین سود بر خاک فراموشی
نیا شاهای دیرین و نیاکان را
شنید از گوش محراب خاموشی
تراوید آسمان آسمان از دیدگان او
لبانش از تب و تاب دعا جوشید
به کف از آبخار آفتاب ناب
نگاهی تشنه اش آب دعا نوشید
وجودش در سجود زندگی لرزید
به سوی خود خدا را خواند از گردون

به سوی سرزمین بی‌پناه زار
خدای غم‌زدا را خواند از گردون
دعای روشنائی در دل گرمش
زمان تاربارانی و برنایی
به مهر آفتاب جان امضاراز
نهاد از مهر پیشانی نورانی

سرود مهر ایران

تقدیم به استاد شبستری

حیات نعمت سمرقندی

ملک ایران، ملک مردان بزرگ
سرزمین مرد مردان بزرگ
با همه امید و آرمان بزرگ
ملک ایران، مهر یزدان بزرگ
زی جلای نور ایمان بزرگ
از سمرقند عزیز قند تو
از زمین جاویدان پیوند تو
آمدم سوی تو چون فرزند تو
ملک ایران، مهر یزدان بزرگ
شب چراغ ظلمت ستان بزرگ
مرغ بختم، بال پروازش شدی
همدل و هم کیش هم سازش شدی
هم زبان، هم ریشه، هم رزمش شدی
ملک ایران، مهر یزدان بزرگ

در دلم خورشید رخشان بزرگ
 جام جم این ساغر خِیام تو
 از می وحدت لبالب جام تو
 بر وارود می برم پیغام تو
 ملک ایران، مهر یزدان بزرگ
 زی مکان شعر و دستان بزرگ
 دشمنت را سی و دو دندان بشکنی
 حلقه‌های بند پنهان بشکنی
 نخل نحس از بیخ چندان بشکنی
 ملک ایران، مهر یزدان بزرگ
 ناخدای موج عمان بزرگ
 نیک آمد دور نو میدان نو
 بخت جاوید آورد اولاد نو
 نقش تو آرا دهد بهزاد نو
 ملک ایران، مهر یزدان بزرگ
 مَهر دست عهد و پیمان بزرگ

اینچنین

علی محمد خراسانی

کشت و درودن اینچنین، زحمت و کار اینچنین
قیمت و اعتبار را جان به نثار اینچنین
نخل محبت و وفا در دل اگر نمو کند
قد کشد و بر آورد، رنج و برار اینچنین
لحن فریبی دوستان از در گوش دور به
داند سبحة یک به یک، حق بی شمار اینچنین
تا دل و دیده راه گیر، در دل و دیده خانه کن
همره یار اینچنین، روز شمار اینچنین
باد صبا و غنچه‌ها، بلبل و سار اینچنین
کاش همیشه بشکفد چشم بهار اینچنین
آب روان جوی‌ها با نظر خرد نگر
دست سخا گشاده کن بر گل و خار اینچنین
جلوه یک دمی مجوی، چشمک برق جست و جست؟
باش چو مهر خاوران، شعله بیار اینچنین

باد گلریز بهاران یاد باد

سیف‌الدین کریم‌زاده توده‌ای

در سفارت هست دو آواز منند
یک علی‌اشرف، دگر سالاروند
آن علی‌اشرف بود بر ما سفیر
همچو صبح صالحان روشن ضمیر
راست بین و راستگو و راستکار
چشمه صاف روان در مرغزار
آن علی‌اشرف که جان آدم است
هر چه گویم توصیفش کم است
هست چون دودمان راستان
او سزاوار است بر صد داستان
وان دگر سالاروند ارجمند
خادم فرهنگ از شاه بلند
دل‌شناس و دل‌نواز و دل‌فروز
دشمن ظلمت بود جویای روز

هر دو ایرانشهر را ارزنده‌اند
خالق ارض و سما را بنده‌اند
تا علی اشرق و هم سالاروند
داشته دمسازها سه سال و چند
ده توده^۱ سینه خود باز کرد
خلق مهماندار های ساز کرد
بودیم اندر مکتب و محراب‌هاش
هم مزار معروف دوست خداهش
خواند خواجه نظر فاضل کبیر
بود ما را تا به بیگانه دلیزیر
خان نهاد و از سر صدق و صفا
دل نهاده بر چکامه، بر نوا
از خمینی گه غزل خواندیم ما
خیره اندر قدرتش ماندیم ما
گه ز فردوسی فردوس آشیان
گه ز سعدی گلستان بی خزان
گه ز بلخی عاشق مست خدا
گه ز جای دوستدار کبریا
گه ز حافظ آن زبان علم غیب
شاه معنی‌ها بود بی شک و ریب

۱. توده، روستایی است در وادی حصار.

یادها کردیم و دلشادان شدیم
عاشق سرگشته ایران شدیم
حق گزاران را ثنا گفتیم ما
رازهای خویش نهفتیم ما
جان نثار همدگر گشتیم ما
عهد یاری هیچ نشکستیم ما
«یاد باد آن روزگاران یاد باد»^۱
باد گلزار بهاران یاد باد
ای خدا، از قادر بی منتها
بی شریک و بی نیاز و بی فنا
این عزیزان مرا پاینده دار
خانواده شان آکنده دار
مهرشان در قبل ها گلشن نما
یادشان در قرن ها گلخن نما

۱. مصرع از حافظ است.

بی شما من هیچ هستم، هیچ

شهری بانو

لحظه‌ای کز عالم وحشت به تنگ آیم
می‌گزارم جانب دنیای رؤیاهای
می‌کنم احساس خوشحالی که داریم
چون شما داریم عزیزانی در این دنیا
لحظه‌ای که خرم در جوهر اصلم
در شما یابم نشان رفتگانم را
بنگرم بگذشته از بین هزاران آتش
پاکدامی سیاوش زبانم را
من که از اصل شمایم چون زیم تنها
غم زده در این ره تاریک و پیچاپیچ
در میان ازدحام دهر دردآلود
به شما من هیچ هستم، هیچ هستم، هیچ
ذره‌ای گر خلقت فرزانه‌ام باشد
من ورا از عصمت تهمنه بگرفتم
آن قدر سهراب‌های من اگر کشتند
لیک دل را از جهان کینه بگریختم

غنچه‌ای از مرز بوستان شمایم من
از نسیم گرم ایران گل کند جانم
در میان خاکیان پرگناه امروز
چون ملائک من شما را پاک می‌دانم

ساقی نامه یا چکامه وحدت

اهدا به استاد علی اشرف مجتهد شبستری

فرزانه

بیاساقی، آب گوارا بریز
بریز آب، نور اهورا بریز
چو پیغام آمد ز مولای ما
ز پنهان صبا کرد پیدای ما
چنین گفت آن نای نالان ما
«به هم خوش خور، ز خراسان ما»
چو بر گوش جان بانگ توحید رفت
به رگ های تاک آب خورشید رفت
بریشم زن ای ای مطرب شوخ شنگ
به ساز خودی یا به ساز فرنگ
گدایان همه خسروانی نواز
چو شه پر شهامت چو حق بی نیاز
زنان درگذشته ز سودای خود
ز بازار بر چیده کالای خود

ز نو آتش افروز منزل شوند
 مریبی طفلان کامل شوند
 خدا رحمت آور به قوم فقیر
 که نه جام باهم باشدش نه حصیر
 به فکر غذا چاکر غیر شد
 چوسگ پاسبان در غیر شد
 و یا گلخنی شد بر گرمابه‌ها
 فرورفت در کفک مغزابه‌ها
 بشد اندر افرنگ گردونه کش
 و یا بنده‌ای در دیار حبش
 خدا رحمت آور که آواره‌ایم
 تو یکتای و ما دو صد پاره‌ایم
 به هر سوروانیم لب پر گزاف
 به جایی نیایم از اختلاف
 بیا ای که خونت بنالد ز پوست
 از آن می که راز نظامی در اوست
 «مپندار، ای خواجه نیک پی
 که از می را هست مقصود می»
 بنوشیم می ناب و معنا شویم
 ز صورت برآییم و حی الله شویم
 خدا گوئیم و رو کنیم بر بشر
 که بر دیدنم آر چشمی دگر
 نه چشمی که بیند نقاب مرا
 به سایه کشد آفتاب مرا

نه چشمی که از مایه آگاه نیست
به اسرار جان‌ها و راه نیست
نه قلبی که عاشق به نام من است
ولی بی‌خبر از کلام من است
بقا نیست در رحمت و لعنتش
گرانی کند مهر با منتش
بیاور دل و چشم معنی‌گزین
مراد من آن سان که هستیم بین
بیا ساقی ای کاسه‌گردان ما
بریز آب در ریشه جان ما
به جای می‌آب بقایم بده
ازین مرده رنگی صدایم بده
چو ساقی می‌بزم بی‌باده را
ره آموز مستان بی‌جاده را
عروجی در این بزم بی‌می‌کنیم
بیا هفت وادی جان‌طی‌کنیم
بیا روح سبز بهاران شویم
در این مرز ناشسته باران شویم
بیا وصل گویم در چپ و راست
که بر قوم بشکسته این مومیاست
بیا جان و دل پاکشوی می‌کنیم
به نور محبت وضو می‌کنیم
سلامی به بلخ و بخارا و طوس
سلامی به هر روح خورشید بوس

سلامی به خوارزم و هند و هرات
 سلامی به محراب و شمع نجات
 ز تبریز، از جایگاه نیانا
 به مژگان بیاوردهام توتیا
 سلامی به انجم، سلامی به ماه
 سلامی به هر قاصد خیرخواه
 به پیشانی ملت بی ضیا
 طلوع دگر کن فری آریا
 بمان ساقی ای رند گردون خرام
 که اسرار جم خوانم از خط جام
 می پارسی ریز در جام جم
 بکن میوه‌هایی ز باغ ارم
 چو افلیسون است این چو مه در حجاب
 شکرخند چون بچه آفتاب
 سر شاخ لامی فروزانفر است
 نه افلیسون است این، گل آذر است
 من از باغ سغدی ثمر خورده‌ام
 بلی آفتاب و قمر خورده‌ام
 مگر طیر قدسم آواز کرد
 که طیاره آهنگ شیراز کرد
 دلم پر پرک زد، قفس تنگ شد
 سیاهی صد ساله صد رنگ شد
 درختان شیراز چون نخل طور
 تجلی بریزند و گلبرگ نور

ز هر کوچه می خوانم آواز عشق
به هر لوحه می بینم اعجاز عشق
اگر غنچه لب وا کند گوید: عشق
وگر برگ نجوا کند گوید: عشق
بنازم ز طالع فرخنده فال
که با خواجه دارم نصیب وصال
نفس بر نفس بوی جان می شمم
من از خاک او آسمان می شمم
نه خاک است این کیمیای بقاست
به هر کهنه زخمی که دارم دواست
بسی رستخیزی ز دریای جان
به مژگانم آورده ام ارمغان
ته کولبارم نگه کن که چیست
دل همچو آئینه یوسفی است
به رخ تو گر بوسه زد روح من
پراپر شد از ترکش اندوه من
به یاد تو پیچید اگر یاد من
فلک گفت تبریک میلاد من
به خاک تو زانو بزد جان من
سماعی نمود اشک عریان من
به بوی تو گر مست شد شامه ام
شکست از خجالت سر خامه ام
بده پاسخ این عشق گداسانه را
بزن فال تالی فرزانه را

بزن فال فردای اقوام ما
 همارا نشینان سر بام ما
 طیبی کن این قوم بیمار را
 ز جانش به خامه بکش خار را
 سلام، عندلیب چمن باخته
 ز گل رفته، ذوق سخن باخته
 دلی پر ز اسرار و لب دوخته
 هوس یخ زده، آرزو سوخته
 مبارک که بر خانه باز آمدی
 به تظہیر نو نماز آمدی
 گر از لاغری استخوان گشته‌ای
 چو من ناله آمیز جان گشته‌ای
 چنان ناله‌ها کن ز درد فراق
 که بندند فریادها اتفاق
 چمن را به گلبانگ نوزنده ساز
 از امروز پژمرده آینده ساز
 سلام ای سفیر دیار بهار
 به من کاروانی پر از گل بیار
 بمان بوی عشق آید از عطر من
 بمان چرخ اطلس شود چتر من
 بیاور به من سرمه‌ای از حجاز
 که نشنیدی از چشم بی سرمه باز
 بیا تلخکامی ما چاره کن
 دهن پر ز حرف شکرپاره کن

بشر چیست ای دوست؟ مجموع تام
که ماند ز آدم علیه السلام
بیوشم کنون اطلس شام را
طلوعی دهم صبح اندام را
خوشا، بوی وصل است در این بهار
فریبا مباد آخر انتظار
خوشا کینه داران زبان یافتند
ز تشویق شیطان امان یافتند
بده، جام جم یار آینده آر
به این دشمنان دوستگانی بیار
به ما هدیه بخشای مردم گیاه
به بزم محبت بکن افتتاح

سلسله برادری

برای سفیر کبیر ایران آقای شبستری

سراج‌الدین عاصمی

این دل سرشکسته‌ام کرد ز نو دلاوری
در دم آستان تو کشته شدم به داوری
در دهنم چو گفته نیست گوش تو نا شنفته نیست
پشت در تو بوده‌ام دعوی گری به باوری
بس که ز خود گذشته‌ای، عالمی در نوشته‌ام
پیشه تو سکندری، آیین من قلندری
سلسله‌ای به مشت توست یک طرفش به گردنم
سلسله‌ای چنین کجا؟ سلسله برادری
چهره مولوی تویی، پشت به پشت قوی تویی
«مثنوی» را نوی تویی شور و شرر بیافری
زرگر و گوهری تویی، لعل نمایی سنگ من
در محک تجارت‌م مس مرا چو زر خری
کوله به بحر داده‌ای دست نداده‌ای ولی
در همه موج بشکنی، گر نکنم شناگری

سرد منم، گرم منم، سخت منم، نرم منم
سنگ منم، آزم تویی، از دل من شرر بری
کند منم، تیز تویی، رفته چو شب‌دیز تویی
ساغر لبریز تویی، مشرب ما برابری
ترش تو را عسل کنم، ملح تو را شکر کنم
قمق خویش سر کنم بام تو را کبوتری
باغ تویی، داغ منم، کبک تویی، ساز منم
چون در نیم راغ من یک دمکک چو بنگری
نای تویی، وای منم، هوی توی، های منم
بی سر و بی پای منم، گشته مثل به سروری
در کف من چو برگ سبز از چمنی نشانه‌ای است
بوی بهار می‌کند، بوی خوش سمن بری
چشم امید سوی تو، دست من و سبوی تو
لذت گفت‌وگوی تو، شربت آب احمدی
کوه توی و من منم، خارکی در چمن منم
دیده انجمن منم، درد مرا دواگری
جرم مرا مبین، مبین، بس که تویی معین من
فرش مرا عرش ببین، دیده به چشم انوری
دیر کجا؟ زود کجا؟ حضرت داود کجا؟
نامه موجود کجا؟ خامه چو تیغ حیدری
ماه بود و ستاره او، شمس بود و سراج دین
شعله‌وری همی کند بر سر ما شبستری

درد بیداری

ظفر صوفی فرغانی

من به اندازه یک درد همی اندیشم
در سر چاره قسمت این حق بزرگ
آه، شاید که شناسد من و غم‌های مرا
فقط آن برّه که باشد به سر شانه گرگ
من به اندازه یک حسرت صد ساله
صحن ویرانه تاریخ وطن می‌پویم
من به اندازه یک رنج ز هم بگسستن
چهره زرد به خونابه غم می‌شویم
من همی خسته ز این دیده بیدار خودم
همه دم خوشتکی آن باد بیابان پس گوش
تکه شد، پاره شد آن کشور ایران بزرگ
عرصه رزم تهی گشت ز دارا و کوروش
با همه پاره، که شد کند ز این مرز کهن
کنده شد بند دلم، پاره شدم صد باره
جز به هم آمدن ملت و مرز ازلی
نیست این مشکل بیچاره بودن چاره

من که در خواب همی بنگرم ایران بزرگ
شعر دردم شده عالی یک بیماری
ای خدا، کاشکی بیداری من خواب بودی
ای خدا، کاشکی خوابم همه بود بیداری

تو سفیر کشور نور،
که به دست نازک عشق
به زمین مرده شب
گل روشنی شنانی
و پیام آشنایی،
کلمات مهربانی
به زبان ناب خورشید
تو به گوش جان رسانی.
و به تخت دل مکانت،
که پی این آرمانی،
که به هم رسد دوباره
همه پاره‌های ایران
و نژاد آریایی

بخش سوم

پیام یگانگی

ما یک روحیم اندر دو بدن

مصاحبه سفیر جمهوری اسلامی ایران جناب علی اشرف مجتهد شبستری با
خبرنگار محمد ایگم‌زاد (هفته‌نامه تاجیکستان، ۲۰ می ۱۹۹۴)

- جناب سفیر، از دیدار شما خیلی شادم. و می‌خواهم که گفت‌وگوی ما آزاد سرعت بگیرد. پیش از همه به نکته‌هایی روشنی اندازیم که دانستن آن برای خوانندگان گرامی جالب توجه است. تا زمان آمدنتان به تاجیکستان راجع به تاجیکستان و تاجیکان چه تصویری داشتید؟
- به نام خدا. تصورات من از تاجیکان و تاجیکستان به دوران نوجوانی من بر می‌گردد. در این سال‌ها من در زادگاهم تبریز در صنف ده بودم. معلم ادبیات ما را روزی به دیدار مقبره‌های کمال خجندی و کمال‌الدین بهزاد برد و در آنجا در مورد این دو بزرگوار صحبتی کرد و سپس راجع به هم‌زبانی و هم‌فرهنگی و یک حکومت داشتن ما و شما در زمان سامانیان سخن راند و متأسفانه در سیصد سال گذشته ارتباط کم شده و از زمان کمونیستی شدن تاجیکستان هیچ اطلاعی از برادرانمان و خواهرانمان نداریم. باید اشاره کنم که به طور کلی کلمه تاجیکستان تا چند سال پیش در ایران شناخته شده نبود و هنوز هم وقتی مهمانان تاجیکی به ایران و با مردم عادی صحبت می‌کنند. آن‌ها تاجیکستان را نمی‌دانند ولی همه آن‌ها سمرقند و بخارا، خجند، خوارزم، بدخشان و ختلان را خوب می‌دانند. و اشعار زیادی راجع به این‌ها خوانده‌اند علت این امر در آن

است که ارتباط ما و شما هفتاد سال قطع شده بود و آنچه در کتاب‌ها از قدیم مانده بود، نام شهرهای قدیمی و دانشمندان و شاعران این منطقه بود. اما در مورد خودم بگویم که علاقه و مهر من به کمال خجندی سبب شده بود که اطلاعات لااقل اندکی هم که راجع به تاجیکستان به دستم می‌رسید، با شیفتگی دنبال کنم. بعد از فروپاشی شوروی اخبار و اطلاعات بیشتری دریافت کردم و یکی دو تن از همکارانم که قبل از من به دوشنبه سفر داشتند، از زیست و زندگانی مردم چیزهایی گفتند که برایم باور نکردنی بود. به خصوص این‌که چقدر مردم شعردوست هستند تاجیکان و آداب و رسوم آن‌ها به ما شباهت دارد.

- بعد از آمدنتان به دوشنبه شهر، و بی‌واسطه روبه‌رو شدن با تاجیک‌ها و زندگانی تاجیکان آن‌ها آیا در تصوّرات شما دگرگونی به عمل آمد؟
- پس از آمدن به سر زمین مقدس تاجیکان آن تصوّری که از کمونیست به معنی بی‌خدا در ذهن من بود، فروریخت. چرا که دیدم اکثریت کمونیست‌های آسیای میانه، از جمله تاجیکستان (به جز شمار محدود) ملحد و بی‌خدا نیستند. حتی از بسیار کسانی که کارت عضویت حزب کمونیستی را داشتند، در همان زمان‌ها حکومت کمونیستی به طور مخفی باشد هم، طبق برخی از دستورهای دینی عمل می‌کردند، هر چند که به سبب ممنوع بودن گرایش‌های دینی اطلاعات مذهبی‌شان کم‌رنگ گشته بود. به قول یکی از استادان تاجیک «اگر بیرونمان کمونیستی شده باشد، ولی اندرونمان تاجیک و مسلمان» و یک بار دیگر به عظمت و پایداری دین عزیزمان اسلام سر تعظیم فرود آورده، علی‌رغم آن همه مذهب‌زدایی در رژیم کمونیستی باز هم مردم به اعتقاد خود پایبند ماندند. بعد از این حرف‌های معلم به یادم می‌آید که می‌گفت: «اسلام دین فطری است».

نکته دیگری که پس از آمدن بیشتر پی بردم، این است که فکر می‌کنم ۷۰ سال تحمیل زبان بیگانه سبب شده باشد که زبان مادری از بین برود، ولی این مردم

رستم‌وار جنگیدند، با یاد دادن اشعار به فرزندان‌شان زبان‌شان را حفظ کردند، اگرچه از خط نیاکان محروم شده بودند. ولی مایه افتخار و قدرشناسی است که این میراث بزرگ را با همه سختی‌ها و مشقت‌ها محافظت نمودند. چیز دیگری که از تصورات من کاهش یافت، این بود که آن احساس که در بیست و چند مأموریت قبلی داشتم و به طور کلی انسان در هر مأموریت خارج از کشور خودش دارد، یعنی احساس غریبی و بیگانگی در اینجا پیش نیامد و آنچنان با محبت و صفا و یک‌دل و مهمان‌نوازی مردم روبه‌رو شدم که در اولین نامه به همسرم نوشتم: «حاضر نیستم این مأموریت را ولو توأم با سختی هم که باشد با هیچ مأموریت دیگر معاوضه کنم، چرا که من در اینجا با کسانی طرف هستم که به اندازه من از شعر فردوسی یا بیدل و مولوی و صابر لذت می‌برند و احساس مشترکی از موسیقی سنتی داریم و آیین و رسوم مشترک داریم و بالاخره این‌که این جا وطن دوم من است». هنگامی در روزهای نخست ما در مهمانخانه اقامت داشتیم، بسیاری از برادران و خواهران تاجیک برای ما غذا پخته آورده و می‌گفتند که آن‌ها شرم می‌کنند که ما در مهمانخانه هستیم و باید در خانه‌شان مهمان شویم. چند موی سفید آمده بودند به مانند این‌که با برادران یا پسرشان صحبت می‌کنند، از من می‌خواستند با آن‌ها یکجا مغازه گشاییم یا در کشاورزی شریکشان بشویم. این‌ها نشان احساس صمیمی و نزدیکی بین ما و شماست که باید آن را ارج بنهیم و قدر بشناسیم.

• روزهای اول با تاجیکستان آمدن شما به فاجعه خونین دوشنبه راست آمد، فوریه سال ۱۹۹۰. عامل‌ها و پیامدهای آن فاجعه خونین الان به همگان تا اندازه‌ای معلوم است. بین مردم ما گپ گپ هست که شما آن روزها از مرگ چند تن از جوانان دلخون شده، در دفن آنان شرکت کرده، فاتحه خواندید و افزودید که این ۱۰-۱۵ شهید جای تأسف نیست. حال آن‌که در روزهای انقلاب ایران ده‌ها هزار تن به هلاکت رسید. لطفاً در مورد این آوازه‌روشنی اندازید، زیرا مردم از آن خلاصه ناخوش دارند...

○ این گپ کاملاً دروغ است و بی اساس بودن آن از اینجا معلوم است که ما در فوریه سال ۱۹۹۰ به تاجیکستان نیامده و اصلاً سفارت هم نداشتیم و در آوریل ۱۹۹۲ بعد از استقلال شما، ما به این سرزمین و در نوامبر سال ۱۹۹۲ بعد از استقلالیت شما به این سرزمین مقدس پا نهادیم. چطور می شود که یک نفر در تاجیکستان نباشد، ولی در مراسم دفن چند جوان تاجیک شرکت کند، فاتحه بخواند و سخنانی گوید؟ متأسفانه از این گونه گپ های بی پایه و بی اساس کم نبوده است. شما حتماً به خاطر دارید که در روز ۲۴ اکتبر سال ۱۹۹۲ هنگامی دوشنبه مورد حمله قرار گرفت، یکی از رادیوهای خارجی اعلام کرد که قاضی مسلمانان به سفارت پناهنده شده و این در حالی بود که ما ساختمانی برای سفارت نداشتیم و محل و کار و زندگی سفیر جمهوری اسلامی ایران در مهمانخانه بود که اتاقش چسبیده به اتاق سفیر روسیه قرار داشت.

● ببخشید، جناب سفیر، آوازه نیز پهن شده بود که در آن روزهای خونین ایران به تاجیکستان به جای الفبا سلاح آورده است...

○ در آن روزها فرودگاه دوشنبه تحت نظارت کامل نیروهای جامعه کشورهای مشترک المنافع بود و هر هواپیمایی که می آمد آن ها بررسی می کردند، حتی محموله هواپیماهای حامل یاری بشردوستانه را هم. چطور می شود که ایران یک هواپیما سلاح بیاورد و کسی نبیند...

اما مسئله ای که در این جا اهمیت دارد، این است که بینم این توسط چه کسانی پهن می شود و منظور آن ها چیست. تمام این گونه آوازه ها به وسیله دشمنان ما و شما پخش می شود و آن ها چشم دیدن دوستی و نزدیکی ما و شما را ندارند. آن ها می دانند که سلاح ایرانی و تاجیکی همیشه فرهنگی و کتاب آن ها بوده و هست. در طول تاریخ همواره با این سلاح پیش رفته و اگر هم در بعضی موقع ها ظاهراً مغلوب دشمنان شدند ولی در عمل دشمنان را مقهور و مغلوب فرهنگ والا

و متعالی خود نموده است. اکنون هم وقتی ما و شما علاقه‌ها نزدیک داشته باشیم، می‌توانیم با یاری هم فرهنگ و تمدن مشترکمان را احیا کنیم و اعتلا ببخشیم و پیشرفت‌های چشمگیری به نفع مردمان هر دو کشور داشته باشیم. آن هنگام مسلماً آن‌ها به هدف شما استعماری خود نخواهند رسید. هر هیئت فرهنگی و اقتصادی که بین دو کشور مباله شود، برای دشمنان ناخوشایند است، چرا که حقیقت‌ها برای طرف‌ها روشن‌تر شده و پایه‌های مستحکم برای همکاری‌ها گذاشته می‌شود و در این صورت دشمن به هدفی که دارد نمی‌رسد. من بسیار خوشحالم که سبب‌های فاجعه سال ۱۹۹۰ برای مردم روشن شده و الحمدلله سبب‌ها و سبب‌گران جنگ برادرکشی دو سال آخر هم به تدریج روشن می‌گردید و معلوم می‌شود، چه عاملان داخلی و خارجی جنگ افروختند و نسبت به مردم خیانت و جنایت کردند و به مثل آن دزدی که وقت صاحبخانه را «آهای دزد» می‌گفت. این‌ها هم برای تحریف افکار مردم «دزد» می‌گویم و دیگران را متهم می‌کند.

• اینجا نظر شما را به رویدادهای خونین سال ۱۹۹۲ یعنی جنگ برادرکشی تاجیکستان و موضع حکومت ایران در آن روزها می‌خواهیم بدانیم.

○ جمهوری اسلامی ایران با توجه به شرایط سوق‌الجیشی منطقه و نیز علاقه‌های موجود به‌خوبی درک نموده که سر زدن هر گونه ناآرامی در آسیای میانه اولین ضررهایش متوجه ایران خواهد شد و با چنین برداشتی پس از استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز و ماورای آن غیرت و کوشش بی‌غرضانه خویش را در جهت نزدیکی با این جمهوری‌ها و برقراری صلح و آرامش در این مناطق به کار گرفته است. روشن است که تاجیکستان عزیز جایگاه خاصی دارد و با توجه به پیوندها و علاقه گسترده تاریخ، فرهنگی، دین و زبانی بین دو کشور مردم و دولت جمهوری اسلامی ایران به طور طبیعی بیش از هر کشور دیگر نگران وضعیت برادران و خواهران تاجیک بوده و با بروز اولین نشانه‌های نا

آرامی در تاجیکستان رئیس جمهور ما ضمن برقراری تماس تلفنی با رئیس جمهور تاجیکستان آمادگی خویش را در جهت حلّ مسألت‌آمیز مشکلات به ایشان اعلام داشت. مرحوم نبی‌یف هم در اجلاسیه شانزدهمین شورای عالی به این نکته اشاره نمود. بعد از آن در سفر جناب نبی‌یف و دیگر مقامات تاجیکستان و همچنین رئیس‌ان جمهور دیگر کشورهای آسیای مرکزی به تهران نگرانی جمهوری اسلامی ایران از ادامه بحران در تاجیکستان و آمادگی این دولت برای یاری و برقراری هر چه زودتر صلح و صلاح در سرزمین تاجیکستان اعلام گردید. بیش از یک صد هیئت مردمی و دولتی که از ماه فوریه ۱۹۹۲ تاکنون به ایران سفر کرده‌اند، شاهد علاقه و اراده مردم و دولت ایران در جهت تحکیم روابط برادرانه به تاجیکستان بودند. سفیر جمهوری اسلامی ایران در دوشنبه در سخنرانی و پیام‌هایش در رادیو و تلویزیون و مطبوعات همواره خواهان حفظ خویشتن داری، یکدیگر فهمی، قطع خون‌ریزی و برقراری صلح و آرامی در تاجیکستان بوده و بارها آمادگی خود و دولت متبوع خویش را در جهت به کارگیری کلیه گشایش‌ها اعلام داشته است.

بیانات و اقدامات اخیر رئیس محترم شورای عالی، جناب رحمان‌اف نشان دهنده اراده دولت در جهت برداشتن گام‌های استوار برای حفظ وحدت و یک پارچگی و تمامیت ارضی و ایجاد آشتی ملی در تاجیکستان عزیز می‌باشد، که امید است همه آن‌هایی که علاقه‌مند به سرنوشت تاجیکستان هستند و منافع مملکتشان را به منفعت شخصی و گروهی ترجیح می‌دهند، از این فرصت مذاکره استفاده کنند. جمهوری اسلامی ایران مثل همیشه آماده است به آن‌هایی که خواهان صلح و آشتی و راه حل مذاکره سیاسی در تاجیکستان هستند، یاری و همکاری برساند.

- استاد ارجمند، لطفاً از وضع کنونی مناسبات ایران و تاجیکستان به ما معلومات مشخص بدهید.

○ خوشبختانه مناسبات فرهنگی بین دو کشور پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است، هر چند مشکلات هم خلل رسانید. رابطه‌ها و همکاری‌ها در بیشتر ساحه‌های علمی، فرهنگی، هنری و آموزشی بین دانشگاه‌ها، فرهنگستان علوم، هنرمندان، استادان و نویسندگان، انجمن‌ها زبان و وزارت خانه‌های مربوط معارف و مطبوعات و فرهنگی دو کشور آغاز شد و روز به روز گسترش بیشتر می‌یابد. ولی باید بگویم، متأسفانه مناسبت‌های اقتصادی آن گونه که سزاوار دو کشور هم فرهنگ و هم تاریخ، هم دین و هم زبان می‌باشد، انکشاف نیافته است. عامل‌ها مختلف هستند که سبب عملی نگر دیدن سازشنامه‌ها بین دو کشور می‌شوند از جمله این عامل‌ها جنگ داخلی و مشکلات تاجیکستان بود که به روابط اقتصادی شما با سایر کشورها اثر گذاشت. ان‌شاءالله اقداماتی که از طرف دولت در جهت وحدت و آشتی ملی و تأمین امنیت به عمل می‌آید و در نتیجه مذاکراتی که شروع شده صلح و ثبات و امنیت کامل به وجود آید. در این جا باید به مشکل ارتباط هوایی و مخابراتی هم اشاره کنیم. شما خود می‌دانید برای آسانی و تحصیل در کارها اقتصادی بین دو کشور که مرز مشترک ندارند، باید رفت و آمد هوایی و همچنین ارتباط تلفنی و فکس به نحو آسان صورت گیرد که متأسفانه بین ایران و تاجیکستان این طور نیست. هرچند که سازشنامه‌ای برقراری خط هوایی بین ایران و تاجیکستان در مارس ۱۹۹۲ و قبل از دیگر جمهوری‌ها امضا شد ولی هنوز به مرحله اجرا در نیامده است. جانب ایران از ابتدا اعلام آمادگی کرده است که برای برقراری این خط همه گونه یاری و همکاری خواهد نمود. در مورد بهبود علاقه‌های تلفنی بین دو کشور نیز ما آماده همکاری هستیم لازم است که مشکل دادن روادید برای بازرگانان در تهران را هم یادآور شود که امیدوارم با گشایش سفارت شما در آینده نزدیک این مشکل حل خود را یابد. با پیشنهاد سفارت جمهوری اسلامی ایران یک سمینار

برای بررسی امکانات سرمایه گذاری و همکاری‌های اقتصادی در تاجیکستان در تابستان امسال در تهران برگزار خواهد شد که در آن متخصصان و بازرگانان شرکت می‌کنند.

- دو سال است که سفارت دولت ایران در تاجیکستان با موفقیت عمل می‌کند. شما به حیث سفیر این کشور در باب رشد و کمال مناسبات ایران و تاجیکستان تدبیرهای سودمند می‌اندیشید. ولی چرا سفارت تاجیکستان در ایران وجود ندارد؟

○ این سؤال را باید از مقامات محترم تاجیکستان پرسید. جمهوری اسلامی ایران اولین کشوری بود که سفارتش را در تاجیکستان گشود و ما منتظر هستیم تاجیکستان نیز سفارتش را در تهران افتتاح کند. هر چند که تعمیر سفارت ما در دوشنبه به سبب مشکلات پیش آمده پس از دو سال هنوز تمام نشده، اما ما برای تاجیکستان یک ساختمان آماده و جدا کردیم و برای راه انداختن سفارت آماده‌ایم همه گونه همکاری کنیم. افتتاح سفارت شما در تهران یاری زیادی به من خواهد بود. چون در حال حاضر من هر وقت به تهران می‌روم به جای استراحت به دنبال کارها می‌روم و با وزارت خانه‌ها، ادارات مختلف ملاقات می‌کنم تا طرح‌ها و برنامه‌هایی که داریم عملی شود و با روزنامه‌های ایرانی مصاحبه می‌کنم تا اوضاع تاجیکستان را به آن‌ها باز گویم. اگر شما سفیر داشته باشید به طور قطع بسیاری از این کارها را او انجام خواهد داد. علاوه بر این در شناساندن بهتر تاجیکستان و سیاست‌های دولت مؤثر باشد و با رسانه‌ها مصاحبه کند به جای این‌که خبرها از منابع خارجی دریافت شود، مستقیماً این شخص ارائه نماید.

باید بگویم که در این اواخر اقدامات چندی به عمل آمده و قرار است در همین روزها یک هیئت برای بازدید محل سفارت و تهیه مقدمات به ایران سفر کند و ان‌شاءالله به‌زودی سفیر شما را در تهران خواهیم دید.

● ما تاجیکان به سوی ایران، به سوی قبله امید خود در راه نجات می‌نگریم و امیدوار می‌باشیم که تاجیکستان در نسبت کامبوج و یا برخی ممالک دیگر به چشم ایران نزدیک‌تر و جانسوزتر می‌تابد. اما ایران این حساسیت و نازکی‌ها را نه همیشه پی می‌برد...

○ اگر یک نفر منصفانه به عملکرد دولت و مردم ایران نگاه کند، پی می‌برد که این قضاوت درست نیست. تاجیکستان و تاجیکان جایگاه کاملاً ویژه‌ای برای ما داشته و دارد. شما خوب می‌دانید که چند روز بعد از استقلال شما، ما اولین سفارت‌مان را در آسیای مرکزی در تاجیکستان افتتاح کردیم. معمولاً هر سفارت سه چهار ما اول کاری انجام نمی‌دهد و به دنبال کارهای اولیه اسکان و جابجایی می‌رود. در صورتی که کار ما از همان روز اول شروع شد و به فاصله چند روز در ماه فوریه ۱۹۹۲ رئیس رادیو و تلویزیون وقت، گروه‌های هنری، تیم کشتی، شطرنج و هیئت فرهنگستان را به ایران اعزام کردیم و بعد وزیر خارجه و چند وزیر شما را به ایران بردیم و پایه عضویت تاجیکستان در اکو گذاشته شد، در حالی که هیئت‌های دیگر کشورها بیش از پنج شش ملاقات نداشتند، هیئت شما بیش از ۲۰ ملاقات و بازدید داشت. بعد هم که سفیر چند وزیر و رئیس جمهور محترم رحمان نبی‌یف انجام گرفت، هیئت‌های اقتصادی و تجاری ایرانی به این جا آمدند، سازش‌نامه‌ها زیادی در مورد همکاری‌های اقتصادی و فرهنگی امضا شد، اما شرایط سیاسی و امنیتی سبب شد که بسیاری از آن‌ها را نتوانیم اجرا کنیم که مسلماً با آماده شدن شرایط به همه آن‌ها آماده خواهد شد. باید بگویم که صرف نظر از مشکلات نبودن پرواز و سختی رفت و آمد سفارت توانسته بیش از یکصد هیئت را از تاجیکستان به ایران بفرستد و قریب سه هیئت هم از ایران به تاجیکستان بیاورد. ما خوشحالیم که مشکلات سیاسی و داخلی تاجیکستان تأثیری در روابط و مناسبات فرهنگی بین مردم دو کشور نداشته و بر

عکس مناسبات بسیار نزدیک و حسنه بین مردم در گسترش بیشتر مناسبات دو دولت مؤثر بوده است. شما از آن‌هایی که به ایران سفر کرده‌اند چه مقامات دولتی چه غیر دولتی سؤال کنید توجه و علاقه جمهوری اسلامی ایران را نسبت به تاجیکستان خواهید فهمید. من فقط یک دو نمونه به شما می‌گویم: وقتی در سپتامبر ۱۹۹۲ دوشنبه نا امن بود، برگزار کنندگان انجمن تاجیکان در شک و تردید افتادند که آیا می‌توانند جشن را برگزار کنند یا نه. سفیر جمهوری اسلامی ایران به آن‌ها گفت که اگر شما جشن را برگزار نکنید، سرافکنندگی برای ما خواهد شد و شما می‌دانید که در آن شرایط شصت نفر استاد برجسته دانشگاه و هنرمندان و شاعران ما به تاجیکستان آمدند و در شادی شما شرکت کردند. وقتی در اکتبر همان سال دوشنبه نا آرام شده، همه خارجی‌ها حتی بعضی از تاجیکان دوشنبه را ترک کردند، من و همکارانم به خطرات نگاه نکردیم، در این جا ماندیم تا به دنیا ثابت شود که دوستی و برادری ایرانی و تاجیک فقط حرف نیست و آن‌ها در غم و شادی هم شریکند. ناآرامی‌ها و مشکلات شما هیچ وقت ایرانی‌ها را بی طرف نگذاشته، می‌دانید که حتی قبل از شروع جنگ داخلی ماه مارس ۱۹۹۲ وضع اقتصادی مردم را دیده تصمیم گرفتیم یاری‌های برادرانه خود را بیاوریم و از همان موقع مرتباً این یاری‌ها ادامه داشته و بدون این‌که به قومیت و گرایش سیاسی توجه کنیم، بین نیازمندان توزیع و تقسیم کردیم. حتی در شرایطی که کولاب در محاصره اقتصادی بود توانستیم چهار هواپیمای کوچک آرد و دارو به اینجا بفرستیم. اگر همه کارها را نامبر کنم خیلی طولانی خواهد شد. فقط به طور خلاصه می‌گویم: ما به وظیفه دینی و ملی و برادرانه خود به طور کامل عمل کردیم. متأسفانه برخی از عوامل داخلی و خارجی تبلیغات دروغین زیادی کردند، ولی خدا را شکر که با گذشت ایام همه حقایق برای مردم عزیز تاجیکستان روشن می‌شود.

- وضع کنونی اقتصادی و اجتماعی تاجیکستان به شما معلوم است. ایران امروز برای تاجیکستان در راه برآمدن از بحران اقتصادی و بازگشت مهاجران تاجیک چه چاره‌ای می‌اندیشد؟

- اطلاع دارید که ما به مشکل قریب چهار میلیون آواره افغانی و عراقی و آذربایجانی مواجه هستیم و خوب می‌دانیم که اورگی چه مشکلاتی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به همراه دارد. من در نوروز سال ۱۹۹۲ در سخنرانی که داشتم، گفتم: تا لحظه‌ای که یک آواره تاجیک در بیرون مرزها باشد، برای من ایرانی هم ننگ است. در دیدار با مقامات تاجیکستان ما همواره آمادگی خودمان را برای مدد به بازگشت گریختگان اعلام کرده‌ایم. ضمناً جمهوری اسلامی ایران بر یاری بشردوستانه به گریختگان در داخل تاجیکستان، به گریختگان تاجیکی داخلی خاک افغانستان نیز از این یاری‌ها دریغ نورزیده است، برخی از کودکان و زنان بیماری سنگین داشته را به ایران برده معالجه کردیم.

اما در ارتباط با بیرون آمدن از بحران اقتصادی بعد نیست بدانیم که مقامات جمهوری اسلامی ایران در دیدار با مسئولان تاجیکستان گفتند که ایران برای تاجیکستان سقفی در روابط اقتصادی قائل نیست، یعنی تاجیکستان هر چه قدر بخواهد می‌تواند از امکانات اقتصادی ما و از همکاری ما بهره بگیرد. متأسفانه شرایط سیاسی و امنیتی شما سبب شد که روابط اقتصادی شما با کشورهای خارجی از جمله ایران، چندان پیشرفتی نداشته باشد. با همه این اوضاع ما به آموزش متخصصان بانکی و دیپلمات‌های شما شروع کردیم و ادامه می‌دهیم. این را هم باید اشاره کنم که در سال گذشته بخشی خصوصی ایران سازش‌نامه‌هایی را به اجرا آوردند که قابل توجه است و شما از طریق رسانه‌ها آگاه شدید.

- ارتباطات فرهنگی بین ایران و تاجیکستان باید در سطح خیلی بالا قرار داشته باشد. آخر، ما فرهنگ یگانه و مشترک داریم. امسال جشن هزاره شاهنامه برگزار

می‌شود. راجع به این رویداد فرهنگی بین ایران و تاجیکستان آیا عهدنامه‌ای بسته شده است یا نه؟

○ خوشبختانه ارتباطات فرهنگی بین دو کشور محسوس است و جز این هم نمی‌تواند باشد، چون ما وارث نیاکان مشترک هستیم. بزرگداشت فردوسی یا سعدی یا حافظ یا کمال خجندی و عارف همدانی برای ما و شما به یک اندازه ارزشمند و مهم است. به مناسبت جشن هزاره شاهنامه سمپوزیومی دایر خواهد شد و برگزار کنندگان از جمله فرهنگستان علوم، وزارت معارف و اتحادیه نویسندگان در جریان بوده و همچنین استادان ایرانی آمادگی برای این جشن گرفته‌اند، ما همه گونه همکاری به عمل خواهیم آورد تا این جشن هر چه باشکوه‌تر برگزار شود. هم‌زمان با این جشن سمپوزیوم سوم زبان فارسی هم در دوشنبه برگزار خواهد شد. دو اجلاس قبل آن در تهران برگزار شده است.

● هفته‌نامه تاجیکستان به افتخار جشن چون دسته گلی معطر به روی آرمگاه حضرت فردوسی اثر دانشمند تاجیک ولی صمد قدر فردوسی در قفقاز را به چاپ رسانده است. شما و اهل سفارت از آن خبر دارید. سفارت به نشر این اثر به صورت کتابچه یاری کرده می‌تواند؟

○ بلی، از کار ارزشمند هفته‌نامه تاجیکستان خبر دارم و به شما تبریک می‌گویم. سفارت با کمال میل آماده است برای چاپ آن به صورت کتاب یاری لازم برساند. باید بدانید که سفارت در این‌گونه کارها پیش قدم است و تاکنون یاری‌های زیادی را به علاقه‌مندان ارائه نموده است.

● جناب سفیر، آیا جامعه اسلامی مفهوم دنیوی را محکوم می‌کند؟ در این زمینه چه عقیده‌ای دارید؟

○ اگر بحث در این بابت که در جامعه اسلامی افراد باید با کار و کسب دنیوی پردازند یا نه، جوابش کاملاً روشن است که حتماً باید چنین کنند. قرآن هم به کرات درباره لزوم کار و زحمت حلال صحبت کرده است، سنت رسول و امام

همچنین بوده، حتی گفته شده که به خاطر امکان عبادت حق منفعت جویبی نداریم، زیرا که در آن صورت آن کس که نان ما را می دهد عابدتر است، یعنی کار حلال کردن عبادت است. آنجایی که قرآن تأکید دارد این است که زندگی دنیا متاع اندکی است و بهشت و جهان آخرت ابدی است و انسان نباید به خاطر دست یافتن به مال و منال دنیوی ارزش های انسانی و الهی را و حقوق هم نوعانش را زیر پا بگذارد. تعالیم قرآن خود آگاهی استقلالیت به مسلمین می دهد و توکل به خداوند سبب پاکیزگی و بی آلاچی آنان می گردد. آیات الهی به آن ها درس عزّت نفس، صبر، دلیری، تقوا و ارزش های اخلاقی را با بهترین وجه از منکر و غیره از پایه های دین به شمار می رود. کتاب مقدّس ما نه تنها نیکی ها و بدی ها را به بشر شناساند و راه سعادت را از راه ضلالت تمیز داد، بلکه با صراحت می فرماید: هیچ فردی را به فرد دیگر برتری نیست مگر آن که با تقواتر باشد و از دست و زبان او برای خلق خدا نیکی و احسان بیاید. تمام هدف دین اسلام انسان سازی است و دستورهای دین برای آن است که انسان با عمل به آن ها مقام آدمی خود را بالاتر ببرد و وظیفه خودش را در مقابل سایر افراد جامعه و دنیا بداند. اما اگر ما به دستورهای دین اسلام عمل نکنیم، دروغ بگوییم، اموال دیگران را غارت بکنیم، کار نکنیم و سربرار جامعه باشیم، به خاطر مقام و منصب کار ناشایسته انجام دهیم. به وطن و نام و ناموسمان بی توجه و نوکر بیگانه شویم و بی کار و بی عار بگردیم، حقوق دیگران را پایمال کنیم و به هزار و یک کارهای خلافت اخلاقی مرتکب شویم، این جاست که شعر شاعر را باید گفت:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی
هر عیب که هست در مسلمانی ماست

اما اگر شما از این سؤال مدرن بودن و پیشرفت مادی جامعه را در نظر داشته

باشید، باید بگویم اشتباه بزرگی خواهد بود که معیار مدرن بودن یک جامعه را فقط داشتن جاده و وسایل نقلیه و ارتباط و وضع اقتصادی بهتر بدانیم، البته علم و تکنولوژی جایگاه خود را دارد، ولی برای فهم مدرنیزم باید به ریشه‌های عملی و ارکان آن توجه کنیم. شما می‌دانید، وقتی به یک انسان مدیر گفته می‌شود که واقعاً حسابگر، علم باور و نو آور باشد که این ویژگی‌ها از مفهوم مقبولیت گرفته می‌شود. علاوه بر این‌ها البته انسان عاقل به دنبال حقایق است، یعنی برای او درد ریشه داشتن هم مطرح است و می‌خواهد بداند از کجا آمده و هدف از خلقت وی چه بوده است، یعنی انسان مدرن وسیع‌تر هم است. این ویژگی‌ها در مورد جامعه مدرن هم صادق است. برای اندازه‌گیری مدرن بودن یک جامعه به نماد و سمبل آن یعنی حکومت، نگاه می‌کنیم، حکومت چقدر واقع‌نگر است، چه قدر حسابگر و علم باور است، چه قدر شجاعت دارد، که راه‌های نو در پیش بگیرد و چه قدر متحد است. بر این اساس است که جامعه مدرن را از غیر آن تشخیص می‌دهیم، نه صرفاً از روی ظاهر. در جامعه اسلامی حکومت متحد است، متحد به معنویت. مطابق ضوابط و نرم‌های مدرنیزم حکومتی که مسئولانه‌تر به انجام وظایف خود اقدام کند، مدرن‌تر است. اگر کسی ادعا کرد که جامعه اسلامی نمی‌تواند مدرن باشد، باید نشان دهد که اسلام با کدام یک از ویژگی‌های توضیح داده شده در مورد جامعه مدرن تعارض و مخالفت دارد.

همان‌طور که گفته شد، اسلام با علم و تکنولوژی و مدرن شدن و پیشرفت مادی جامعه هیچ‌گونه مخالفتی ندارد، بلکه مسلمانان را تشویق می‌کند علم را بیاموزد و لو در دورترین نقاط دنیا باشد و دستور می‌دهد که همه حرف‌ها و عقیده‌ها و دانش‌ها را یاد بگیریم و بهترین آن‌ها را به کار گیریم، اما آنچه اسلام مخالف است، بی‌بند و باری و انحطاط اخلاقی و فرهنگی، استثمار و استعمار برخاسته از گسترش علم بدون توجه به معنویت است که متأسفانه امروزها در برخی از کشورهایی که فقط دارای پیشرفت اقتصادی می‌باشند، شاهد آن هستیم.

برخی بدون توجه به اختلافات اسلام و مسیحیت به راحتی با تمام دین‌ها و مذهب‌ها مخالفت می‌کنند. چون فکر می‌کنند که همه مذاهب با تمدن متناقض می‌باشد، در صورتی که در جهان اسلام هماهنگی رشد مذاهب با رشد فرهنگ و تمدن جامعه اسلامی همواره در جهت همدیگر بوده است. در قرون وسطی که دین در اروپا و در ایران در هر دو منطقه نیرومند بود. اروپا دوران توقف و سال‌های تاریک را می‌گذراند، در حالی که ایران در دوره اوج قدرت بوده و ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی‌ها، امام بخارایی‌ها و امثالهم به وجود می‌آیند، مورخان و محققان غربی مانند هسکینز معتقدند هم‌زمان با زیر بار جهل و نادانی بودن اروپا با مدت هفت قرن نیرومندترین فعالیت‌های علمی و فرهنگی در زمینه‌های پزشکی، ریاضی، اخترشناسی، شیمی، تنها به سرزمین‌های متعلق به پیامبری ما بوده است. در طول تاریخ می‌بینیم، اروپا هنگامی که دین مسیحیت را رها می‌کند، بیدار می‌شود، ولی مسلمانان هر وقت با صداقت و به درستی به دستورهای اسلام عمل می‌کنند، به ترقی و تعالی می‌رسند. علت این امر فطری بودن و قابل اجرا بودن تعالیم قرآن در هر عصر و زمان می‌باشد.

• بعد جنگ دوم جهانی در نقاطی که کل و یا بیشتر ساکنانش مسلمانند، جنگ و مناقشات سیاسی به عمل آمد. برای من که اُمّت محمد مصطفی (ص) هستم الم می‌کند که هنوز در کشورهای مسلمان‌نشین مانند بوسنی و هرزه گوین، سومالی، افغانستان، جماهیر قفقاز، و چندی دیگر جنگ و خون ریزی بیداد می‌کند. سبب چه باشد، جناب سفیر؟

○ هر کدامی از این جنگ‌ها و بدبختی‌های کشورهای مسلمان‌نشین ممکن است دلایل خاص خود را داشته باشد، ولی به طور کلی دو دلیل اصلی وجود دارد: یکی فراموش کردن خدا و تعالیم قرآن توسط خود مسلمانان، دیگر نقشه‌های شوم صهیونیست‌ها و استعمارگران برای این کشورها. هر وقت مسلمانان با خدا بودند و در راه اعتلای کلمه الهی کوشش نمودند، خداوند هم مطابق آیه «اگر

خدا را یاری نمایید، خداوند هم شما را یاری می‌کند» به آن‌ها پیروزی و خوشبختی داد، اما هنگامی که عقل و خرد را کنار گذاشتند، صداقت و دوستی را، که لازمه دین اسلام است، پیشه نکردند، دروغ و نفاق و افترا عادت و ملکه آن‌ها شد، سلامت و محبت به شرارت و خیانت تبدیل گردید، اتحاد و همدستی به نفاق مبدل شد، دستگیری از افتادگان و درماندگان را فراموش کردند، غیرت و ناموس رفت، کسالت و بی‌حالی و بیماری جایگزین شد، عفت و عصمت رفت، بی‌شرمی و بی‌عفتی آمد، نوع خواهی و ملت دوستی مبدل به بحث و حسد، اتفاق به نفاق، اتحاد به اختلاف، رحم به قساوت تبدیل شد، به عهد و قرار خود عمل نکردند، دچار غضب الهی گردیدند. چون مسلمانان در قرن شانزدهم در اوج قدرت بودند، به سبب این‌که همدیگر فهمی، هم‌سازگری نداشتند که جامعه اسلامی را به صورت نیرو واحد درآورند به تدریج ضعیف شدند. جنگ‌های پی در پی میان دولت عثمانی و ایران و جنگ‌های بعدی نیروی جهانی اسلام را تضعیف کرد، درست در همین روزگار بود که جنبش رنسانس در اروپا اوج گرفت و فلسفه یونانی که دوباره زنده شده بود، اهمیت می‌یافت و دانش‌های تجربی و نظامی راه رشد می‌پیمودند. آموزش کتاب‌های ابن سینا، که از سده دوازدهم در دانشگاه‌های اروپا آغاز شده بود، در قرن هفدهم متوقف شد. برتری نظامی اقتصادی، فرهنگی و علمی اسلامی که در قرن‌های دراز برای مسلمانان محفوظ مانده بود، به واپس‌گرایی بیشتری کشانده شد.

متأسفانه، بر خلاف تعالیم قرآن و سنت پیامبر، که طلب علم و دانش را بر زن و مرد مسلمان واجب کرده بود نگرش منفی مسلمانان به دانش و شیوه نوزندگی در غرب تا حدی بود که حتی حاضر به قبول ماشین چاپ گوتنبرگ آلمانی نشدند. البته این را هم باید گفت که امپراطور نیرومند عثمانی، که تا قرن هفدهم تا قبل

اروپا نفوذ داشت و از نظر جغرافیایی میان اروپا و جهان اسلامی بود، عملاً نمی‌گذاشت پیشرفت‌های اروپا به این منطقه راه یابد.

غرب پس از مجهز شدن به صنعت و قدرت نظامی برتر با جهان اسلام متمدن، ولی در سراسیبه شکست و ناتوانی وارد معامله و به استعمار و تاراج ثروت‌های این کشورها پرداخت، اختلافات ایدئولوژی، مرزی و دیگر عوامل به ناتوان ساختن کشورهای اسلامی بیشتر مدد می‌کرد و غرب با اهداف استعماری به این اختلافات دامن می‌زد.

امروز اگر در بوسنی و هرزگوین ۲۰۰ هزار نفر به جرم مسلمان بودن کشته می‌شوند و این دلیل است که منافع استعماری برخی از قدرت‌ها تاب و تحمل یک اقلیت مسلمان در کنار مسیحیت را ندارند و این در حالی است که همیشه حقوق اقلیت‌های غیر مسلمان در کشورهای مسلمان به بهترین نحو رعایت شده و پیروان مسیحیت و یهودیت آزادانه در این کشورها زندگی کرده‌اند. نمونه بارز آن اسپانیا در زمان تسلط مسلمان‌ها یا همین تاجیکستان و ایران.

امروز اگر در سومالی هزاران نفر بی‌گناه به خاک و خون کشیده می‌شوند به دلیل نقشه‌های شوم استعمار است، در هر گوشه دنیا که مردمی به دنبال آزادی خود باشند و خواهند سرنوشت خودشان را خود تعیین کنند و منابع خودشان را خودشان استفاده برند، صهیونیزم و استعمار و امپریالیسم به بهانه به خطر افتادن منافع خودش همه‌گونه خرابکاری می‌کند و آن مردم را تروریست و وحشی و غیر متمدن می‌خواند.

اما در مورد جنگ افغانستان باید بگویم که هرچند عوامل خارجی بی‌تأثیر نبوده و نیستند، ولی منصب طلبی و بالاتر دانستن منافع گروهی و قبایلی به مصالح عالیه مملکت سبب اصلی ادامه این جنگ خانمانسوز و خطرناک برای امنیت منطقه، به خصوص امنیت ما و شما می‌شود و دعا می‌کنیم که تمام درگیری‌ها در نقاط مختلف دنیا از جمله جنگ داخلی افغانستان زودتر به پایان برسد.

- پیام شما برای خوانندگان هفته‌نامه تاجیکستان.
 - معمولاً روزنامه‌ها از طبقه روشنفکران یک جامعه هستند و خوانندگان تاجیکستان هم مستثنی نیستند. ولی من درد دلی به تمام ضیائیان تاجیکستان دارم. امروزه کشور عزیز شما یکی از حساس‌ترین لحظات تاریخی خود را می‌گذراند. نظام کهنه فروریخته و اکنون باید راه نو شیوه نوتر در جهت سعادت و رفاه و آزادی و مردم‌سالاری در پیش پای این ملت کهنسال گذاشته شود، نظم نوین باید از این نظام پیشین به نحود محسوس عالی‌تر و برتر باشد، البته نه در گفتار بلکه در عمل و در ذات، نظم اصیل‌تر و پیشرفته‌تر. مهم محتوا و نظام نو و عوامل تشکیل‌دهنده آن است، نه نام آن.
- اگر می‌خواهید از سنت‌های اصیل که یگانگی و یک‌پارچگی ملی می‌باشد، پیروی کنید، باید دست به دست هم داده و در ایجاد طرح قانون اساسی که با نظرداشت فرهنگی، تاریخی و دینی آیین مردم برآورده نیازهای اجتماعی امروزی و موافق با مواضع و مقررات بین‌المللی باشد، بکوشید. در اینجا مسئولیت صاحب‌نظران و متخصصان بیش از دیگران است. در این برهه تاریخی وظیفه ملی و وجدانی و دینی و اخلاقی همه، به‌ویژه روشنفکران و کارشناسان ایجاب می‌کند که با روحیه مثبت و سازنده وارد کار می‌شوند و همت و غیرت تمام و کمال خویش را به کار بگیرند و از میان انبوهی از راه‌حل‌ها و نمونه‌ها و از خلال تجربه‌های دیگران، به‌ویژه تجربه‌های کشورهای که اشتراک و پیوندهای فرهنگی بیشتر با تاجیکستان دارند، بهترین‌ها را برگزینند یا خلق کنند و تألیف کنند و همچنین هدیه‌ای ناقابل به ملت خویش عرضه دارند.
- دست اندرکاران و راهبران خوب می‌دانند که در یاری صاحب‌نظران و متخصصان بی‌نیاز نیستند. مسلماً در به کار گرفتن عالمان و روشنفکران نه فقط تظاهر نمی‌کنند، بلکه به راستی از مهارت‌ها و نظراتشان بهره می‌گیرند. کانون اساسی نظم حقوقی، سیاسی و اجتماعی آینده ملک و ملت است، باید واقعاً منافع

همه ملت را تأمین کند و نگهبان فرهنگ اصیل این کشور باشد. هر باشنده تاجیکستان که قلبش برای این ملک و ملت می‌تپد و قلمش و قدمش برای سعادت این مرز و بوم می‌خواهد، نباید در این زمان بی تفاوت بماند. سعادت و سر بلندی مردم و کشور تاجیکستان و بخت و پیروزی برای خوانندگان هفته‌نامه عزیز تاجیکستان را از خداوند متعال خواهانم.

استاد شبستری در سفرنامه ادیبان ایرانی

مهمان سفارت ایران و یادمان سالگرد انقلاب^۱

به مناسبت سالگرد ۲۲ بهمن، با چند روز تأخیر، مراسمی بر پا شد در هتل اکتبر (حالا اوستا)ی دوشنبه، که ما هم به این محفل دعوت شدیم. مغتنم می‌داریم و برای آن‌که می‌توانیم بسیاری از شخصیت‌ها و ادبا و شعرا و ایران‌دوستان تاجیک را در این جمع یک جا ببینیم.

در این محلّ گرم عصرانه بیشتر از ۳۰۰ تن از سیاستمداران، سفرا، ادبا، شعرا، هنرمندان و دانشگاهیان با دعوت سفیر ایران گرد هم آمده بودند که در مجموعه آشوب‌زده و بی‌دل و دماغ دوشنبه سرد بسیار مهم و سزاوار توجه می‌نمود. پیدا بود که همگان برای سفیر حرمت و وزن ویژه قائل‌اند و گرنه حتی رفت و آمد این جمع از گوشه و کنار شهر در وضعیّت بی‌سامان این زمستان خالی از زحمت نبود.

با سیاستمداران و سفیران ما را کاری نبود. اما از دانشوران و فرهنگوران تاجیک تقریباً هر کسی را می‌شناختم و بسیاری که آنجا شناختیم، حضور داشتند. پذیرایی عصرانه سفارت ایران با میوه و شیرینی ایرانی بود که کلاً از مشهد و خراسان که بوی وطن می‌داد و لختی هم پسته کله قوچی رفسنجان. مهمانان با اشتها و

۱. در سفرنامه دانشمندان ایرانی محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی که از جیحون تا وختش نام دارد (۱۹۹۹، چاپ مشهد)، از آقای شبستری با محبت و صمیمیت ذکر خیر رفته است که پاره‌ای از آن، با کمی اختصار منظور خوانندگان این کتاب می‌گردد.

دلگرمی می خوردند. برخی از میوه‌ها و از آن جمله کیوی (یک نوع میوه) در تاجیکستان جنگ‌زده و یخ‌زده به کلی بدیع و برای برخی ناآشنا بود، دیدیم که یکی کیوی را مثل سیب گاز می‌زد و با پوست کرناک و خشن نوش جان می‌کرد. بی‌نوا، گمانم تاکنون با چنین میوه‌ای روبه‌رو نشده بود. گفت‌وگویی سرپایی صمیمانه و دلپذیر بود. مهمه‌ای از فارسی به تاجیکی و اندکی هم روسی. سفرای دیگر کشورها چنان هم در اقلیت بودند که جایی برای عرض اندام انگلیسی به عنوان زبان مشترک دیپلماسی نمانده بود.

پایان بخش این دیدار دوستانه سخنان کوتاه سفیر ایران جناب آقای علی‌اشرف مجتهد شبستری بود به انگلیسی به احترام سفرای خارجی و بعد هم به فارسی آمیخته به تاجیکی برای ایرانیان و تاجیکان. آقای سفیر بس که با تاجیکان صمیمی و دمنخور (مونس) شده است و لهجه تاجیکی را نمکین تقلید می‌کند و به عمد (دیده و دانسته) و به جا در محاوره تاجیکان به کار می‌گیرد. در این تقلید عاطفه‌ای موج می‌زند که می‌تواند در دل‌نشینی و دل‌پذیری سخنان وی و در نتیجه تأثیر عاطفی آن اثر بگذارد.

مضمون سخنان رسمی آقای شبستری بعد از تعارفات معمول سیاسی، تمجید از انقلاب ۲۲ بهمن و دستاوردهای ۱۷ ساله انقلاب ایران بود و طبعاً آرزوی نزدیکی و پیوند بیشتر با ملت هم فرهنگ تاجیک. پاسخ این نطق صمیمی و دلنشین را معاون وزیر امور خارجه تاجیکستان داد با اختصار تمام به انگلیسی و تاجیکی شیرین و دست کم در شکل دیپلماتیک. ساعتی بعد رشته این جمع گرم از هم گسیخت...

آقای شبستری در هتل «اکتبر» قرار گذاشت که شام را در مهمان‌پذیر با ما صرف کند. می‌دانستیم که او قاعدتاً سخت گرفتار باشد و سرگرم دنباله همین محفل عصرانه. این بود که سپاسگزاری کردیم و گفتیم که می‌توانیم این دیدار را به فرصتی دیگر موکول (واگذاشتن) کنیم، که متواضعانه قبول نکرد. تقریباً به موقع و

بسیار زودتر از آنچه تصور می‌کردیم، آقای سفیر در مهمان‌پذیر به جمع کوچک ما پیوست و آن را رونق بخشید، تواضع، موقع‌شناسی و سخاوت روحی شبستری بر ما پوشانده نبود و با این کار شیرین و خوش‌نما، آشکارتر شد.

سخن سفیر گرم و دلنشین بود و از روحی بلند و جانی سرشار مایه می‌گرفت. هرگز گمان نبردیم سیاست، به همان معنی معلوم آن، بتواند تا این پایه با آدم‌شناسی و روحیه انسانی درآمیزد و تا این حد تلطیف و تصعید شود. او به قلمرو کار خویش ایمان پیدا کرده بود. این ایمان، بی‌پروا و از ملاحظه کاری‌ها و رنگ آمیزی‌های دنیای سیاست، از ژرفای یک شناخت جانانه مایه‌ور می‌شد و به کلام و پیام او بروزی صمیمانه می‌بخشید به طوری که که سخنش از اطمینان و پشتوانه‌ای دل‌گرم‌کننده و شفاف برخوردار بود و در عمق جان آدمی رسوب می‌کرد. پیدا بود که با همه وجود به کار خود دل داده و برتر از چارچوب معین دیپلماسی تن به زلال دمخوری فرهنگی رها کرده است. جان‌مایه مشترک دو فرهنگ را بی‌روی و ریا دریافته و بر دنیای آرمانی خویش انطباق داده است. بنابراین برای او کار کردن و برتر از حد وظایف محوله کار فرهنگی، آرام‌بخش و موجب خرسندی از آب درآمده است.

سفیر از احساس و نمک‌شناسی تاجیکان می‌گوید و این‌که تا چه مایه نیاز به مهربانی دارند. وضع ناگوار سیاسی، اقتصادی بد و پریشان این مملکت پس از فروپاشی و جنگ داخلی سال‌های اخیر ملت صبور و نجیب تاجیک را بر لبه پرتگاهی فرهنگی قرار داده و آنان را بدجوری به غیر نیازمند کرده است. موقعیت ایران و به‌ویژه خراسان با آن همه مشترکات قومی، دینی و زبانی در این جا بسیار حساس است و اگر حساب شده و از روی مسئولیت اقدام نکنیم، فرصت تاریخی بی‌مانندی را از دست می‌دهیم. نیاز مادی و بی‌اتکایی معنوی این ملت را به مرحله‌ای کشانیده است که دشمنان آن‌ها خوب می‌توانند در لباس دوست همه چیز را به سود خود تغییر دهند. موقعیت فرهنگی و نژادی ممتاز ایران به عنوان یک

اتکای تاریخی می‌تواند جای همه چیز را برای آنان پر کند. نیم نگاه ما را از محبت‌های مادی بیکران بیگانگان خوش‌تر می‌دارند و صمیمانه‌تر بدان پاسخ می‌گویند. در غیبت ما ترکیه و امریکا می‌توانند در لباس دوست همه زرق و برق زندگی امروز را، که سخت از آن به دور افتاده‌اند، به عنوان بهترین ارمغان بر آن‌ها عرضه کنند. هم اکنون امریکا چندین مدرسه مجهز با ظرفیت بالای پذیرش ایجاد کرده و در این بی‌اتکایی خودبه‌خود برای آنان تکیه‌گاهی کاذب فراهم آورده است. ترک‌ها چهار مدرسه ساخته‌اند با ۵۶۰ دانش‌آموز ولی ما نتوانسته‌ایم کاری بکنیم، برای آن‌که به آینده کار مطمئن نیستیم. قدم‌های کوچکی که ما برمی‌داریم چون به خوی و خیم آنان نزدیک‌تر است برایشان بیشتر دلپذیر می‌افتد. ما مقداری کتاب به خط فارسی برای مدارس تاجیکستان چاپ کردیم که شور و شوق زیادی برای یادگیری خط نیاکان (فارسی) در آنان برانگیخت. بسیاری از خانواده‌ها این کتاب‌های فارسی را محض تيمَن با جهیزیه عروس همراه می‌کنند و از آن خیرمندی و برکت می‌طلبند. برای خطاطی تابلو مغازه‌ها من کسی را آوردم و از او خواستم همه را به خط فارسی بنویسد تا چشم‌ها با آن انس بگیرد.

این‌ها بسیار حق‌شناس‌اند، یک قدم به سوی آنان برداری ده قدم به سوی تو بر می‌دارند. امروز عصر شما احساس صمیمیت اینان را مشاهده کردید. یک روز قبل ما دعوت کردیم امروز سیصد تن از گزیده‌ترین و ویژه‌ترین آدم‌ها به دعوت ما پاسخ گفتند. در دوشنبه جنگ‌زده و سرد سیصد تن را این‌گونه گرم در کنار یکدیگر نشانند کار ساده‌ای نیست. هر کدام از این آدم‌ها که دیدید برای خود طیفی و عالمی هستند. این‌ها احساس دارند صداقت ما را دیده‌اند، هرگاه که ندا در می‌دهیم می‌آیند.

آقای سفیر از تصمیم گیرندگان خودی قدری گله‌مند و بر آن است که برخی به منافع دراز مدّت مملکت و نظام نمی‌اندیشند، همه چیز را از دریچه سودهای آنی و مصلحت‌های فردی می‌بینند. اغلبشان نسبت به این مردم و این سرزمین رازناک شناختی ندارند و به آن‌ها به همان چشمی نگاه می‌کنند که به ترک و تاتار و قزاق و

قرقیر، و بر روی هم قومی تهی دست و بی چیز و کم فرهنگ که مگسان اند گرد شیرینی. با این نگاه است که حتی ما را بر آنچه می‌کنیم ملامت می‌کنند و در راه برنامه‌هایی که برای این پیوندها تدارک می‌بینیم سنگ می‌اندازند.

تاجیکستان به واقع بخشی از خراسان بزرگ است با همه آن ویژگی‌های تاریخ و فرهنگی که از خراسان می‌شناسیم. بنابراین هم اکنون مراکز علمی و دانشگاهی خراسان برای اندیشیدن به این یک‌پارچگی فرهنگی وظیفه‌ای خطیر بر عهده دارد. راه شما نزدیک است، همان‌طور که گفتید دوشنبه از شیراز به مشهد نزدیک‌تر است، از نظر فرهنگی و تاریخ هم به واقع نزدیک‌تر است، چه بهتر که شما هم در معنا خود را به این‌ها نزدیک احساس کنید. چه عیب دارد در دانشگاه شما دفتری باشد خاص رسیدگی به مسائل تاجیکستان و آسیای مرکزی، تا کارهایی که باید در این ارتباط انجام گیرد از طریق آن دفتر پی‌گیری شود. وقتی اقدامی می‌شود و مثلاً نامه‌ای می‌رسد به جای آن‌که با آن رسمی و اداری برخورد نماییم و آن را به چاه و پیل سیستم اداری سرازیر کنیم، به تن خویش تا مرحله اقدام عملی آن را دنبال‌گیری کنیم. چندی پیش از دانشکده کشاورزی دانشگاه فردوسی آمدند اینجا، گفتیم و نشستیم و برخاستیم، برخی سازشنامه‌ها امضا شد و قرار بود وقتی آن هیئت بر می‌گردد بلافاصله کتاب‌های درسی و کامپیوتر و نرم‌افزار فارسی برای این‌ها بفرستند. رفتند و پشت سر خود را هم نگاه نکردند.

دژه‌ای از آن حرف‌ها جامه عمل نپوشید و ما ماندیم و توقع و انتظاری که ایجاد شده بود. خواهش می‌کنم این موضوع را به دانشگاهیان منعکس کنید، بگویید اگر قولی می‌دهند مردانه عمل کنند اگر دستشان برای عمل بسته است، به کسی قول ندهند. من تا کی می‌توانم از این طرف و آن طرف بودجه‌هایی بزنم یا صرفه‌جویی کنم و به این مشکلات برسم. این امر بسیج همگانی می‌طلبد. وظیفه همه دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی است که در قبال مسئولیت خود احساسی وظیفه کنند و تا دیر نشده است قدمی بردارند.

این آدم‌ها خوی و خیم پسندیده نیاکان ما را تا امروز حفظ کرده‌اند، به چیزهایی عقیده‌مندند که در چارچوب باورهای اسلامی و ریشه‌دار ما می‌گنجد، وقتی چیزی سنگین بر می‌دارند می‌گویند: «یا علی شیر خدا، لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار، نباشد درد روزگار: آمین الله تعالی». نیازشان در کارها و در پهنه زندگی روزمره حتی همین امروز که سال‌ها سیطره بی‌دینی و ماده‌پرستی را پشت سر گذاشته‌اند، از ما که شیعه و خالص و خلص بوده و هستیم کمتر نیست، ما الان در بخش تحقیقاتی سفارت داده‌ایم دعا‌های منطقه بدخشان را جمع کنند، می‌خواهم ثابت کنم که این‌ها از ما مسلمان‌ترند، اگر شما بر خوان یکی از این‌ها فرود آید به سنت دیرینه مهمان‌نوازی، شاید لباس و لوازم اولیه خود را بفروشند و از شما گرم‌پذیرایی کند. یک استاد ایننجا ۱۲۰۰ روبل (سوم) می‌گیرد که چیزی است براب ۱۲۰۰ تومان، اما ممکن است برای یک پذیرایی خیلی بیشتر از این‌ها از خود مایه بگذارد. این همان خصلت مهمان‌نوازی ایرانی است که ما سخت بدان می‌نازیم و آن را مشخصه فرهنگی خود می‌دانیم. خلاصه خراسان بزرگ با آن همه امکانات باید به فکر فرزند بی‌پناه خود باشد. تاجیکستان فرزند خراسان است، خودشان هم خود را جزئی از خراسان بزرگ می‌دانند.

نفس گرم سفیر حسابی در آهن مستعد وجود ما گرفته بود، سراپا گوش بودیم و در این سخنان شفاف رنگی از صمیمیت سیال فضا می‌دیدیم، بنابراین گذر زمان را حس نمی‌کردیم و نیز سردی هوا را که بی‌امام ما را به کنار کرسی تاراندۀ بود. پاسی از شب گذشته بود که آقای سفیر خداحافظی کرد و ما به آغوش خواب پناه بردیم.

بدرود با سفیر

به آقای شبستری پیغام داده بودیم برای خداحافظی به سفارت می‌آییم که آن گرامی مرد پاسخ گفته بود: من شب برای دیدار دوباره و خداحافظی پیش شما می‌آیم. سفیر آن روزها مثل اغلب اوقات در تاجیکستان تنها بود و خود در طبقه

دوم سفارت اقامت داشت. این برایش بهتر بود و می‌توانست تمام وقت در محل کار و آماده خدمتی باشد که بسیار دوست می‌داشت. می‌گفت اتاق کار من همیشه به روی تاجیکان باز است و آن‌ها هر وقت که اراده کردند می‌توانند مسائل خود را مستقیماً با من در میان بگذارند. اگر دانشوران و عالمان تاجیک مثل سیاست‌گران او را از خود می‌دانستند، اگر آحاد مردم و روستائیان مثل آنچه در کنار سدّ نارک ملاحظه کردیم خودمانی می‌توانستند با او به گفت‌وگو پردازند و از نعمت‌ها و بخشش‌های کریمانه‌اش برخوردار گردند، دلیلی جز همین صمیمیت نمی‌توانست داشته باشد.

سر شب با رایزن فرهنگی، به دیدارمان شتافت. نشستیم و از هر دری سخن راندیم. ما ترجیح داده بودیم برای استفاده از تجربیات چند ساله وی در این کشور عزیز و دردمند، به جای سخن گفتن سراپا گوش باشیم. مجموعه حرفه و درد دل‌های سفیر حاکی از آن بود که روحیه تاجیکان و احساس نجیبانه آنان را نسبت به ایران و فرهنگ ایرانی درک کرده است. چند روز پیش در یک مذاکره دوستانه یکی از شاعران این دیار، تاجیک‌ها را به قطره اشکی مانند می‌کرد که از چشم ایران فروچکیده و اکنون آن چشم، قطره اشک جدا مانده را از یاد برده است. شبستری حسّی داشت که می‌توانست این نکته باریک‌تر از مو را دریابد و با گرمای آن اشک فروچکیده رابطه برقرار کند. بنابراین تاجیک را همان قدر هم‌وطن خود می‌دانست و بعد هم صمیمانه دوست می‌داشت که ایرانی را. انصاف را که تاجیکان از دولتمردان گرفته تا آحاد مردم این حسن نیت و مهر و انصاف وی را دریافته بودند و همین علت او را بیشتر از آن که سفیر ایران و تاجیکستان بدانند سفیر تاجیکستان در ایران می‌دانستند.

از صحبت‌های سفیر پیدا بود که برخی یک‌سویان و خشک‌اندیشان ایران چنان که باید قادر به فهم ملت تاجیک نیستند، در نتیجه معنی رفتار وی را در نمی‌یابند و گاه با اظهارات ناآگاهانه و ناسنجیده، همه رشته‌های او را پنبه می‌کنند.

بعضی دیگر تنها با ملاک مسلمانی به ملت تاجیک می‌نگرند، حال آن که این ملاک گاهی واقعاً گمراه‌کننده است.

مرد از خاطرات شیرین و معنی‌دار ایام سفارتش می‌گفت و ما که سراپا گوش بودیم و از داشتن چنین کارگزاری بر خود می‌بالیدیم. این که چگونه توانسته است الفبای پارسی را جایگزین روسی کند و با هزینه سفارت بدهد تمام تابلو مغازه‌ها را با خط فارسی خوش‌نویسی کنند و این که همین امر بر دل برخی از هم‌وطنان مسئول اما کم‌مسئولیت گران آمده و اسراف کاری قلمداد شده است. از تجربه چاپ کتاب الفبای فارسی می‌گفت که چگونه مورد استقبال واقع شده و نه تنها در تاجیکستان که نزد تاجیکان سمرقند و بخارا نیز حرمت و قداستی هم پایه دینی یافته است.

سفیر از خاطره جنگ کولاب می‌گفت و همه را با بیان سوزناکش بر جای خود میخ‌کوب کرده بود و از این که در بحبوحه محاصره کولاب توسط مسلمان‌ها، وقتی دریافته بود که توده بی‌طرف کولابی در استیصال و گرسنگی کامل به سر می‌برند، یک کامیون آرد فراهم آورده بود تا به کولاب اعزام کند، اما بچه مسلمان‌ها متوجه شده و از این کار جلوگیری کرده بودند. و وی به کارکنان سفارت دستور داده بود که شبانه آردها را به فرودگاه منتقل کرده و با یک فروند هواپیما به کولاب رسانیده بودند. در آن زمان امام علی رحمان‌اف رئیس جمهور فعلی سر دسته مخالفان کولاب و با دولتیان در جنگ بود. بعد از پیروزی که همو به ریاست جمهوری رسید، بنا بر همان تجربه سفارت ایران را نهادی بی‌طرف دانسته و به کارهایش اعتماد کرده بود، اعتمادی که به صورت روزافزون اینک نیز به جای خود محفوظ است، به رغم همه این‌ها سفیر به تجربه دریافته بود که در تاجیکستان حتی افراد حزبی و به‌ظاهر کمونیست هم رگه‌هایی از اعتقاد و باور دینی را در عمق وجود خود احساس می‌کنند و همین رگه‌های مرئی و نامرئی است که ما و مردم تاجیک را به هم نزدیک می‌کند. در تمام مدتی که سفیر

عاشقانه سخن می‌گفت رایزن فرهنگی ما حتی یک کلمه در نفی یا اثبات سخن ایشان بر زبان نیاورد. همه چیز از نوعی اختلاف سلیقه سیاسی میان ایشان و سفیر حکایت می‌کرد و این برای ما که در حاشیه همه چیز بودیم موجب نگرانی بود، یکدیگر را صمیمانه در آغوش گرفتیم و بهروزی دو ملت سربلند ایران و تاجیکستان را به دل آرزو کردیم.

نکته‌ها

از نوشته‌های شهروندان تاجیکستان، که بیشتر آن‌ها در روزهای مأموریت استاد شبستری در آن کشور و لحظه‌های خداحافظی با مردم نگاشته شده‌اند.

ما اهل علم و ادب تاجیکستان به سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران باری خدمات شایسته ایشان در تحکیم دوستی و روابط فرهنگی میان مردم ایران و تاجیکستان و برای کمک‌های همه‌جانبه در پیشرفت علم و ادب و معارف جمهوری تازه استقلال ما سپاسگزاریم. آقای شبستری در تأسیس کتابخانه‌ها و تأمین این کتابخانه‌ها به ادبیات علمی و تاریخی ابتکار خوب از خود نشان داد، که ما از ایشان اظهار سپاس می‌کنیم. همچنین برای ایشان عمر دراز، سلامتی بردوام و کامیابی آرزو مندیم.

سعادت یارتان باد، جناب آقای شبستری

آکادمیسین سیدمراداف، ر. یوسف بیک‌اف، عضو وابسته فرهنگستان علوم تاجیکستان. ا. منیا‌زاف، پروف‌سور م. ممدنظر بیک‌اف.

۷ نوامبر ۱۹۹۶

دوشنبه

ما از خدمات بزرگ جناب آقای علی اشرف مجتهد شبستری جهت بهبود وضع

مادی و فرهنگی کشور تاجیکستان سپاسگزاریم. به آقای شبستری سلامت و تن صحت آرزو مندیم.

علی اف ساعت اف

آقای شبستری خشت اول همکاری فرهنگی میان ایران و تاجیکستان را بسیار خوب و با اعتماد گذاشت. آرزو مندیم که در بالای آن بنای متسحکم بنیاد گردد.
۱. علی مردان اف - کارمند پژوهشگاه آثاری خطی فرهنگستان علوم تاجیکستان

به دست آوردن دنیا هنر نیست

یکی را گر توانی دل به دست آر

یک جهان تشکر از آقای شبستری، که دل های مردم را به دست آورد.

بیاض اف - استاد دانشگاه ملی تاجیکستان

۱۹۹۶/۱۱/۷

اهل قلم و نمایندگان فرهنگی از شما سپاسگزارند.

عثمان سلیمانی، آرتیق [آرتیق] قادر و دیگران

جای شما در تاجیکستان خالی است.

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

سهراب ضیا. روزنامه نگار

سرت سبز و دلت گرم و تنت دور از بلاها باد
به هر جایی، که باشی، نگهبانت خدا باشد...

کوچک بیک برهان

آقای شبستری اولین کسی بود که روابط میان ایران و تاجیکستان را در حدّ خوب بر
قرار کرد.

عبدالخالق - روزنامه‌نگار

ما از دیدار استاد ارجمند و لطف و احسان او همیشه شادیم.

آشور اکابیر

آقای شبستری خود را چون دیپلمات و سیاستمدار و شخص حقوق‌دان و فرهنگی و
ادبی و ترجمان و دوستار سنت‌های والا مردم ایران و تاجیکستان معرفی کردند و به
عزت و اکرام و محبوبیت خاص سزاوار شدند. آن کس شخص نهایت به پا و قدم
(با شرافت) و شریف هستند. از خداوند برای ایشان کامکاری تمنا داریم.

عباس اعلاخان - استاد دانشگاه تجارت

۱۹۹۶/۰۷/۱۶

مردانی که خدمت به هم‌میهنان و هم‌نوعان خود را به عهده دارند، جایشان در

کاشانه دل هاست. جناب آقای شبستری از همین زمره ابرمردان است و با همین صفت‌های عالی‌شان در تاجیکستان محبوب دل‌ها گشت. استاد در تحکیم روابط فرهنگی و سیاسی میان دو کشور سهم بی‌نظیر دارد.
سفرتان بی‌خطر باد

به امید دیدار: ظاهر احراری، دوشنبه، ۱۹۹۶

استاد شبستری همچون انسان کامل و شخص فاضل و مسلط به دانش‌ها در زمینه تاریخ و فرهنگ قلمرو آریان‌ها در ذهن ما باقی ماند. ما این نکته را از سخنرانی و صحبت‌ها که در انجمن و محافل ادبی در تاجیکستان ارائه نمود، درک کردیم. علاوه بر این فضیلت‌ها، او مردی است بسیار خاکسار و نجیب و باری ایشان در شهر کولاب، در منزل شاعر شادروان دیار ما — استاد آشور صفر مهمان گرمی ما بود و می‌توان گفت، گل سر سبد این نشست خواندیمش. او در روزهای تجلیل از جشن عارف بزرگ میر سید علی همدانی نیز صحبت‌های پرمحتوا ارائه نمود. می‌توان گفت مردم تاجیک او را دوست می‌دارند و من به این مرد بزرگ سلامتی بردوام و عمر دراز و برای کار در خدمت به مردم قلمرو آریاها تمنا دارم.

حق نظر غالب، شهر کولاب، ۲۲ - نوامبر ۱۹۹۶

امید نیا اوج تو و شهر توست
ره گم نونی، گه نور حق رهبر توست
هرگز نکشد غبار شب مژه تو
ای مرد شبستری، سحر بستر توست

گل نظر، شهر دوشنبه



شبستری خیال ملت ما را پنج صد سال به اینجانب ستاره تابانی چون محمود شبستری با نور خردش منور می کرد. سپاس خداوند را، که در روزهای ما استاد علی اشرف مجتهد شبستری – سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران این سنت نیاکان عارفش را ادامه داد. او پنج سال برای تاجیکستان خدمت صادقانه فرهنگی به جا آورد. ما – اهل ادب و فرهنگ تاجیک خدمت آقای شبستری را در روزهای تجلیل از جشن ۶۸۰ سالگی میر سید علی همدانی همه روزه شاهد بودیم و از محبت و صداقتی که به تاریخ و فرهنگ نیاکان دارد، آگاهیم. آرامگاه آن عارف بزرگ محض با کوشش و تلاش های استاد شبستری دوباره زیبا و زینت یافت و در این جشن صدها جلد کتاب و مجله و روزنامه فارسی برای کتابخانه های تاجیکستان ایرمغان آورد.

آقای شبستری چون حضرت میرسیدعلی همدانی پیوندگر دل های تاجیکان و ایرانیان است.

ماهر خواجه سلطانزاده

رئیس انستیتوی میر سید علی همدانی ۱۹۹۶/۱۱/۲۲



باز آمدن ز رفتن خورشید دور نیست

گر زندگی ست، دیده به دیدار می رسد

در پله های نردبان هواپیما از دور پیکر خوش اندازه ای را دیدم، که فرشته را می ماند. پیش آمدم و دیدم که استاد علی اشرف مجتهد شبستری و چون روزهای قبلی شاد و خندان و شکوفان و با چهره باز و پاکیزه دیدم او را. یکی از برادران تاجیک را در آغوش می گرفت. من او را شریف ترین انسان محسوب می کنم. خدا کند که اندکی از خصصت های جناب او را هر فرد داشته باشد.

اگر روزی فرا برسد و تصمیم بگیرم که بهترین انسان را قهرمان عصر خود قرار دهم، صورت و سیرت او را قلمداد خواهم کرد.

ساریان. ۲۲. نوامبر ۱۹۹۶

تاریخ افسانه‌های بزرگی را برای برآورده گردیدن نیازهای بزرگان می‌آفریند. نیاز بزرگ مردم تاجیک در سده بیست رسیدن دیدارشان با دیدار برادران هم‌نژاد ایرانی و افغانستانی بود. خوشبختانه، این آرزوی آن‌ها برآورده شد. و فکر می‌کنم خود تاریخ ضرورت به تاجیکستان بر حیث سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران تشریف آوردن جناب شبستری را به وجود آورد. این همه آدمیت و صمیمیت که از ایشان، از این سیاستمدار بزرگ هوشمند و صاحب‌نظر دیدیم، در تاریخ جاودانه ثبت خواهد شد.

باید قلم آنجا، که پیام تو نویسیم

خورشید شو و صفحه سلام تو نویسیم

عسکر حکیم - رئیس اتفاق نویسندگان تاجیکستان

۱۹۹۶/۱۱/۲۲

استاد عزیز جناب آقای شبستری
شما در سرزمین تاجیکستان از راه عارف بزرگ میرسیدعلی همدانی قدم ماندید و مردم ما را با چراغ دل بزرگ خود به سوی روشنایی و آشنایی خواندید. خدمت جوانمردانه شما مبارک بود.

استاد، نگاه‌تان به مردم شیدا است

از چهره‌تان نور خدایی پیدا است

رحمت ندی

۱۹۹۶/۱۱/۲۲

استاد ارجمند، جناب آقای شبستری.
شما برای گسترش روابط فرهنگی و سیاسی تاجیکستان و ایران خدمت بزرگی
انجام دادید، که آن همه زحمتهای شما در دل و دیده دو ملت برادر جاویدان
خواهد ماند.
برایتان سلامتی و سر بلندی و پیروزیها آرزومندم.

بوستان شکوری. دوشنبه. ۱۹۹۶

مأموریت حضرتعالی در تاجیکستان بسیار پر ثمر گشت و خدا کند که جایگزین
شما در آینده در امر تحکیم روابط میان دو کشور، مثل شما سهیم باشد.
انوری - استاد دانشگاه آموزگاری شهر دوشنبه

گفتنیها دارم درباره جوانمردی، که پایه دوستی و روابط فرهنگی تاجیکستان و
ایران را تحکیم بخشید. این جوانمرد دوست و برادر من آقای شبستری و خداوند
نگهبانش باشد.

با یک جهان اخلاص، هنرمند مردمی تاجیکستان

فیض علی حسن. تهران. ۱۹۹۶/۱۲/۲۴

استاد گرامی، جناب آقای شبستری.
شما چون شخص صاحب نام و معرفت پرور و عاشق فرهنگ و ادب فارسی زبانان

در یاد و خاطر ما جاویدان خواهید ماند. از درگاه خداوند برای شما سر سبزی و سعادت ابدی تمنا دارم.

با سلام و احترام بی‌کران، شاعر فیض صفر، تهران ۲۴ نوامبر ۱۹۹۶

آن سفر کرده که صد قافله دل هم‌ره اوست
هر کجا هست، خدایا به سلامت دارش

شاعر فرزانه خجندی

برای استاد عزیز، جناب آقای شبستری:

فرستاده باید که دانا بود
به گفتن دلیر و توانا بود
از او هر چه پرسند، گوید جواب
به هر صورتی، که طریق صواب

این همه خاص شماست. بیش از این سخن ندارم.

با احترام محمد غایب. ۱۹۹۶/۱۱/۲۲

جناب عالی - سفیر جمهوری اسلامی ایران، آقای علی‌اشرف مجتهد شبستری
ما سران سازمان‌های بانوان جمهوری تاجیکستان به نمایندگی از تمام بانوان
تاجیکستان به اطمینان و افتخار ابراز می‌داریم، که شما در طول فعالیت خویش به
حیث سفیر جمهوری اسلامی ایران برای رشد و انکشاف و تحکیم صلح و صلاح
در تاجیکستان و گسترش روابط همه‌جانبه بین جمهوری اسلامی ایران و
تاجیکستان خدمت‌های سازنده و شایسته انجام دادید.

جای تأکید است که شما جناب عالی، در پهلوی اقدامات تاریخی و فراموش نشدنی خویش برای سازمان‌های بانوان جمهوری تاجیکستان نیز همیشه همکاری و کمک‌های مادی و معنوی نمودید. ما این کمک‌ها و خدمت‌های خیرخواهانه حضرت عالی را هرگز فراموش نخواهیم کرد.

قابل ذکر است، که شما با فضیلت و خردمندی، سیاستمداری و فرهنگ دوستی بی نظیر خود در قلب مردم تاجیک مسکن گرفته، سزاوار احترام و محبت گردید. مردم تاجیک در سیمای شما برای شخص فاضل و خردمند ایران بزرگ را باز هم بیشتر و خوب‌تر شناخت.

محترم جناب عالی، اینک که شما با تاجیکستان عزیز بدرود می‌گویید، ما برای شما صحت و سلامتی رستمانه، عمر سعدیانه آرزو نموده، در فعالیت من بعدتان موفقیت و کامیابی‌های تازه به تازه تمنا داریم و می‌گوییم:

باز آمدن ز رفتن خورشید دور نیست

گر زندگی ست دیده به دیدار می‌رسد

با عرض سپاس کمال احترام:

خزینة بین‌المللی مادر و کودک، س. عثمان اوا.

کمیته کار با زنان و عایله. ل. نصیرالدین اوا.

جمعیت دوستی با ممالک خارجی. م. کلان اوا.

سازمان سیمما. م. شهاب اوا.

بنیاد بین‌المللی خوبان پارسی‌گو. م. بابا بیک اوا.

سازمان زنان معلومات عالی دار. ک. بابا صادق اوا.

سازمان عالمه‌های تاجیکستان. م. یعقوب اوا.

سازمان زنان ایجادکار تاجیکستان. عطایی زلفیه.

کمیته همدلی آسیا و آفریقا. لیلی محمدی.

پس گفتار

آری، سفیر کبیر

اگر یادگاری کنی در جهان ز نامت بزرگی نگردد نهان
طی پنج سال مأموریت کیای شبستری همگی دو بار در صحبت ایشان حضور
یافتم. یکی، با ایشان دربارهٔ اوضاع آشفته و شوریدهٔ تاجیکستان، دور نمای
مناسبات تاجیکستان و ایران و ایجاد فضای یگانه فرهنگی میان کشورهای جهان
ایرانی بحث و تبادل نظر داشتم.

دیگری، ماه مارس ۱۹۹۶ با التفات کیای حسن سالاروند، مسئول بخش
فرهنگی سفارت، با سفیر محترم دیدار مختصری صورت گرفت.

ضمناً غرض انسانی و وجدانی خویش می دانم، تذکر دهم که کیای حسن
سالاروند را طی چند واخوردی، که با او داشتم، از «جوانان شایسته کارزار» (تعبیر
حکیم فردوسی) و شهیدان بالقوه راه پروردگار دریافتم. عشق و محبت این جوان
دل آگاه که زینت یافته به نور دین و دانش بود، به اسلام و ایران حد و اندازه نداشت
و این دو مفهوم قدسی را چند زمین و آسمان بدون هم تصور نمی کرد و دل تپان بود
که ایران را در آخر هزارهٔ سوم همچون قدرت جهانی ببیند.

از این رو، هنگامی که در انجمن ها و محافل علمی، ادبی و هنری تاجیکستان
خبر پایان یافتن مأموریت شبستری و بعد از سالی سالاروند را شنیدند، یک اندوه و
یأس آشکار و نهان جامعهٔ فرهنگی را فراگرفت، اندوه و یأس جدا شدن از دوستان

جانی، از دل‌بستگان و سرسپردگان راستی ایران و تاجیکستان. این غم و ناامیدی را تنها با سخنان دلسوز و جانگداز شیخ سعدی و خواجه حافظ که علم و عمل دوستی و دوستداری را در حد کمال می‌دانستند و هم‌انگبین وصال و پیوستگی و هم‌زهر فراق و گسستگی را چشیده بودند، می‌توان بیان کرد.

شیخ سعدی این جدایی را چنین بیان می‌دارد:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز و دایه یاران
خواجه لسان‌الغیب با شیخ سعدی هم‌آوازی می‌کند:

از جان طمع بردن آسان بود، و لیکن از دوستان جانی مشکل توان بریدن
شبستری و سالاروند که دارای نیرو و فیض حرارت و محبت و هدف‌ها و آرمان‌های متعالی زمینی و آسمانی بودند، با پندار نیک و گفتار نیک و رفتار نیک خویشتن در مغز مغز جان‌ها و استخوان‌ها رخنه و رسوخ کردند. بدین دستور که جدایی از آنان، ذاتاً چنین پرسش‌ها را به میان می‌آورد: آیا افرادی که در سفارت‌های جانشین این دو خواهند شد، در امر گسترش و ژرفش رابطه‌ها و همکاری‌های فرهنگی میان دو ملت برادر کامیاب خواهند گشت؟ مگر ایشان قدرت و توانمندی آن را دارند که نظیر شبستری و سالاروند در امر پر کردن و آکندن تهی‌گاه معنوی که در تاجیکستان همیشه پس از جدایی بزرگ پنج سده از ایران وجود داشته و در دوره فرمانروایی کمونیست‌ها عمق و ژرف فوق‌العاده پیدا کرد، از خود تلاش و کوشش صادقانه و صمیمانه به خرج خواهند داد؟ آیا آنان دارای جوشش و خروش کافی و بسنده هستند که شراره‌های عشق ایران را در سینه‌های هزاران تاجیک به گلخن‌های تابنده و فروزنده بدل سازند؟

خلاصه کلام زمانی که سفیر کبیر به تاجیکستان خیرباد گفت و آهنگ میهن گرامیش کرد، بنده به دل‌گفتم که خدمت‌های ارزنده این آزادمرد را به باد فراموشی سپردن از سر انصاف و جوانمردی نیست، چون زندگی «باد و ابر» است و جهان در گذر. شایسته نیست که یاد و یادگار بزرگ مردان و رادمردان زوده‌شود. ما

بایستی ملتی قدرشناس و ارج‌گذار باشم و دوستان و دوستاناران ملت و وطن خود را گرامی داریم و ارج‌گزاریم و درباره‌شان کتاب‌ها بنویسیم و خیابان و گلگشت‌ها را به اسمشان زیب دهیم.

دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود

(فردوسی)

دیپلماسی ایران در تاجیکستان از ابتدا دیپلماسی پویا و پر تکاپو، ولی مبتنی بر اصل‌ها و ارزش‌های برادری و احترام تمامیت ارضی و حاکمیت ملی تاجیکستان بود و شبستری از روز اول در خط مقدم جبهه مبارزه جهت شناساندن متقابل ایران و تاجیکستان بایستاد و در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تبادل هیئت‌های مردمی و دولتی، خصوصاً در سطوح عالی را میان دو کشور به راه ماند که در نتیجه سازش‌نامه‌های فزونی به امضا رسید و با رفع کج فهمی‌ها و نزدیک‌سازی‌ها دیدگاه‌های طرفین راه‌های همکاری و همیاری باز شد و به شناخت واقعی و صحیح دو ملت برادر از یکدیگر مساعدت کرد.

تاجیکستان در آن ایام حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین برهه‌ای از تاریخ خود را می‌پیمود. زایش نوین تاجیکستان به مثابه عضو مستقل خاندان جهانی با مخاطره اضمحلال و نابودی روبه‌رو بود. مردم در موضع سردرگمی قرار داشتند. حزب‌ها و سازمان‌های گوناگون سیاسی، دینی و فرهنگی موجود بودند، که گروه‌های خام و ختلی رسیدن به استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را پیشنهاد می‌کردند و به این پندار بودند که ملت بی دخالت بیگانگان سرنوشت خویش را به دست خویش رقم زند. اما حزب مقتدر کمونیست که کلیه امور جمهوری را در اختیار داشت، از باقی مانده در دامان فدراسیون روسیه و احیای دوباره نظام توتالیتری حمایت می‌کرد. قدرت‌های دارای نفع با نظر داشت جایگاه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک تاجیکستان و با استفاده از خفته جانی، از خود بیگانگی و موضع اکثر افراد ملت و حل قدرت سیاسی و نظامی که پس از فروپاشی شوروی

در تاجیکستان پدیدار شد، این دست به گریبان شدن‌ها و کشمکش‌ها را دامان می‌زدند، تا جمهوری را دچار هرج و مرج و پراکندگی نمایند و زمینه‌های سازگاری و ابستگی و اسارت و سپس بلعش کامل تاجیکستان را فراهم سازند. برخورد متضاد و سازش‌ناپذیر مردم را به میدان‌ها کشید، جنگ قدرت شروع شد و تاجیکستان به کانون بحران در منطقه بدل گشت.

از غلامی بزم ملت فرد فرد این و آن با این و آن اندر نبرد

(فردوسی)

در چنین وضعیتی فوق‌العاده بحرانی، که بودن یا نبودن ملت تاجیک حلّ و فصل می‌گشت، سفارت جمهوری اسلامی ایران با درک واقع‌بینانه واقعیت‌های تاجیکستان و حفظ منفعتهای ملی متقابل باید استراتژیکی سیاسی اش را مشخص می‌کرد و تصمیم قاطع می‌گرفت که به قضیه تاجیکستان چه سان برخورد نماید. فلسفه استراتژیکی سیاسی ایران در رابطه به قضیه مذکور این بود که از هیچ فردی، گروهی، حزبی یا منطقه‌ای حمایت خاص نخواهد کرد، بلکه به منافع کلی مردم تاجیکستان می‌اندیشد و از این منافع حیاتی در مجامع بین‌المللی پشتیبانی می‌نماید و آغالش‌ها و توطئه‌های دشمنان آزادی و استقلال این کشور مسلمان فارسی زبان را نقش بر آب می‌سازد و به این منظور سفارت ایران در دوشنبه با تمام طبقات مردم، دولت و احزاب سیاسی ارتباط برادرانه برقرار کرد و هنگامی که درگیری‌ها سر شد، تلاشش بر این بود که طرف‌های متخاصم را به هم فهمی، انعطاف‌پذیری و آشتی دعوت نماید. در پیش‌گرفت این سیاست منطقه‌ای و معقول، سهم سفیر کبیر بی‌گمان زیاد است و او در یک سخنرانی در جشن نوروز سال ۱۹۹۲ اظهار نمود تا دمی که یک آواره تاجیک در بیرون مرزها باشد، برای من ایرانی هم ننگ است.

پایان سال ۱۹۹۳، وقتی که جنگ شهروندی در تاجیکستان تیز و تند شد و به نقطه اوج رسید و دوشنبه در محاصره کامل بیفتاد، سفارت‌های خارجی و قسمی از

باشندگان پایتخت آن را ترک گفتند، لیکن سفیر و اعضای سفارت یاران با وجود خطرهای بسا جدی جانی، که آنان را تهدید می‌کرد، از خود متانت و شهامت سیاسی ظاهر نموده، در شهر ماندند و به عملکرد آشتی جویانه و بشردوستانه خود ادامه دادند. این صفحه‌های درخشان را از کارنامه سفارت خود سفیر چنین یادآوری می‌کند: «وقتی در اکتبر همان سال دوشنبه ناآرام شده همه خارجی‌ها و حتی بعضی از تاجیکان دوشنبه را ترک کردند، من و همکارانم به خطرات نگاه نکرده این‌جا ماندیم، تا به دنیا ثابت شود، دوستی و برادری ایرانی و تاجیک فقط حرف نیست و آن‌ها در غم و شادی هم شریکند» (هفته‌نامه تاجیکستان، ۲۰ می ۱۹۹۴)

لازم به تأکید است، اگر سفارت ایران تعطیل می‌شد، احتمال بازگشت مجددش با مشکلات مواجه می‌گشت و نیز آبرو و منزلتش را از دست می‌داد و به اعتبار و حیثیت بین‌المللی ایران ضربه جانکاه وارد می‌آمد، زیرا دور شدن ایران از تاجیکستان و گذاشتن آن به حال خود منافع ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی ایران را در منطقه و جهان به مخاطره عظیم روبه‌رو می‌سازد و مغز روشن و دل آگاه بایستی داشت که اگر ایران در تاجیکستان و افغانستان حضور نیابد، در هیچ کشور دنیا حضور نخواهد یافت.

جمهوری اسلامی ایران در این وضعیت پریشان و نابسامان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تاجیکستان هم از طریق رساندن یاری‌های بشردوستانه توسط هواپیما به مناطق گوناگون جنگ‌زده از مردم تاجیک دلجویی می‌کرد و هم روابط تنگاتنگ فرهنگی را به راه می‌آورد و هم در بازگرداندن انوار حیات بخش صلح و آرامش در تاجیکستان تلاش‌های فراموش ناشدنی از خود به خرج داد.

جمهوری اسلامی ایران به عنوان کشوری دوست و ناظر روند صلح تاجیکان معتقد بود که بحران تاجیکستان راه حل نظامی ندارد و باید راه حل‌های سیاسی و منطقی جست و روح خورشید تاجیکستان را پاینده گردانید. بنابراین ایران برقراری آشتی ملی را در تاجیکستان در اولویت سیاست خارجی خود گذاشت و

در این راستا با رایزنی‌ها و سگالش‌ها جهت نزدیک کردن دیدگاه‌ها و مواضع طرف‌ها که به غایت آشتی‌ناپذیر و غیر سازنده بود و از میان برداشتن دیوار کج فهمی و نا باوری عظیم راسخ از خود ظاهر نمود. بدین خاطر است که از نه دوره مذاکرات صلح تاجیکان سه دوره (دوم، ششم و هشتم) و نیز سه واخوری در سطوح عالی در ایران برگزار گشت. به‌ویژه دور دوم که در آن سازش‌نامه آتش بس موقت به امضا رسید، نقطه‌گردشی در روند صلح یاد شده بود و امیدها را به آینده روشن زنده ساخت.

روند صلح تاجیکان نشان داد، که کیای شبستری به حیث سروری دستگاه دیپلماسی ایران در دوشنبه و نماینده ایران در مذاکرات شه مات مسئولیت‌پذیری در بحرانی‌ترین لحظه‌ها را دارد. اینجا یادآور یک صحنه مملو از شجاعت و مردانگی سفیر ارجمند را ذکر می‌کنیم.

وقتی که گفت‌وگوهای تهران و استامبول در نوامبر ۱۹۹۴ به اتمام رسید، قرار شد به صفت اولین گام در مسیر سیاست آشتی ملی بر اساس حسن نیت طرفین زندانیان سیاسی و اسیران دولتی مبادله شوند. کیای شبستری همراه نماینده کمیته بین‌المللی صلیب سرخ به این منظور به خاروغ مرکز استان بدخشان رهسپار گشت. در این باره خود سفیر نقل می‌کند: «ناظران پیش‌بینی می‌کردند که مبادله زندانیان سیاسی و اسیران دولتی در ظرف تا پنج ساعت صورت خواهد گرفت. ولی گاهی که ما به خاروغ رسیدیم، متوجه شدیم که فرمانده وقت اپوزیسیون رضوان صادرف که بعدها نافرمانی‌های او بیشتر شد، اسیران را نیاورد و صلیب سرخ هم تنها مسئول مبادله بود و مسئول آزاد کردن زندانیان نبود. می‌بایست زندانیان به دوشنبه برده و به دولت بسپارد. مسئله برای بنده خیلی سنگین بود. با رضوان تماس گرفتیم، او گفت: دستورهای راهبر (یعنی استاد نوری) را قبول ندارم و تا دوستانم از زندان آزاد نشوند. حاضر به مبادله نخواهم بود. به هر طور من نماینده صلیب سرخ را راضی کردم که خارج از مسئولیتش به داخل افغانستان برویم و با

رضوان مذاکره نماییم. که با خطرات و مشکلات زیاد وارد افغانستان شدیم. پس از یک هفته کامیاب شدیم کار مبادله را انجام دهیم. هنگام بازگشت به دوشنبه نماینده صلیب سرخ از من پرسید: «به چه دلیل شما خارج از وظیفه سفارت این کارها را انجام می‌دهید؟» من گفتم که این جا بحث برادری است که من با چشم خودم می‌بینم، علی‌رغم توافق راهبران دو جناح (دولت و اپوزیسیون) یک فرمانده نا فرمانی می‌کند و تمام زحمات به هدر می‌رود و در حقیقت روند مذاکرات به خطر دچار می‌آید. علاوه بر آن در غیر این صورت برادران تاجیک دوباره به زندان و اسارت بر می‌گشتند و برای من هم شرعاً و هم وجداناً وظیفه برادری است که وارد عمل بشوم و به لطف خدا کامیاب هم شدم» (گفت‌وگوی سفیر با گزارشگر برنامه «صدای خراسان»، ۱۳۷۷/۱/۲۱)

نماینده کمیته بین‌المللی صلیب سرخ پس از بازگشت از خاروغ درباره چگونگی کار مبادله اظهار داشت: «هر چند در تاریخ ۵ و امبر ۱۹۹۴ زندانیان از دوشنبه به خاروغ انتقال داده شده بودند، اما با توجه به عدم انتقال سربازان اسیر از داخل خاک افغانستان به خاروغ کار مبادله امکان پذیر گردید و رئیس هیئت نظارت سازمان ملل به دوشنبه مراجعت نمود، ولی سفیر جمهوری اسلامی ایران که تنها برای نظارت بر مبادله (که حداکثر برای ۵ ساعت پیش‌بینی شد) به خاروغ آمده بود، به دوشنبه مراجعت نکرد و جهت رفع بن بست به وجود آمده دست به کار شد و چون مذاکراتش با فرمانده اپوزیسیون در بهارک افغانستان توسط بیسیم (از پایگاه مخالفان نظامی در خاروغ) نتیجه بخش نبود، پیشنهاد کرد که به داخل افغانستان عزیمت کنیم. هر چند مأموریت ما فقط انجام مبادله در خاروغ بود و با توجه به جواب منفی فرمانده مذکور، هیچ‌گونه تضمین برای موفقیت وجود نداشت، ولی به اصرار کیای شبستری (علی‌رغم تذکر خطر موجود، از جمله احتمال گروگان گرفتن شدن توسط یکی از گروه‌های درگیر افغانی به وی) به طرف بهارک روانه شدیم. در ابتدا فرمانده یاد شده به هیچ وجه زیر بار نمی‌رفت، اما پس

از مذاکرات طولانی، که سفیر ایران با وی داشت، سرانجام پس از یک هفته موفق به آزاد نمودن و انتقال سربازان به خاک گردیم.

... پس از انجام مبادله، وقتی با تعجب از این که یک دیپلمات عالی رتبه روزهای متوالی بدون غذا و استراحت خود را به مخاطره انداخته علت را از کیای شبستری جویا شدیم، گفت: دیپلمات جمهوری اسلامی ایران با دیگران فرق دارد و نمی تواند نسبت به سرنوشت برادرانش بی اعتنا و بی توجه باشد و افزود: هدف او این است که با آزادی ۵۴ نفر مذاکرات بین تاجیکان متوقف نشود و استقرار صلح در تاجیکستان تسریع گردد. مسلماً بدو حضور و تلاش کیای شبستری این مبادله صورت نمی گرفت و کمیته بین المللی صلیب سرخ از وی به طور رسمی قدردانی خواهد کرد... در طول بیش از ۲۰ سال کارم در صلیب سرخ هرگز با چنین دیپلماتی مواجه نشده بودم و شاید هم هرگز مواجه نشوم» (اطلاعات، ۱۳۷۶/۴/۱۸)

حضور تأثیرگذار و کارکشته سفیر کبیر در اکثر دوره های مذاکرات صلح احساس می گشت و این نکته از سوی برخی از شرکت کنندگان این گفت وگوها تأکید شده است.

پروفسور ابراهیم عثمان رئیس کمیته فرهنگی مجلس عالی تاجیکستان که در اغلب دوره ها گفت و شنود به حیث نماینده دولت مشارکت داشت، ضمن رد اتهام بعضی از جناح ها داخلی و دولت های خارجی مبنی بر حمایت سفارت ایران از مخالفان کوشش و تکاپوی فرستاده دانا را من جمله در دور دوم مذاکرات (نوامبر ۱۹۹۴) که نزدیک بود روند صلح دچار بن بست کَلّی شود، چنین می ستاید: «معتقدیم که دل وی (شبستری) بیشتر از حاضران به ما می سوخت و کمتر از ما از آینده آشتی ملی تاجیکان نگران نبود، زیرا در تاجیکستان زیسته تاجیک شده بود، گویی در سیاست بی طرفی ظاهر می کند، اما در اصل از تاجیکستان حمایت می نمود».

همچنین به سخن موصوف در لحظه تاریخ به امضا رسیدن پروتکل ضامنان صلح در تهران (می ۱۹۹۵) گوش فرامی دهیم: «در این نشست شبستری نیز حضور داشت و من در چشمان او درخش اشک شادی را احساس کردم، زیرا از این پروتکل هویدا بود که جمهوری اسلامی ایران در دستیابی صلح تاجیکان نقش برانزنده و سازنده‌ای دارد».

وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران، که با حساسیت فراوان و مسئولیت کامل رویدادهای تاجیکستان را پیگیری می‌کرد، از وظیفه‌شناسی و چاره‌سگالی و اجرای سیاست عاقلانه‌اش ابراز قناعت و خشنودی داشت و به انگیزه‌کامکاری در انجام وظیفه در دشوارترین و نازک‌ترین شرایط تاجیکستان و نقش برجسته‌ای که علی‌اشرف شبستری در گفت‌وگوهای بین طرف‌های دیگر در تاجیکستان و تثبیت حضور ایران در مذاکرات داشت، مدت مأموریت سه ساله او را تا پنج سال تمدید کرد» (اطلاعات، ۱۳۷۵/۹/۱۱)

به علاوه در روزنامه اطلاعات (۱۳۷۶/۴/۱۸) درخصوص سیاست سالم ایران در برابر جنگ داخلی تاجیکستان و نقش مهم سفیر در پیاده ساختن این سیاست می‌خوانیم: «بدون شک سیاست اصولی و منطقی جمهوری اسلامی ایران در قبال تاجیکستان یکی از برگ‌های زرین سیاست خارجی کشورمان در دوران وزارت کیای دکتر ولایتی بوده که علی‌رغم فراز و نشیب‌ها بسیار حساب شده و دوراندیشانه اعمال گردیده شده است. عملکرد کیای شبستری به عنوان مجری این سیاست در صف مقدم و در زمانی که بخشی از مخالفان دولت تاجیکستان در ایران به سر می‌بردند، بیانگر این واقعیت می‌باشد که نامبرده به هنر دیپلماسی به‌ویژه دیپلماسی کشمکش‌ها تسلط داشته و با روش آگاهی و موقع‌شناسی و مهارت تمام توانسته است همگام با دیپلماسی بین دو دولت جانب انصاف نسبت به اپوزیسیون را نیز رعایت کند و دیپلماسی مردمی را به نحو احسن پیش ببرد» (اطلاعات، ۱۳۷۵/۹/۱۱)

از نقش بسیار سازنده و برجسته ایران در بازگشت صلح و صلاح به تاجیکستان
کیاکان امام علی رحمان‌اف رئیس جمهور تاجیکستان، سید عبدالله نوری راهبر
اتحاد مخالفان دولت تاجیکستان و خواجه اکبر تورجان‌زاده معاون رهبر اتحاد
مخالفان دولتی تاجیکستان و سرور هیئت مخالفان در گفت و شنوهای بارها
تقدیر و تمجید کردند.

یاد نشان می‌سازیم که اولین برتر شمردن منفعت‌های ملی بر منفعت‌های
گروهی و منطقه‌ای از سوی جناح‌های درگیر تاجیک و ثانیاً هم تلاشی و همکاری
کشورهای ناظر صلح تاجیکستان در وهله نخست ایران و روسیه نوروز وحدت و
محبت ملی را به این سرزمین شاداب شده به خون فرزندانش به ارمغان آورد و
پایه‌ها و مایه‌های هستی ملت تاجیک را استوار ساخت. با احیای آستی و آرامی در
تاجیکستان نقش ایران در منطقه به مثابه راهبر در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای
افزایش یافت و جهانیان دیدند که ایران سیاست سلطه‌گری و برترجویی را دنبال
نمی‌کند، مخالف ایجاد چالش و تنش در منطقه و جهان است و دست برادری را
جوایست:

گوهر بی‌هنر زار و خار است و سست به فرهنگ باشد روان تن درست

(فردوسی)

کیای شبستری همچون هر فرد فرهنگ‌دوست و فرهنگ‌ساز با بهره‌برداری از
میراث و جان‌مایه‌های مشترک مذهبی، زبانی، فرهنگی و تاریخی تاجیکان و
ایرانیان و باز شدن فضای معنوی جامعه تاجیکستان در زمینه‌های فرهنگی کارهایی
را انجام داد که یادآوری‌شان دل‌ها را آکنده از شور و هیجان می‌کند و جان‌ها را
امید و فرهان می‌بخشد. به تعبیر شاعرانه گویم، فرستاده گرانقدر با دستان سبز خود
یک درخت تاک تناور فرهنگی بنشانند که طی پنج سال سبد سبد انگور به بار آورد
که کام جامعه فرهنگی تاجیک را شیرین و گوارا ساخت و می‌سازد. عمده‌ترین
کارهای سامان داده سفارت در این حوزه به طریق ذیل است:

تبادل بیش از ۱۵۰ هیئت مردمی و دولتی میان دو کشور که اغلب این هیئت‌ها فرهنگی بود.

اهدای ده‌ها هزار جلد قرآن مجید در ترجمه فارسی به خواهشمندان.
اهدای ۴۵۰ هزار جلد کتاب راهنمای الفبا با خط نیاکان به کتاب فارسی سال اول دبیرستان و ۸۰ هزار جلد کتاب داستان‌های کودکان و ۷۰ هزار جلد دفتر از سوی وزارت آموزش و پرورش ایران به وزارت معارف تاجیکستان.
اهدای ۵۰ هزار جلد کتاب به پژوهشگاه‌ها و دانشگاه‌ها، پژوهشگران و دانشگاهیان.

اعزام چندین گروه دانشجویان تاجیک جهت تحصیل در مدرسه‌ها و دانشگاه‌های ایران.

تأسیس انتشارات «پیوند» در نزد سفارت و نشر ده‌ها جلد کتاب اهل علم و ادب تاجیک.

تأسیس کتابفروشی‌ها «الهدی» و «سروش» در دوشنبه.
تأسیس کتابخانه ایران به نام رودکی با ده‌ها هزار جلد کتاب در دوشنبه.
تأسیس کتابخانه‌های ایران در شهرهای کولاب، خجند، خاروغ، پنجیکت، استروشن، کان بادم، اسفره.

تأسیس خانه فرهنگی ایران در دوشنبه.
تأسیس پژوهشکده‌های فرهنگی فارسی تاجیکی به منظور حمایت از آموزش و تحقیق زبان‌های ایرانی، از جمله زبان‌های پامیری و یغناپی.
بازسازی و مرمت آرامگاه‌های میر سید علی همدانی در شهر کولاب و حضرت سید شاه لطیف در ده نیلکان و مزار انزاب و مسجدهای شهر استروشن و روستای نیلکان.

اختصاص هشتاد هزار دلار جهت بازسازی و ترمیم آرامگاه استاد ابو عبدالله رودکی واقع در ده پنج رود.

حمایت مالی از نشر چندین شماره‌های هفته‌نامه سامان و مجله علم و حیات. چاپ مجله ارمغان (سال‌های ۹۶-۱۹۹۵) نشریه مشترک بنیاد فرهنگی تاجیکستان و سفارت ایران.

شرکت فعال در برگزاری انجمن‌های تاجیکان جهان و جشن‌های بزرگداشت باربد مروزی (دوشنبه، ۹۲)، هزاره شاهنامه (دوشنبه، ۹۴)، میر سید علی همدانی (دوشنبه، ۹۵)، عطار نیشابوری (نیشابور، ۹۵)، و کمال خجندی (دوشنبه، خجند، تبریز، ۱۹۹۶)، و سمپوزیوم‌های بین‌المللی «سهم مردمان ایرانی در رشد تمدن بشری» (دوشنبه، ۹۲)، و کنگره بین‌المللی «زبان فارسی - زبان علمی» (دوشنبه، ۹۳)، و «مجمع جهانی استادان زبان فارسی» (تهران، ۹۴)

پشتیبانی از انتشار ده‌ها جلد کتاب شاعران و عالمان تاجیک در تهران. با نظر داشت جدایی و بیگانگی میان تاجیکان و ایرانیان طی پانصد سال اخیر و موجودیت تهی‌گاه عظیم معنوی در جامعه تاجیکستان و همچنین پنج سال جنگ داخلی و ابتلای کشور به بحران ژرف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و آغالش‌های متداوم بدخواهان وحدت ایران و تاجیکستان در بعد فرهنگی می‌توان نهایت بزرگ بر شمرد.

لازم به تذکر است که فرهنگ به مثابه خمیرمایه حیات ملت هستی روحانی ملت را تشکیل و تقویت می‌کند و روح پویا و شاداب جامعه را پدیدار می‌سازد و بدین دستور اقتدار و عظمت ما در فرهنگ صلح‌جویی و وحدت‌زای انسان‌سازی ماست و هدف والا فرهنگی نیز زنده ساختن مردم و زندگی معنوی بخشیدن به ایشان است. ملت تاجیک امروز برای حفظ بقا و ادامه حیات معنوی‌شان نیاز شدید به جست‌وجوی گم‌کرده‌ها و گمشده‌هایش و بازگشت به خویشتن خویش دارد تا از فقر و نادانی معنوی رها پیدا کند و هویت ملی و معنوی شوکت فرهنگی خود را باز یابد. از این روزنه تبادل هیئت‌های فرهنگی میان دو کشور سنگ بنای مستحکم شناسایی و همدلی فرهیختگان و دانشمندان گردید. آن گفت‌وگوهای

ارزنده و سازنده به عنوان گفتمن و گوها در داخل یک فرهنگ و یک ملت و یا گفتمن و گوها درون فرهنگی و درون ملی توصیف کرد.

ارمغان‌سازی هزارها جلد قرآن مجید و کتاب‌های با ارزش دینی، ادبی، علمی و تاریخ به تشنگان و شیفتگان معنویت و روحانیت و تأثیر کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌های ایران در هشت شهر تاجیکستان در امر شناساندن مردم به حقیقت‌ها و معرفت‌های بی‌بها و بی‌زوال انسان آفرین و عمیق بودن ریشه‌های قدرت فرهنگ ایران، زنده کردن و به هم پیوند زدن حوزه‌های جغرافیای تمدن ایرانی و فراخواندن اجتماع گسسته و دور شدن تاجیکان از بنیادها و نمادهای ملی خویشتن به سوی دریای همواره خروشان حیات سرمدی از اهمیت شایان تاریخ برخوردار بود، چون محض با بسط و توصیه همیشگی و هدفمند فرهنگی ایرانی می‌توان بر بحران هویت ملی چیره گشت و سینه‌های افراد ملت را نورانی ساخت و روح آزادجویی و استقلال خواهی مردم را توان و زورمندی بخشید و در برابر تأثیرات ویرانگر فرهنگ‌های مبتذل و فسادانگیز بیگانه بی‌بیم و هراس بایستاد.

هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست نه هر که سر برترشد قلندری داند

(حافظ شیرازی)

هر انسان بیدار بخت در روزگار خویش زمانی شکوهش و درخشش دارد، که در آن مقطع زمانی به گونه‌ها، به قول اقبال لاهوری «خویشتن را و می‌نماید». زمان شکوفش و درخشش زمان تاریخ‌سازی و نام‌گذاری است. شبستری محض در پنج سال مأموریت خویش در تاجیکستان، که به یکی از حساس‌ترین و دشوارترین زمان پاره‌های تاریخ تاجیکان راست آمد، شکفت و درخشید؛ ولی از سوی وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران به رسالت تاریخی سنگین پیوندگری میان یک ملت چهارپاره برگزیده شد و از این آزمایش تاریخ با سری بلند و نام‌نیکو گذشت. سفارت پنج ساله او عاشقانه‌ترین نغمه‌هاورایی اتحاد و انسجام ایرانیان بود.

سفیر تیزهوش و سخت‌کوش رسالت سیاسی و فرهنگی خویش را به اندازه

شایسته و زینبده انجام داد که میان تاجیکان از محبوبیت فوق العاده برخوردار گشت و به یک شخصیت تاریخ فراموش ناپذیر تبدیل یافت و به قول نویسنده تاجیک کرام الدین میرزا «شبستری هنگامی که پنج سال قبل برای انجام مأموریت خویش به دیار ما روی آورد، برای تاجیکان شخصیت ناعیان و ناشناخته‌ای بود، ولی سپس از برکت دل پاک و نیت نیک، فضیلت عالی و همت بلندش در قلب تاجیکان مأوا یافت و هم اکنون حین بازگشت به میهن گویا تمام مردم تاجیکستان او را گسیلانید».

نه هر کس در حافظه تاریخ یک ملت و یک جامعه ماندگار می‌شود. پس انگیزه شهرت و محبوبیت شبستری چیست؟

یکم. شبستری یک انسان آراسته به زر خالص ایمان و علم و دانش بود. از قرآن کریم، احادیث نبوی، تاریخ اسلام، سیاست و دیپلماسی جهانی و فرهنگ ملی آگاه و اطلاعات فراوان داشت و در بسیار زمینه‌ها آماده به بحث مناظره بود. اگر میدان سیاست را انتخاب نمی‌کرد و راه به وادی یک رشته‌ای از علوم انسانی بر می‌گرفت، بی‌گمان معروفیت پیدا می‌کرد.

دوم، شبستری در حوزه کار خود تسلط کامل داشت و از صلاحیت، کاردانی و چاره‌سازی بر خوردار بود. در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها پرهیز از افراط و تفریط داشت و راه میانه را برمی‌گزید. او فقط صرف مجری نبود بلکه باز دارای تفکر وسعت‌ناک سیاسی و شجاعت اندر خور فکری بود، تحلیل‌های دقیق اجتماعی و نظارت صحیح کارشناسانه داشت.

سوم، شبستری در پیش‌گاه میهن خویش احساس مسئولیت می‌کرد. این وظیفه‌شناسی وی را او می‌داشت که میهن‌گرایی‌اش را به نحو احسن به مردم تاجیکستان بشناساند، در ضمیرها بذر عشق و علاقه ایران را بکارد و حضور و نفوذ مقتدرانه ایران را در تاجیکستان تأمین نماید. به این دلیل بود که مدت مأموریت در تاجیکستان پنج سال تمدید شد و کیای علی‌اکبر ولایتی وزیر پیشین خارجه

جمهوری اسلامی ایران بهترین و موفق‌ترین کار انجام گرفته وزارت نامبرده را در قسمت سیاسی صلح تاجیکستان دانست. راجع به این قضیه در روزنامه اطلاعات (۷۶/۵/۲۹) می‌خوانیم: «جناب کیای علی اشرف مجتهد شبستری رئیس محترم اداره امور اقتصادی بین‌المللی وزارت خارجه، تجلیل و تقدیر دولت و اپوزیسیون و مردم مسلمان تاجیکستان و نماینده دبیر کل سازمان ملل متحد از خدمات صادقانه و بی‌غرضانه جناب‌عالی در پیشبرد مذاکرات صلح و آشتی ملی بین تاجیکان و همچنین تصریح وزیر محترم امور خارجه کشورمان به این نکته که بهترین و موفق‌ترین کار انجام یافته در قسمت سیاسی صلح تاجیکستان بوده است، نشانه شایستگی، لیاقت، درایت و تدبیر حضرت‌عالی و نتیجه تلاش و فداکاری‌های بی‌شائبه و خالصانه و از جان گذشتگی‌های آن برادر خدمتگزار در راه حفظ و تحکیم روابط بین دو کشور و دو ملت برادر، نسبت نقش محوری جمهوری اسلامی ایران در مذاکرات بین تاجیکان و اعتلای نام میهن اسلامی در طول پنج سال سفارت در سخت‌ترین و بحرانی‌ترین شرایط تاجیکستان می‌باشد که به حمدالله تقدیر جامعه بین‌المللی از کشورمان را نیز به همراه داشته است. جناب‌عالی مایه افتخار همه ایرانیان هستید. این توفیق بزرگ را به حضرت‌عالی تبریک می‌گویم و موفقیت روزافزون‌شان را در خدمت‌گزاری به میهن اسلامی و حق تعالی مسنلت می‌نمایم.

دکتر شمس‌الله صفدرپور، دکتر سیدجواد نورهاشمیان، دکتر حبیب حسن‌پور».

ایران امروز از شمار کشورهای است که در تاجیکستان جایگاه گسترده دارد و از پایگاه مردمی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است.

چهارم، شبستری به سرشت مردی آرمانخواه است. او بر این باور بود و باشد که سفارت ایران در تاجیکستان این سفارت گیریم ایران در فرانسه و یا گرجستان نیست، این حتی سفارت ایران در کشورهای همسایه، هم دین چون امارات متحده عربی،

پاکستان و ترکیه نیست؛ سفارت ایران در تاجیکستان سفارت «ایرانی فراموشکار در ایرانی فراموش شده» (تعبیر دکتر محمد رحبی) است. محض همین گونه برخورد خردمندانه مردمان دو کشور را به سوی وحدت و عظمت هدایت می نماید.

پنجم، شبستری به منفعت های ملی تاجیکان می اندیشد، دل داده و دل سپرده تاجیکستان، تاریخ و فرهنگ تاجیک بود. او از آن گرانقدران و تابان دلانی بود که مانند حکیم روشن روان طوس «همه جای ایران را سرای خود» و «نیک و بدش را از برای خود» می دانست.

سفر پنج ساله او به تاجیکستان سفر عشق بود. او با عشق سفر کرد، در جست و جوی عشق بود و عشق را پیدا نمود.

ششم، شبستری در انجام مأموریت پنج ساله خویش سیاست و اخلاق را در پیش گرفت و ثابت کرد که مردی یک دل و پاک رأی نیکومنش است و مزین به فضیلت ها و زیبایی های اخلاقی است. این دیپلمات بلندمقام بسیار وقت جامه سفیری را به یک سوی می نهاد و دور از ریب و ریا، خودمانی با مردم چه عالم و چه عامی، چه پیر و چه جوان، چه مرد و چه زن، چه تاجیک و چه ازبک، چه روس و چه قرقیز همچون یک انسان عادی در گذر با نرمی و مهربانی با یک سبد لبنخند برخورد می کرد و در دل ها جای می گرفت. در آیین های سور و سوگ شرکت می جست و شادی شریک و اندوه شریک مردم بود. در سفارت به روی همه علاقه مندان و کار افتادگان باز بود. و هر کی مشکلی داشت به سفیر چون با دوست گرامی به میان می گذاشت. اندرون سفارتخانه مانند گوهر اندر صدف پنهان نبود، بلکه گوش فرای فریادها و غوغاهای جهانی پیرامون داشت و همه حوادث از دل او می گذشت، پیوسته در میدان حضور داشت، مرد پیکار و کارزار بود.

گفته اند: «زمانه به پاداش آبتن است». با نظر داشت خدمت های تاریخی شبستری اینجانب تصمیم گرفتم، که نظرات اهل ادب و فضل تاجیک را راجع به کارنامه سفیر گردآوری نمایم. چون فکر این اندیشه را به شماری از پر مایگان

نمک‌شناس این پاکیزه بوم بیان داشتیم، جمله به گرفتاری‌های فراوان نگاه نکرده، با جوش و خروش استقبال کردند و در یک فاصله کوتاه این کتاب که ایدون در دست دارید، فراهم گشت.

این کتاب از سر اخلاص و ارادت خالصانه و صادقانه به نگارش آمده، گرامی داشت برادری و یکپارچگی ایرانیان است و در آن مهر و الفت، راستی و صمیمیت موج می‌زند. این کتاب درود و پیام‌های مهرجویان کوه پامیر به جبال البرز، رودخانه زرافشان به نهر زاینده‌رود، وادی و خش به دشت مغان و کند خجند به شهر تبریز است و در آن خون ستاره‌های پاینده، روان باران‌های فیض آفرین، بوی سبز بهاران گل به سر، عطر شکوفه‌های سوسن و سیب و روح گندمزاران طلا رنگ تاجیک زمین احساس می‌شود. گردآورنده با حفظ نگارش فارسی تاجیکان آسیای میانه از هر گونه دخل و تصرف و ویرایش در محتوای مقاله‌ها اجتناب ورزیده است.

کتاب مذکور سه بخش را در بر می‌گیرد. بخش یکم «افزونگر آبروی ایران» نام داشته، از نظرات اهل علم و ادب تاجیکستان راجع به کارنامه پنج ساله شبستری و شخصیت او فراهم گشته است. عنوان بخش دوم «درد بیداری» است و شامل چند قطعه شعر ارمغان شده‌ای می‌باشد که ارتباط بی‌واسطه یا به واسطه به سفیر دارد. بخش سوم «پیام یگانگی» از یک گفت‌وگوی شبستری با یک خبرنگار تاجیک و یک پیام نوروزی او تهیه شده است.

فشرده سخن شبستری در پنج سال سفارت خویش در تاجیکستان به‌صورت رساند، که به معنی هم حقیقی و هم مجازی سفیر کبیر می‌باشد. پدیده شبستری در تاریخ دیپلماسی ایران (و شاید جهان) پدیده منحصر به فرد است، که نماینده سیاسی یک کشور خارجی بدین پیمانانه از محبت و احترام اغلب اقشار یک کشوری غیر برخوردار گردد و در ردیف مشهورترین شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی آن ملت بایستد و از او تقدیر و تمجید به عمل آورند.

در حینی که این کتاب صمیمیت خیز و محبت ریز را می خوانید، آیا نظیرش را در کارنامه دیگر فرستادگان می شود پیدا کرد؟ شبستری به حقیقت سفیر کبیر بود. اما باید در نظر داشت که تمجید و تقدیر از شبستری تمجید و تشکر از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال تاجیکستان است و نیز تمجید و تقدیر از نظام مقدّس اسلامی است، که شبستری نماینده نمایان و برجسته این نظام می باشد. و روشنفکران تاجیکی، که در نسبت سرنوشت ملت و میهن خویش بی پروا و بی تفاوت نیستند، در سینه بسا سخن های گفتنی در حق شبستری و شخصیت پرجاذبه او دارند که متأسفانه مجال گردآوری این همه نشد و اگر خداوند توفیق فرماید، در کتابی دیگر فراهم خواهد گشت.

اردمهر (فاتح عبدالله)

نمایه اشخاص

- ابراهیمی، میرزا محسن ۳۶
 ابوعلی سینا ← ابوعلی سینا
 آتش، نعمت ۱۰۰
 آتشی، عثمان‌نذیر، ۶، ۱۸۲
 احراری، ظاهر ۲۷۴
 احمد، روزی، ۶، ۱۶۹
 اخوان‌ثالث، مهدی ۱۵۹
 ادهم‌اف، اکابر ۹۰
 اسحاقی ۱۳۷
 اسدی طوسی ۱۰۲
 اسدی، معجد ۱۱
 اسکودرو، استنلی ۵۲
 اسلامی ندوشن، محمدعلی ۱۲۱
 اصلانی، بیژن ۱۸۷
 اصیل‌الدین، خواجه محمدرحیم ۱۹۳
 اخلاخان، عباس ۲۷۳
 افشار، محمود ۹۸
 افصح‌أف، انصار ۹۰
- افصح‌زاد، اخلاخان ۶، ۸۷، ۹۸
 اقبال لاهوری (علامه) ۲۰۷
 اکابیر، آشور ۲۷۳
 اکبرزاده، یوسف ۶، ۱۵۸
 اکبریان، مهرباب ۹۷، ۱۵۳، ۱۰۱، ۱۸۷
 اکرام‌أف، مقصود ۵۲، ۱۱۷، ۱۹۹
 امام‌غزالی ۲۰۷
 امان‌أف، رجب ۵، ۲۵، ۹۱، ۹۸، ۱۸۸
 امانی، صلاح‌الدین ۲۲
 امیرخسرو دهلوی ۱۰۰، ۱۴۵
 انجوی شیرازی ۱۸۷
 انوری ۲۷۷
 ایگم‌زاد، محمد ۲۴۳
- باباصادق‌أوا. ک. ۲۷۹
 بابا بیگ‌أوا. م. ۲۷۹
 باربد ۶۲، ۹۷، ۹۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۹،
 ۲۹۱

- باربند ۱۰۰، ۱۶۷
 باری، محمد ۸۸، ۹۱، ۱۸۷
 باستانی پاریزی، محمدابراهیم ۹۲
 باقرزاده، محسن ۱۵۳
 بختی، مهمان ۵، ۶۴، ۷۱
 برگینسکی، یوسف ۳۳
 برهان، کوچک بیک ۲۷۳
 بروجردی، محمود ۹۱، ۹۲
 بلوکباشی، علی ۱۸۷
 بهبهانی، سیمین ۱۵۹
 بهزاد، کمال الدین ۹۵، ۲۴۳
 بهمنیار ۱۲۰
 بوعلی سینا ۴۶، ۸۴، ۱۰۰، ۱۳۳، ۲۵۷
 بیاض آف ۲۷۲
 بیجکا، ایرژه ۳۳
 بیدل ۱۴۵، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۱۰، ۲۴۵
 بیرونی ۱۰۰
 بیک آف، ر. یوسف ۲۷۱
 بیکر (جیمز) ۵۱، ۵۲
 پناهی سمنانی ۱۸۷
 پورجوادی، نصرالله ۶۲، ۹۲
 تفضلی، اکبر ۹۲
 تلوزاده، بازار ۶، ۱۱۵
 تورجانزاده، اکبر (حاجی اکبر)
 توره جانزاده ۲۸۹
 توردی علی بای بابا ۶، ۲۰۸، ۲۰۹
 تورسانزاده (تورسنزاده، تُرسنزاده،
- تورسونزاده)، اکبر ۵۴، ۶۲، ۹۰، ۹۱، ۱۰۰، ۱۷۳
 جامی ۱۴۵، ۱۷۱
 جانفدا، علی اصغر ۶، ۹۸، ۱۸۹
 جعفری، محمدعلی ۱۰۴
 جماد، محمد ۸۹
 جماد، مسحور ۸۹
 جمالزاده، محمدعلی ۹۲
 جمشید، پروانه ۶، ۱۷۴
 جنیدی، فریدون ۹۲، ۱۰۱، ۱۸۷
 جوهره آف (جوئیف)، غفار ۱۰۸
 چرنیشوسکی (چرنیشفسکی) ۱۲۴
 چنگیزخان ۱۳۳
 حاجی شمس الدین ۷۴، ۷۵
 حافظ ۲۹، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۸۴، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶
 ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۴، ۲۸۱، ۲۹۲
 حداد عادل ۹۲، ۱۵۳
 حسان، زیادالله ۷۵
 حسن، فیض علی ۲۷۷
 حسن پور، حبیب ۲۹۴
 حکیم، اکبر ۱۲۵
 حکیم، عسکر ۶، ۷۱، ۸۹، ۹۰، ۲۱۷، ۲۷۶

- ۲۹۵ رجبی، محمد
 ۲۰۳، ۱۹۵، ۶ رجبی، یزدان فر
 ۱۲۲، ۸۸، ۵۹ رحمان‌آف، امام علی
 ۲۸۹، ۲۶۹، ۲۴۸، ۱۴۷
 ۹۲ رحمانی، اسرار
 ۲۰۵، ۱۸۵، ۶ رحمانی، روشن
 ۹۰ رحیم‌آف، رحیم
 ۹۱، ۹۰، ۲۵ رستم‌آف، شرف‌الدین
 ۱۱، ۵ رسولی، جواد
 ۹۲، ۶۲، ۲۵ رواقی، علی
 ۱۰۷، ۱۰۰، ۸۵، ۴۹، ۳۷، ۲۷ رودکی
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۸۳
 ۱۸۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۹۰
 ۱۲۳ ریاحی، محمدامین
 ۹۲ زرین‌کوب، عبدالحسین
 ۲۷۶ ساریان
 ۲۷۲ ساعت‌آف، علی
 ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۰۹ سالاروند، حسن
 ۲۸۰، ۲۰۹، ۱۶۰
 ۲۰۱ سبزی‌علی مراد
 ۸۴، ۵۴، ۴۹، ۴۶، ۴۵، ۲۹، ۵ سعدی
 ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶
 ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۱۲، ۲۲۵
 ۲۸۱، ۲۵۴
 ۹۵ سلطان‌علی مشهدی
 ۳۸ سلطان یعقوب خان
 ۲۷۵ سلطان‌زاده، ماهر خواجه
 ۵۱ حکیم‌آوا، سعدی نسا
 ۱۸۷ حمیدی، بهمن
 ۷۱ حنیف، شادان
 ۹۴ خاتمی، محمد
 ۱۸۷ خاقانی، عباس
 ۱۴۵، ۱۰۲ خاقانی شروانی
 ۹۲ خامنه‌ای (آیت‌الله)
 ۲۷۸، ۲۲۹، ۸۹ خجندی، فرزانه
 ۱۴۹ خزازی، کمال
 ۲۲۳ خراسانی، علی محمد
 ۱۸۷ خسروی، سیروس
 ۹۱، ۹۰، ۵۸، ۴۷، ۲۱، ۲۱ خیمینی (امام)
 ۲۱۲، ۱۵۸، ۱۳۵، ۱۰۴
 ۱۲۸ خواجه عبدالله انصاری
 ۱۴۷، ۴۶ خواجه‌جوی کرمانی
 ۲۲۲، ۲۱۲، ۱۴۴، ۱۳۵، ۹۴ خیام
 ۱۱۴ دادخدا، کرم‌شاه
 ۹۲ دادعلیشاه، جابول
 ۱۰۰ دانش
 ۱۵۳، ۱۰۱، ۹۷ دزفولی، محمد
 ۱۰۱، ۱۰۰ دولت‌آبادی، عزیز
 ۲۰۲، ۴۹، ۵ دینار شایف، موسی
 ۱۳۹ دیوانه‌قل، علی
 ۹۰، ۷۱، ۲۱، ۵ رجب، عبید
 ۱۶۶ رجب‌زاده، عسکرعلی

- شهریار ۱۷، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۱۰۱، ۱۰۲،
 ۱۲۷، ۲۰۴، ۲۱۲
 شهاب او.ا. م. ۲۷۹
 شیخ محمود ابن عبدالکریم ۴۰
 شیخ محمود شبستری ۳۴، ۳۵، ۳۷،
 ۴۰، ۱۰۲، ۲۷۵
 شیرعلی، لایق ۷۱، ۸۹، ۹۰، ۱۱۱، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۷
 شیرمحمدی، بهرام ۱۷۲
- صایر، بازار ۸۹، ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۴۵
 صاد، اسد ۱۰۳
 صائب تبریزی ۹۲، ۱۲۸
 صداقت‌کیش، جمشید ۱۸۷
 صفر، آشور ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۹،
 ۲۷۴
 صفر، فیض ۲۷۸
 صمد، ولی ۶، ۹۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۲۵۴
 صمدآف، عبدالحمید ۹۰
 ضیا، سهراب ۲۷۲
- طهرآف، فاضل ۶، ۸۱
 طرزمی، زکریا ۱۹۸، ۱۹۹
 طغای‌نظر، شریف‌جان ۱۷۰
 طغول‌احراری ۹۲
 طوسی ۱۵۶، ۱۵۷
- سلیمانی، عثمان ۲۷۲
 سنایی ۱۴۵
 سید شاه لطیف ۲۹۰
 سیدای نسفی ۹۲، ۱۴۴
 سیدزاده، نارمحمد ۱۲
 سیدمرادآف ۲۷۱
 سیدی، مهدی ۲۶۲
 سیروس، بهرام ۸۳
 سیف‌الله، عطاخان ۵، ۴۴
 سیمین‌آف، الکساندر ۳۷
- شادی، افضل‌شاه ۲۱۱
 شاملو، احمد ۱۵۹
 شاهین ۱۰۰
 شریف، خال‌محمد ۶۸
 شریف، خالمراد ۹۰
 شریف‌آف، خدایی ۸۱، ۹۰
 شریف‌جان ۲۰۳
 شعردوست، علی‌اصغر ۴۷، ۶۸، ۶۹،
 ۷۰، ۸۸، ۹۱، ۹۹، ۱۰۱، ۱۵۳، ۱۵۵،
 ۲۴۴، ۱۸۷
 شکورزاده، میرزا ۶، ۱۲، ۸۹، ۱۲۵، ۱۲۸
 شکوری بخارایی، محمدجان ۵، ۱۸،
 ۲۵، ۳۱، ۴۹، ۹۰، ۹۱، ۱۱۸، ۱۱۹،
 ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶
 شکوری، بوستان ۲۷۷
 شمس تبریزی ۱۰۹
 شهری بانو ۷، ۲۲۷

- ظهورالدین اُف، ابوبکر ۹۳، ۹۸
 ظهیر فاریابی ۱۰۲
- عین القضاة همدانی ۲۰۷
 عینی، صدرالدین ۲۶، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۸۳، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۹۸
 عینی، کمال الدین ۳۴
- عارف همدانی ۲۵۴
 عاصمی، سراج الدین ۲۳۶
 عاصمی، محمد ۳۲، ۶۱، ۹۰، ۱۱۷، ۱۲۴-۱۲۰، ۱۳۷
 عالم پور، محی الدین ۲۰۸، ۶۷
 عبدالخالق ۲۷۳
 عبدالرحمان جامی ۹۸، ۱۷۶
 عبدالصمد، عبدالحمید ۵، ۶۶، ۶۹، ۷۱
 عبدالطیف، سید شاه ۷۳، ۷۴، ۷۵
 عبدالله، فاتح ۱۲، ۱۴، ۱۲۶، ۲۹۷
 عبدالله اُف، صیدالله ۴۷
 عثمان، ابراهیم ۶، ۱۴۲، ۲۸۷
 عثمان اُوا. س. ۲۷۹
 عشق آباد ۶۵، ۷۳، ۸۷، ۱۴۶، ۱۷۷
 عشیق، محمداکبر ۹۵
 عصازاده، خدای نظر ۶، ۱۴۸
 عطار ۲۹، ۹۳، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۱۲، ۲۹۱
- عطا ملک جوینی ۱۰۲
 عطایی، زلفیه ۲۷۹
 علی مردان اُف، امریزادن ۹۸، ۲۷۲
 علی زاده سمرقندی، سید رضا ۳۵
 علیزاده، مبارزه ۱۱۹
 علیشیر نوایی ۹۸
 عمر خِیام ۹۳ همچنین ← خِیام
 عیال بیک اُوا، رخساره ماه ۱۱۴
- غالب، حق نظر ۶۷، ۶۹، ۲۷۴
 غایب، محمد ۶۹، ۲۷۸
 غفور اُف، باباجان ۶۱، ۱۰۱، ۱۲۶
 غلام اُف، منهاج ۱۳۷
 غیلان ۱۷۱، ۱۷۲
- فاریابی ۱۰۰
 فرخزاد، فروغ ۱۵۹
 فرخ یار، شهاب الدین ۲۱۲
 فردوسی ۶، ۱۷، ۲۶، ۲۹، ۴۷، ۴۹، ۷۲، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۹۱، ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۹
- فرغانی، ظفر صوفی ۷، ۲۳۸
 فکرت، آصف ۹۵
 فلکی شروانی ۱۰۲
 فیض بدخشی، محرم ۶، ۱۶۲
 قادر، آرتیقی (آرتیق) ۲۷۲

مجتهد شبستری، علی اشرف ۷، ۹، ۱۱،
 ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵،
 ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳،
 ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸،
 ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۲،
 ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۶،
 ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱،
 ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳،
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
 ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵،
 ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،
 ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،
 ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷،
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۵،
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۴

مجتهد شبستری، محسن (آیت الله) ۴۰،

۱۰۱

محقق، مهدی ۱۵۳

محکم‌أف، قهار ۵۷

محمدأف، باباخان ۶۸، ۶۹، ۷۰

محمدأف، مزاری ۱۰۸

محمدی، علی ۹۸

قاسمی، مسعود ۱۰۸

قطران تبریزی ۱۰۲

قناعت، مؤمن ۸۹، ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۲

کافی، علی ۱۵۳

کرام، قطبی ۹۰

کرم‌شاه، دادخدای ۱۰۶

کریم‌زاده توده‌ای، سیف‌الدین ۲۲۴

کزازی، میرجلال‌الدین ۹۲

کسروی، احمد ۱۴۰

کلان‌اوا. م. ۲۷۹

کلدی، گل‌نظر ۷۱، ۲۷۴

کمال خجندی ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۰،

۴۷، ۸۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴،

۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۹،

۲۱۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۹۱

کمال، حمزه ۶، ۱۷۷

کمالیان، محمدجواد ۱۵۳

کوهزاد، آرون ۷۱، ۹۰، ۱۲۳

گلرخسار ۸۹، ۹۰

گورباچف (گارباچف) ۵۵، ۵۶

لاهوئی، ابوالقاسم ۷۹، ۸۳، ۱۰۰، ۱۱۸،

۱۱۹، ۱۲۳

لطف، محمدالله ۲۲، ۸۹، ۹۰، ۱۷۹

لطیفی، دلارام ۱۲۱

مایل هروی، نجیب ۹۵

- محمدی، لیلی ۲۷۹
 محمود، سرور ۶۹
 محمودآف، منصور ۱۰۸
 محمودی، صلاح‌ت بیگم ۳۶
 مختارآف، احرار ۵، ۲۹، ۹۰، ۹۱
 مرادی، رضا ۱۸۷، ۲۰۴
 مرحمتی، عبدالکریم ۱۷۹، ۱۰۱، ۹۹
 مزدایی، عباس ۴۰
 مَسْأف، رحیم ۵، ۴۱
 معین، محمد ۹۱
 مقدم، ناصر ۹۴
 ملا احمد، میرزا ۶، ۱۵۱
 ملا هادی سبزواری ۲۰۷
 ملک‌الشعرای بهار ۱۵۹، ۹۳
 ملکی، عباس ۵۵، ۱۵۳
 ممدنظر بیک‌اف، م. ۲۷۱
 منصورآف، حمید ۹۰
 منیازآف، عبدالقادر ۲۵، ۴۹، ۹۰، ۱۰۸، ۲۷۱
 مهاجرانی، عطاء‌الله ۱۵۳
 مهستی ۱۴۵
 موحد، محمدعلی ۵، ۹
 موسوی، سید رسول (سفیر) ۶۳، ۱۰۴
 ۱۱۳، ۱۴۹، ۱۰۸
 مولانا ۴۵، ۶۷، ۱۷۶ ← مولوی
 مولانا محمد مغربی ۱۰۲
 مولوی ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۸۵، ۲۳۶، ۲۴۵
 میربابا، عزیز ۱۰۸
 میرسیدعلی همدانی ۳۲، ۴۷، ۶۷، ۷۳، ۲۵۹، ۲۸۶
- ۸۵، ۸۹، ۹۹، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۷۹
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۰، ۲۹۱
 میرزا ابن امیر حسینی ۸۹
 میرزا عبدالقادر بیدل ۳۶ ← بیدل
 میرزا، کرامت‌الله ۷۱
 میرزاده، سیف‌الدین ۶، ۱۰۸، ۱۹۲
 میرزایف، عبدالغنی ۲۷، ۶۱
 میرسلیم ۶۸، ۷۰، ۹۹، ۱۰۱
 میرشکوهی ۱۸۷
 میریم، هرد ۵۹
 میهن‌دوست، محسن ۱۸۷
 ناتل خانلری، پرویز ۱۵۹
 ناصر خسرو قبادیانی ۹۲، ۱۰۷، ۱۰۹
 ۱۳۳، ۱۸۲
 ناصری گلمکانی، هاشم ۹۶
 ناظم هروی ۹۸
 نبی‌یف، رحمان ۵۱، ۶۲، ۸۸، ۲۴۸، ۲۵۱
 نخجوانی، حاج حسین ۳۹
 نخجوانی، حاج محمد ۳۹
 نخشی ۹۸
 نذری، جوهره‌بیک ۲۷، ۱۸۹
 نذری، رحمت ۶، ۲۱۹، ۲۷۶
 نصیرالدین ا.و.ا. ل. ۲۷۹
 نصیرالدین طوسی ۲۰۲، ۲۰۷
 نظامی عروضی سمرقندی ۹۳
 نظامی گنجوی ۵۹، ۸۱، ۹۳، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۸، ۲۳۰
 ۲۵۹، ۲۸۶

- نظراًف، حق نظر ۵، ۷۷
نظری، رحمت (نذری) ۷۱
نعمت سمرقندی، حیات ۷، ۲۲۱
نفیسی، سعید ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۵۹
نقدی، رضا ۱۲، ۹۳، ۹۵، ۱۲۸
نورهاشمیان، سیدجواد ۲۹۴
نوروز، گل افروز ۶، ۱۵۶
نوری، سید عبدالله ۵۹، ۲۸۹
ولایتی، علی اکبر ۲۷، ۵۹، ۲۹۳
ولی زاده، خاور ۱۲۱
نیمایوشیج ۱۵۹
- هادی زاده، رامین ۱۲
هادی زاده، رسول ۹۰
هادی زاده، فرنگیس ۱۷۳
هاشمی رفسنجانی ۸۸، ۱۰۵
هاشمی، جوره ۲۲
هدایت، رضاقلی خان ۳۵
هدایت، صادق ۳۵
هلالی، محمدشاه ۱۰۸
همام تبریزی (ی) ۱۰۲
همایونی، صادق ۱۸۷
همراه بخارایی، اسماعیل ۱۹۹
یاحقی، محمدجعفر ۱۵۳، ۲۶۲
یعقوب او.م. ۲۷۹

مکان‌ها

امریکا ۵۱، ۵۲، ۱۷۳، ۱۹۰، ۲۶۵	آب باریک ۱۷۰
آمل ۲۰۴	آذربایجان (استان) ۱۴۰
انزاب (ده) ۸۹، ۱۹۳، ۲۹۰	آذربایجان (کشور) ۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵
اوراتپه ۳۰، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۱۰۸	اراک ۱۸۸
اورگوت ۱۷۱	ازبکستان ۳۷، ۵۹، ۱۴۴، ۱۷۰، ۲۰۵
بایلسر ۲۰۴	۲۰۶
باخرز ۱۳۶	استروشن/ ایستروشن ۳۲، ۳۶، ۱۷۱، ۲۹۰
بادکوبه ۳۶، ۱۴۰	اسفهره ۳۰، ۱۰۸، ۲۹۰
باربد (کاخ) ۱۰۴	اسلام‌آباد ۸۷، ۱۴۶
بابل ۲۰۴	اشکاشم ۱۰۸
باغ‌فین ۲۰۴	اصفهان ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۳۶، ۱۴۷
باکو ۳۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۹۸	۱۷۵، ۱۵۴
بایسون ۱۷۰	افغانستان ۳۶، ۴۵، ۵۹، ۷۷، ۷۹، ۸۸
بخارا ۳۶، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۳۳	۹۸، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۳
۱۴۴، ۱۵۴، ۱۹۹، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۶۹	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۷۷، ۲۱۲، ۲۵۳
بدخشان ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	۲۵۷، ۲۵۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۴۳، ۲۶۷، ۲۸۵	آلماتی/ آلماتا ۸۷، ۱۴۶، ۱۷۷
بهبهان ۲۰۴	امارات متحده عربی ۲۹۴
بوسنی و هرزگوین ۲۵۷، ۲۵۹	

جیحون ۱۳۹	پاریس ۱۰۰
	پاکستان ۲۹۵، ۱۷۳، ۱۴۴، ۵۹
	پانغاز ۱۴۴
چاچ ۱۱۵، ۱۷۰	پنجیکت/ پنجکنت ۱۰۴، ۹۷، ۸۸، ۵۰
چهل ستون (کاخ) ۹۲	۲۹۰، ۱۵۲
حصار ۹۷، ۲۲۵	تاجیکستان مکرر
	تاشکند ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶
ختلان ۲۴۳، ۲۱۹، ۸۵	تبریز ۱۰۱، ۹۴، ۴۷، ۴۰، ۳۹، ۲۶، ۱۳
خجند ۱۳، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۹	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰
۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۸۸، ۸۹، ۹۷	۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۱
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۳۲	۲۳۲، ۲۴۳، ۲۹۱، ۲۹۶
۱۴۵، ۱۵۲، ۱۷۵، ۲۴۳، ۲۹۰، ۲۹۱	تپه سیل ۲۰۴
۲۹۶	تخت جمشید ۱۴۷، ۴۶، ۲۹
خمین ۱۸۸	تربت جام ۱۳۶
خاروغ ۱۸۸، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۶۵	ترکیه ۲۹۵، ۲۶۵، ۱۴۵
۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰	ترمز ۱۳۳، ۱۱۵
خوارزم ۲۳۲، ۲۴۳	تفلیس ۱۱۸
خوانچیزه ۱۷۰	تهران ۲۱، ۲۹، ۳۲، ۴۶، ۵۸، ۵۹، ۶۵
	۷۶، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۷
دربند ۱۳۱	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
درواز ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۶۳	۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴
دنقره ۸۹	۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
دوآبه ۱۹۲	۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۹
دوشنبه ۲۱، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۸	۲۰۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴
۳۹، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۷۳	۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۱۲
۸۱، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰	توده (روستا) ۲۲۵
۱۰۴، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶	
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹	جوست ۱۷۱

شہتوت ۱۷۰	۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۷،
شہر سبز ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۰۷	۲۰۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۷۴،
شیراز ۲۱، ۹۸، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱،	۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۶
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۳۲،	دشت مغان ۱۳، ۲۹۶
۲۶۶	
	رفسنجان ۲۶۲
طوس ۵۰، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵،	روشان ۱۰۹
۱۳۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۳، ۲۱۱، ۲۳۱،	
۲۹۵	زاینده رود ۱۳، ۹۲، ۲۹۶
غرم ۱۳۱	زرافشان (رودخانه) ۱۳، ۱۰۸، ۲۹۶
	سبزوار ۱۳۶
فرغانہ ۱۰۸، ۱۱۵	
	سرخاب (رودخانه) ۱۰۲
قشقہ دریا ۱۰۶، ۱۰۸	سرخان دریا ۱۰۶، ۱۰۸
قفقاز ۹۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۹۰،	سمرقند ۳۶، ۳۸، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۸،
۲۴۷، ۲۵۷	۱۱۵، ۱۳۳، ۱۷۲، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۶۹،
قم ۹۱، ۲۰۴	سومالی ۲۵۷، ۲۵۹
	سیحون ۴۸، ۱۳۹
کاشان ۲۰۴	
کافر نھان ۱۳۱	شادیاخ ۹۳
کان بادام ۳۰، ۵۰، ۸۸، ۱۵۲، ۲۹۰،	شبستر ۴۰، ۱۰۲، ۱۴۰
کرج ۱۸۸، ۲۰۴	شروان ۱۴۰
کرمان ۱۸۸	شغنان ۱۰۹
کورقان تپہ (فرغان تپہ) ۱۷۵	شوروی (اتحاد جماہیر) ۳۸، ۵۴، ۵۵،
کورقانیجی / کورقانیچہ (غانچی نام ناحیہ ای	۵۶، ۵۷، ۶۱، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵،
در تاجیکستان) ۱۷۰	۱۰۷، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۹،
کولاب ۳۱، ۳۲، ۵۰، ۶۷، ۸۸، ۸۹،	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۴۴، ۲۸۲

۳۱۰ سفیر کبیر

نخجوان ۱۱۹	۱۰۸، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۵۲،
نسف ۱۱۵، ۱۷۲	۲۶۹، ۲۷۴، ۲۹۰
نقش جهان (میدان) ۹۲	
نیشابور/نشابور ۹۳، ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۸۸،	گنجه ۱۴۰، ۱۴۵
۲۹۱	
نیلکان ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۹، ۲۹۰	
	لطف آباد ۲۰۴
	لندن ۱۰۰
وخش ۱۳، ۲۹۶	لنینگراد ۳۷، ۷۹، ۱۰۷، ۱۵۲
ورزاب ۱۰۸، ۱۲۰	
ونج ۱۰۸	ماوراءالنهر ۹۷، ۱۳۳
	مرو ۹۸
هندوستان ۱۴۵	مسچاه (مستچاه) ۳۰، ۱۳۸
	مسکو ۵۹، ۶۱، ۷۹، ۸۷، ۱۰۷، ۱۱۸،
یزد ۱۸۸، ۲۰۴	۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۹۸
یغنا ب ۶، ۱۳۸، ۱۹۲، ۱۹۳	مشهد ۲۱، ۵۹، ۷۴، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۴،
	۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۷۰،
	۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۶۲، ۲۶۶

کتاب‌ها و نشریات

- ادبیات ایران در سده بیستم ۱۴۹
ارمغان ۹۰، ۱۷۹، ۲۹۱
از جیحون تا وختش ۲۶۲
از یک گل بر پا نمی‌شود بهار ۲۳
آشنا ۹۸
اصفهان نصف جهان ۹۲
اطلاعات ۹۱، ۹۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۴
افسانه‌های مردم تاجیک ۲۷
الفا ۲۲
الفبای فارسی ۵۷، ۸۸، ۸۹، ۲۶۹
ایران‌شناخت ۹۲
ایران‌شناسی ۲۶، ۶۱، ۶۲، ۹۱، ۱۰۷،
۱۰۸
بوی جان ۱۰۱، ۲۳۳
تاجیکان در مسیر تاریخ، ۸۹
تاریخ کاملاً سری (تاجیکان با رمز سری)
۴۲
تبارکی سبحانی ۱۰۴
تذکره مجمع الفصحا ۳۵
تذهیب الصبیان ۳۶
تنسوق‌نامه ایلخانی ۲۰۲
تیراژ جهان ۱۰۰
جست‌وجوی ایجاد و اخلاقی ۱۵۹
جمهوری اسلامی ۹۸
جوانان تاجیکستان ۱۱۷
چراغ روز ۱۲۲
چشم‌انداز شعر امروز تاجیک ۱۰۰
حافظ شیرین سخن ۹۱
حکایتی از زندگی نهنگ کوچولو ۲۳
خراسان ۹۸
خرس کوچولو ۲۳

- خرگوش کوچولو ۲۳
- دیوان اهلی ۹۵
- دیوان حافظ ۹۱
- دیوان طغزل احقراری ۹۲
- دیوان کمال ۱۰۱، ۱۰۰
- راهبر دانش ۱۱۹
- راهنمای الفبا با خط نیاکان ۲۹۰
- رباعیات ختیم ۹۱
- فرهنگ زبان یغنا بی ۱۰۸
- فرهنگ مصادر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی
- تاجیکستان ۱۰۸
- فرهنگ مصادر گویش‌های تاجیکی
- ۱۰۸، ۱۰۷
- زبان فارسی در آذربایجان ۱۴۰
- زن روز ۹۱
- زنان و شهرک سینمایی ۹۱
- زنبور عسل ۲۳
- قدردردوسی در قفقاز ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۲۵۴
- سامان ۲۹۱
- سرتوی یک کرباس ۹۲
- سرو سایه فکن ۱۲۱
- سفیر کبیر ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸
- سلام ۹۸
- سیمرغ ۹۷
- کلیات سیدا نسفی ۹۲
- کمال خجندی: زمان او و نقش تاریخی آن
- در تمدن مردمان آسیای مرکزی ۱۶۷
- کیهان فرهنگی ۹۸
- کیهان هوایی ۱۹۹
- شاهنامه ۲۶، ۳۲، ۹۷، ۹۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۵۴
- شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در
- تمدن جهانی ۱۶۷
- گل خندان ۱۸۷
- شوقات ۱۸۸
- صدای شرق ۱۵۹
- صرف و نحو تاجیکی ۳۵، ۳۶
- طوطی نامه ۹۸
- علم و حیات ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۹۱

ملک ادب ۴۷	گلشن‌راز ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۷
نمونه ادبیات ایران ۳۶	لیلی و مجنون ۹۸، ۱۰۳
نمونه‌های فولکلور ایران ۱۸۷	مثنوی معنوی ۹۱، ۱۷۱
نهج البلاغه ۹۱	مردم گیاه ۲۰۴، ۲۳۵
یک شده مرجان از تاجیکستان ۲۲	مطالعات آسیای میانه و قفقاز ۵۵

معرفی جلد ۲ ارجنامه

پدیده شبستری در تاریخ دیپلماسی ایران، و شاید جهان، جزو پدیده‌های نادر است. شبستری آشنایی عمیقی با سیستم سازمان ملل متحد و تبصر در مذاکرات و میانجیگری دارد. به سبب نقش کلیدی، که در مذاکرات صلح بین تاجیکان داشت، از سوی دولت تاجیکستان «نشان صلح و دوستی» به وی اعطا گردید و رسماً مورد تقدیر کمیته صلیب سرخ بین‌الملل قرار گرفت. از جمله خدمات و مشاغل وی است: خدمت در نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد در نیویورک، سفیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، سفیر در سازمان ملل (ژنو)، ریاست گروه مطالعات سازمان‌های بین‌المللی، رئیس نمایندگی ملل متحد برای هماهنگی امور بشردوستانه (اوپا) در تهران، مشاور ارشد معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان محیط زیست، عضویت در هیأت مدیره صندوق ملی محیط زیست، بنیانگذاری و ریاست مؤسسات تحقیقاتی و سازمان‌های مردم‌نهاد، از جمله انجمن دوستی ایران و تاجیکستان و مرکز صلح و محیط زیست، تدریس در دانشکده روابط بین‌الملل و سردبیری مجله سیاست خارجی.

سفیر فرهنگ و دوستی دومین دفتر از دو جلد «ارجنامه علی‌اشرف مجتهد شبستری»، و در بر دارنده مقاله‌ها و یادداشت‌هایی از استادان، همکاران و دوستان وی است.

سفیر کبیر مجموعه‌ای از خاطرات، یادداشت‌ها، دنوشته‌ها و اشعار فرهیختگان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران، نویسندگان و مقامات تاجیکستان است که در ارج‌گذاری و پاسداشت خدمات دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، نخستین سفیر ج.ا.ایران در تاجیکستان، در سال ۲۰۰۲ به کوشش دو نویسنده خوشنام تاجیکستان انتشار یافته است. مطالب سفیر کبیر در سه بخش با عناوین «افزونگر آبروی ایران»، «درد بیداری» و «پیام یگانگی» تدوین شده است.

کتاب حاضر که از خط سیریلیک به فارسی برگردان شده، نخستین دفتر از دو جلد «ارجنامه علی‌اشرف مجتهد شبستری» است.

ISBN 978 622 98192 4 1



978622 9819241

